بعون صانع حکیم و مدد فضل خداوند زمین و زمان

اطلاع — اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جنکی فہرست شامل ہے ہر ایک شائق کو جا بجا ہندسے سے مل سکتی ہے جسکے ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی اندراج ہے اس کتاب کے تکمیل پیچ کے ترتیب جو سادے ہیں انمیں بعض کتب طب فارسی وارد کی درج کیے جاتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب طب فارسی

مجموعۂ الفاظ الادویہ — یہ مجموعہ فن و ادویہ کتب مستند مشتمل ہے پر چار کتاب کے اول الفاظ الادویہ تصنیف حکیم نور الدین مرحوم کہ جو مفردات طبیہ میں بڑے پایہ اعتبار کی کتاب ہے اور مستند اول ہے اسمیں ہر ایک دوا طبیعت اور خواص اور بدل اور قدر شربت بہت تشریح سے لکھا ہے دوسرے زائد دوم میزان الادویہ مصنفہ حکیم تاج محمد کہ بیان مفردات طبیہ میں ہم رتبہ الفاظ الادویہ کے ہے اور سوم فرہنگ نصیریہ معروف بہ محل مخزن الادویہ مؤلفہ حکیم نصیر شہر کہ جسمیں تمام دواؤں کو ترتیب حروف تہجی ہندی زبان کو مقدم کیا ہے برعکس رسالہ ناصر المعالجین کہ اسمیں عربی لغت کو مقدم کیا ہے اس سے عوام کو واسطے استخراج نام ہر دوا کے بہت سہولت ہے اور واسطے مزید فائدہ عوام کے رسالہ چہارم انیس المعالجین مصنفہ حکیم نور الدین کہ یہ رسالہ معالجات ہر قسم امراض میں نہایت کار آمد اور مفید کتاب ہے کہ شائقین بقدر جان سے خرید فرماتے ہیں —

اکسیر اعظم — چار جلد میں جامع کلیات و معالجات طب ہے مصنفہ حکیم محمد اعظم خان الملقب بہ حکیم ناظم جہان —

ترجمہ فصول الفراطی — مشہور کتاب بقراط کی جسکی تحشیہ مولوی غلام حسین نے فرمائی —

خلاصۃ التجارب — مجربات طبیہ حکیم علوی خان صاحب حکیم سیار الدولہ بہادر —

ایضاً مطبوعہ جدید —

مجربات اکبری — محشی تصنیف حکیم محمد اکبر خان عرف بحکیم ارزانی —

کشف الحکمت — مصنفہ حکیم سلیم الدین خان —

کفایہ منصوری — رسالہ چوب چینی مشہور کتاب مسائل جدید تشریح میں مصنفہ حکیم منصور بن حکیم محمد یوسف —

ضیاء الابصار — مصنفہ حکیم محمود خان —

مجربات رضائی — معالجہ امراض ضعف باہ و شادی مؤلفہ حکیم سید رضا حسین —

دستور العلاج — مصنفہ حکیم سلطان علی خراسانی جو نامی حکیم تھے —

طب اکبر محشی — از حکیم محمد اکبر ارزانی —

مطب علوی خان — نسخے نادر مستحسن کا مجموعہ از حکیم علوی خان —

مفرح القلوب — مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزانی —

مجربات نافعہ — مصنفہ حکیم محمد شریف خان —

فہرست میزان الطب فارسی

فہرست ادویہ مفردہ و مرکبہ و کیفیت مزاج ہر یک ادویہ مفردہ

فہرست بعض فوائد متعلقہ حواشی

به عون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان نسخه
میزان الطب
در مطبع منشی نولکشور بطبع حسن مقبول جهانیان شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وعلى آله الطاهرين اما بعد العبد الجانی محمد ارزانی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه در صدد خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلم آسان بود بعبارتی موجز که مشتمل بر فواید بسیار است تالیف نمودم و بمیزان الطب موسوم ساختم حکیم مطلق بر سایر متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه و کرمه و این مختصر مشتمل است بر سه مقاله

مقاله اول در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست

بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی است و سوزش و زردی یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و فازه و بینی و کندی حواس و شیرینی دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا دلیل آنست و اگر سبب گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غثیان

و تشنج دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابردن
تشنگی و سوزش ست و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد
سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیاری خواب
و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب
سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلل معده
و اشتهای کاذب دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی نرمی سستی عضو است و هرانچه ضد یبوست
بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ
خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی
ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغریست و بیرونقی
و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود
نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است خون و بلغم و سودا و صفرا و
قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم
و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد و خشک اما باد و خاییست
سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی
ندارد و بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار میشود اما بقای حیات
بدن موقوف بر آنست و مربی بدن است **مقالهٔ دوم** در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه
حسب حاجت و اغذیهٔ مناسب حال و درین مقاله چند فصل است **فصل اول** در
معدلات یعنی ادویه که اخلاط را از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد
و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود انشاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه
قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغییر باید و هر یک از آن
گفته آید انشاء الله تعالی ادویه که جوش خون را نشاند چیست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز
گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل گرد و مانند آن
هرچه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب
شاهترّه و ماء العسل و هرچه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون
بیشتر از آمیختن سودا با خون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم
بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن ماده بلغم و سودا مدر
باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد
سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون
اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است
بمسهل وی و هلیله کابلی در این باب اثر تام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان
و پرسیاوشان و مانند آن هرچه خشک مائل بگرمی باشد دادن و خون و دم نیست
نمودن نافع است و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود و نشانی زرد و بالای خون پدید آید
تدبیر وی برآوردن صفرا است بمسهلات وی و هلیله زرد در این باب اثر تمام دارد و
شربت عناب و آب عدس و تمر هندی و آنچه سرد است و در جوش خون گفته شد نفع دارد
و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود بدانکه عفونت گنده شدن خون
گویند و هر خلطی که گنده شود تب او را لازم است هیچ خلطی گنده نشود تا که حرارتی
زیاده دران پیدا نشود یعنی سبب عفونت حرارت است پس به هر حالت اصلاح

وی باید کرد و بد انچه سرد و خشک باشد چنانچه در جوش خون گفته شد و مراد از جوش
خون که در انجا گفته ایم گرم شدن خون است بی آنکه گنده شود و حاصل آنکه گنده شدن را
حرارت لازم است و گرم شدن را عفونت غیر لازم اما تغیر صفرا بر پنجگونه است یکی آنکه
رطوبت رقیق با وی آمیزد دوم آنکه رطوبت غلیظ با وی آمیزد و سوم آنکه سودای ناطبعی
قدری با صفرا آمیزد اول را مرۂ صفرا گویند دوم را صفرای محیه سوم را صفرای محترقه
در زنگاری سبز از بیشتر شود
چهارم آنکه مرۂ صفرا و صفرای محترقه با هم مرکب شده باشند و این را صفرای کراثی گویند
پنجم آنکه مرۂ صفرا و صفرای محترقه که کثیر الحرارت بوده باشد با هم مرکب شوند و این را صفرای
زنگاری گویند و فرق در کراثی و زنگاری همین قدر است که حرارت در آن کمتر است
و درین بیشتر والا فی الحقیقة هر دو واحد اند و معدلات صفرا که نوشته میشود حسب حاجت
توان داد و آنجا که حرارت بیشتر است دوائیکه بسیار سرد است باید داد و در روزی دو بار
یا سه بار تبرید باید نمود یا در مقدار باید افزود ادویۂ مفرده معدلۂ صفرا
اسبغول بهدانه خرفه کاسنی تخم خیارین کشنیز خشک صندل تخم کاهو کاهو حسب حاجت
باید داد بطریقی که برای هر یک مخصوص است مثلاً اگر اسبغول دهند لعاب از ان بگیرند
یا مع تخم بنوشند اما هرگز نباید کوفت که زهر است خوردن اسبغول کوفته و در بعضی
مزاج و از بهدانه لعاب بگیرند و آنجا که سرفه باشد بهدانه که از وی ترشی گرفته باشند
نباید استعمال کرد و از خرفه و کاسنی شیره بگیرند اگر تخم آنها را بکار برند و الا از سبزی آنها
آب افشرده بگیرند کاسنی سبز را آب نباید شست که اثر وی میرود و اگر آب آنرا دو سه
جوش دهند تا پاره شده آب رقیق جدا شود پس آن آب رقیق دهند تنها یا با نبات یا ترشی آمیخته
لاکن تمام بنوشند چه در تصفیه خون بی عدیل است و از خرفه و تخم کاهو و تخم خیارین شیره باید گرفت

وانچه در دو در کردن سیاهی خرفه مبالغه میکنند بجز ضیافت طبع فائده ندارد و کشنیز خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر هست و صندل
با آب سوده میدهند حرارت قوی فرو می نشاند و سپید از سرخ بهتر هست و کافور بقدر دو جو
حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان گرم مزاج ندهند و فواکه سرد
چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل صفرا اند و بدانند که زنان و طفلان و
خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد و ادویه مرکبه مشهوره که در تعدیل صفرا
مخصوص اند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض قرص کافور شربت صندل
شربت آلو شربت بنفشه و شربت نیلوفر و امثال آن و بوئیدن و طلا کردن ادویه
سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن ست حرارت را اما تغیر بلغم نیز بر پنجگونه است یکی
آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاجش بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی
بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع
وی نزدیک بصفرا است سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را
بلغم حامض یعنی بلغم ترش گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص
یعنی بلغم زمخت گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبعی و معدلات بلغم اینست حسب حاجت و [illegible]
ادویه مفرده معدله بلغم بادیان انیسون اصل السوس کمون دارچینی قاقله
برنجاسف سنبل الطیب مویز و طریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم
بهتر ست و هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص آنجا که بلغم
شور بود و تخم کشوث در بر آوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص است

وہرگاہ کہ مادۂ بلغم عفن شود حسب حاجت آنچہ در صفرا گفتہ شد قدری گرفتہ باین چیزہا
مرکب باید ساخت ادویۂ مرکبہ معدلۂ بلغم معجون فلاسفہ معجون زنجبیل معجون سیر
جوارش جالینوس و مانند آن اینہمہ وقتی است کہ بی عفونت یعنی بی تپ باشد اما اگر
تپ بود قرص گل و قرص غافث و سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و
شربت بزور موافق است اما تغیر سودا نیز بچگونہ ہست یکی آنکہ سودای طبعی زیادہ بر مقدار
طبعی شود دوم آنکہ از احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکہ از احتراق
خون چہارم آنکہ از احتراق بلغم پنجم آنکہ از احتراق صفرا حاصل شود زیرا کہ ہر خلط کہ سوختہ میشود
سودای غیر طبعی ہا نست و معنی سوختن اخلاط آنست کہ اجزای لطیف و رقیق از خلط
بتحلیل رود و ما بقی کثیف گردد بنوعی کہ از جنس خود برآید نہ آنکہ سوختہ خاکستر گردد و
تحلیل جہت آن گفتیم کہ اگر خلطی بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزا وی
وی را در عرف عام سودا گویند چنانچہ در بلغم جصی دیدانند کہ اگرچہ در جصی وجہ تسمیۂ وی
بجص یعنی گچ باعتبار رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جائز داشتہ اند ادویہ
مفردۂ معدلۂ سودا اسپستان گاوزبان تخم خربزہ بیخ مہک تخم مرد انجیر مویز
و مانند آن ہرچہ گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شدہ باشد سرد و تر باید داد چنانکہ
خرفہ و بہدانہ و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری کہ معتدل در حرارت و برودت
باشد ادویۂ مرکبۂ معدلۂ سودا اسکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون سقراط یاقوتی
بوعلی مفرح دلکشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن و مکرر گفتہ شد
کہ در ہر باب رعایت مزاج در گرمی و سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود
این مطبوخ نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشوث ہر یک سہ درم بیخ مہک

در اول گرم و در دوم خشک ۱۲

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش ازین باید که
نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی و اکثر روزها دهند و در بحث
تپها تدبیر ازالۀ العفونت گفته آید بتمامه انشاء الله تعالی **فائده** در بیان چیزهای
که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی واحد یا وارد شدن در معده
و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط وجور سنون قطور نطول سکوب انکباب
کماد تدهین تمریخ کحل برود ذرور نجور طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه آبزن
پاشویه و درینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه ببویند خشک یا تر لخلخه آنکه چیزی رقیق
خوشبو در شیشه نهند و ببویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه در بینی دمند
وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند قطور آنچه
در گوش و دیگر شگافها چکانند نطول آنچه از مائعات بر ظاهر بدن ریزند از فاصله
بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند سکوب آنکه چیزی سائل از فاصله
بر بدن ریزند بتوقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم ببدن
رسانیدن خود را بجامه پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه متعارفست که برای آوردن
عرق میکنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون سرد شود باز
گرم نموده بگذارند خواه آنچیز خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیزی تر بر بدن بمالند
تدهین آنکه روغن بمالند حقنه آنکه چیزی سائل در محقنه انداخته در روده رسانند از راه
دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروفست شافه آنچه دراز ساخته
در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند
یا در گوش یا در بینی یا در جراحت درآرند حمول آنکه لته را با دویه آلوده در قبل یا در دبر دارند فرزجه

نو لیکه مخصوص بتفریح زنان باشد کحل انجه بمیل در چشم کشند بر دو ادویه سرد که آنها را ترتیب
کرده باشند در چشم استعمال نمایند ذرور آنکه ادویه خشک را بسایند و در چشم پاشند یا بر جراحت پاشند
بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد یا دود آن بعضو دهند بطلب عرق
مخصوص ضماد آنکه چیزی ترکه تند ار باشد بر بدن گذارند طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد
بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه پخته باشند در ظرف کلان اندازند
و بیمار را دران نشانند پاشویه آنکه در آب گرم یا در آبی که در و سبوس و گل خطمی و گل
بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند
بنوعیکه تا زانو در آب بود و در تپهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید
سر را بطرف پشت مایل دارند تکیه داده و جای درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شد و شمومیکه
بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سفید سائیده در سرکه و آب کشنیز تر و گلاب باهم آمیخته
ببویند و اگر نخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار
باشد کافور اضافه نمایند و بوئیدن خیار پاره کرده و میوه‌های دیگر و گلهای سرد اثر
تمام دارد و آن را که بوی کشنیز تر خوش نیاید بجای وی آب تربز یا آب کدو مسکه
پخته کنند شمومیکه بیماریهای سرد را نفع دارد مشک عنبر دارچینی جند بیدستر
قرنفل زعفران شونیز است حسب حاجت هر چه خواهند بکار برند سعوطی بارد که
امراض گرم و خشک دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو
شیر دختران دو جزو اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند می شاید
و آنجا که بی خوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

کہ امراض سرد و تر دماغ را سود دارد صبر مرکب رخضخض جند بیدستر زعفران بہ آب
ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخیکہ سکوت را بہوش آرد و سدہ
دماغ را بکشاید کندش خربق سپید کوفتہ و بیختہ اندک اندک در بینی دمند
وجور کہ ام الصبیان را نافع ست صعتر جند بیدستر زیرہ کرمانی مساوی در شیر
حل کردہ در گلوی طفل ریزند وجور کہ مصروع را بہوش آرد حلتیت جند بیدستر در
سکنجبین عسلی حل کردہ بکار برند سنون کہ ضعف دندان را نفع دارد سورنجان
قرنفل سعد کزمازج پوست بلیلہ زرد صندل سپید گل سرخ مساوی بگیرند و بکار برند
و اگر حرارت باشد قرنفل داخل نسازند قطور کہ درد گوش را کہ از گرمی باشد سود دہد
روغن گل شش درم روغن بادام سہ درم سرکہ انگوری دہ درم بر آتش نرم
جوشانند تا سرکہ رود و روغن بماند قدری در گوش چکانند و آنجا کہ درد مفرط بود
قدری افیون نیز آمیزند قطور کہ جراحت قضیب و سوزش بول را مفید ست سفیداب
کندر انزروت صمغ عربی نشاستہ دم الاخوین جملہ مساوی کوفتہ بیختہ با شیر دختران
در احلیل چکانند نطول کہ خواب آورد و سرسام گرم را نفع دہد بنفشہ تخم کاہو
ہر یک پنج درم پوست خشخاش گل سرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونہ ہر یک دہ درم
کشک جو پنجاہ درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند نطول کہ امراض سرد سر را
نفع دہد بابونہ اکلیل الملک نمام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جملہ
برابر بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فائدہ در امراض گرم دماغ
مہما امکن بنطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیہ نطول کہ ریح را از عضوے
بہ تحلیل برد بابونہ اکلیل الملک برگ کرفس رازیانہ تخم کرفس زیرہ کرمانی

مرزنگوش شبت صعتر در آب بجوشانند و بعمل آرند خصوص در حمام و اگر ازین ادویه
انکباب سازند صداع ریحی را نفع دهد کماد خشک که باد از عضو تحلیل برد کاه درس و
نمک در لته بسته گرم نمایند و بر بدن گذارند و ریگ گرم کرده و سبوس گرم کرده و
خشت گرم کرده همین عمل دارد کماد تر که عضو را نرم کند و تسکین درد نماید بنفشه
بابونه تخم شبت بجوشانند و آب صاف وی در مثانه گوسپند یا گاو اندازند گرما گرم
بر عضو نهند و اگر اسفنج بدان آب تر کرده بعمل آرند بهتر عمل کند و تدهین و تمریخ و کحل
و برود و ذرور حسب احتیاج از انچه در محل خود ذکر یابد در هر مرض بکار توان بست
بخور که مقوی ذهن و دماغ است و خفقان و غشی و ضعف حواس را نافع است
عود قسط شیرین صندل سپید هر یک یک درم مشک کافور هر یک نیم درم کوفته
و بیخته بگلاب بسرشند و گلولها سازند و بخور کنند بخور که عرق آرد و چون بیشتر میکرده با
غب غیر خالص و تپهای بلغمی را بر کند اما بعد پختن ماده پوست بیخ بادیان و تخم آن
بر مجمر سوزند و دود آن بگیرند جامه پیچیده تا عرق آید طلا ضماد حقنه فتیله شافه حمول
فرزجه نیز موافق تقاضای وقت بعمل آرند مزاج مرض و طبع دوا دانسته و هر یک در محل
لائق گفته آید انشاء الله تعالی آبزن که خشکی بدن دور کند و تپ دق را سود دهد کدو
خیار خرفه کاهو تربز گل نیلوفر گل بنفشه جو مقشر جمله یا هر چه ازینها بهم رسد در آب بجوشانند
و در ظرفیکه چون بیمار در ان نشیند آب او تا بگلو برسد اندا ختند بیمار را بنشانند و ساعتی
بمانند پس بیرون آرند و بروغن بنفشه یا کدو تدهین نمایند و دیگر آبزنها که برای هر مرض
مخصوص است در همانجا گفته شود انشاء الله تعالی پاشویه که در جذب ماده از سر
اثر تمام دارد و طریقش گفته شد و دستها در آن داشتن نیز سود دارد فائده

بستن ساقها و مالیدن کفها در جذب ماده از سر قائم مقام پاشویه است بلکه در بعضی
وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و کشادن از جانب قدم و هنگام
کشادن پای را در آب گرم نهند تا بخار منجذب بر بالا صعود نکند فصل در فصد بدانند که فصد
استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط ورین برمی آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط است
یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشد با خون مختلط شده پس
هرگاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرور مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار برمی آید
و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ
مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری است
هرگاه رگ زنند و معلوم کنند که فساد ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد
شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود برآید حبس نتوان کرد و بیش از عمل دوا اگر کنند
ضرر دهد سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج دران شرط است
و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع است بعد ازان تا تمام عمر مجوز بشرط ارتفاع
مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند فائده گاه باشد که غلبه خون محسوس
شود و فصد کنند تا خون کمتر گیرند و بدان سبب ماده در حرکت آید و تپ آرد و در تپ
زود فصد باید کرد و هرگاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرر وی بدل و دماغ رسد و کرب
و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند
فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم است که هنگام رفتن دم خود بر زمین
کشان میرود و از خواص وی است که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ
البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر ماده دم کثیر باشد

فوراً

ورمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت سمیت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن ہویدا ہست و بیان اوقات فصد آنکه
گراکنند و کرانه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد کرده اند مردود و نشانی
واکنون آنچه لابد بیست مذکور میشود کسی راکه از فصد غشی می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو
یا شربت انار ترش و مانند آن دہند گلاب آمیخته و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست
بر جراحت گذارند تا خون بایستد و عضو را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر ہمچنان
دو سه بار وقفه کرده بگیرند اغلب که غشی نشود و ہرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه
قی کنانیدن است پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشہور ہست و دواء المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آن روز که فصد کنند غذای غلیظ ندہند و آنچه در عوام مشہور ہست
که حریره و تنبول بعد فصد بهرکس میدہند و ہمچنان آنچه در بعضی اطبای جاہل رواج
یافته که البته سردی نوشانند خوب نیست اگر گرم مزاج باشد سردی باید داد تا
صفرا راکه بعد از خون غلبه کرده فرونشاند و اگر سرد مزاج بود گرمی باید داد تا قوت را
مدد دہد ولی حاجت ہیچ نباید داد و در ہندوستان رگہا که بیشتر میزنند مرقوم میگردد قیفال اکحل
باسلیق حبل الذراع اسیلم ابطی صافن عرق النساء مابض چہار رگ قیفال را سرارو
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر و دراتافع اکحل را
ہفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای ہمه
بدن رامفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن راکه تنوره بدن گویند
سودمند و امراض جگر رامفید و بدانند که زیر این شریان است و جہیدنش محسوس
می شود و باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع در بعضی دستها رگ

باسلیق است و در بعضی بارگ الکحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال است اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع باسلیق قرین یافته اِبطی برابر خنصر است و آنرا اسلم
نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم است
و از ابطی متصل است گویا شعبهٔ آنست و آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند. و بعد کشادن دست
در آب گرم میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و
دل را نافع است و شش را از هر طرف که باشد. و چون ازین رگ خون از جگر و دل بیشتر
می آید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن بر شتالنگ و قعست
برابر انگشت حیض بکشاید و جراحت و خارش ران و خصیه و قضیب را سود دهد و
ماده را از سر فرود آرد و مابض زیر زانوست و نافع تر از صافن است و درد حشا و پشت را
مفید بود و درد مقعد. و بواسیر و رحم را نافع عرق النسا رگیست گره دار که از بستن پای
معلوم میشود اگر بر ساق پای یابند بهتر و الا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بکشایند از برای
عرق النسا که مرضیست نفع دارد و قریب بمنافع صافن است چهار رگ عبارت ازان جهار
رگ است که دو بر لب زیر و دو بر لب بالا واقع اند در باطن لبها میکشایند از نشتر گرد سر برای
دهان و لثه را نافع است و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و در گوشهٔ چشم
واقع اند چون کمتر میکشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد نشانه
آنست که خون سرخ خالص بر آید و بدفق خارج شود و ضعف دل آناً فاناً ترقی کند چون
چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لازق بران گذارند و رفادة نهاده محکم ببندند و دست
بر بالش بزرگ راست بدارند و اصلاً حرکت ندهند. و تا دو روز بسته دارند و پس از
دو روز برفق باید کرد باز باید بست و همچنان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد

ودرین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد بعضت لازق دم الاخوین انزروت شب یمانی قاقیا اقاقیا بلنار صبر کندر هر یک یک درم صمغ عربی دو درم همه را بکوبند و بحریر بپزند و بسپیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و باشم خرگوش یا با خانهٔ عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فرو گذارند و در میان پوست بامیل درکرده و بالای پوست نیز بگذارند گرد اگرد و پس ببندند بعصابه و پایها و دست و دم را بسته دارند تا خون بدان جانب مائل باشد **فصل** سوم در حجامت و ارسال علق بدانکه حجامت و علق کودکان را بجای فصد است و بی ضرورت نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از دو سال نیز جائز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت کنند و بهترین ایام شانزدهم و هفدهم باشد و بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآید و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسی که خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت بیاساید باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه بنفس عضو نباید کرد و حجامت پس سر را پاک کند و بر نقره گردن خلیفهٔ اکحل باشد اما نسیان آرد بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانه ها خلیفه باسلیق است لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق خلیفهٔ صافن است حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و امالهٔ ماده نیز نماید اما علق آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل** در منضجات بدانکه نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه وی بدوا بآسانی برآید پس خلطی که غلیظ است چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی آنست که قوام او از غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق است چون صفرا و بلغم مائی نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که دران محسوس میشود بعد خروج آن بسبب کثافت
لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و سبب این رسیدن سردی هوای بخاری ست مرآزا
زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب کثافت است اگرچه اندک باشد
و باید دانست که خون محتاج نضج نیست لهذا در تپ خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد
خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده
بعده فصد نمایند تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآیند بی تصدیع و ضرری
نرسانند خصوص آنجا که سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعد فصد کردن
منضج صفرا عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی
نیم کوفته سه درم بیخ کاسنی نیم کوفته دو درم گل سرخ از پوست سبز که زیر گل میباشد
وا تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه را
در آبی که موافق نوشیدن بود تر نمایند یک شبانه روز پس مالیده و صاف کرده بنوشانند
فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معتدل است منضج است و ذکر منضج
جدا بنابر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند
که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا
تمامتر برآید نخستین نقوع نمایند پس بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی
پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج بیشتر بود نهار مطبوخ نباید داد و هر نقوع و شیرها
و تخمهای سرد که مذکور شد تبرید باید کرد و ازین ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و از
صفرا اقسام است و نضج وی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان
ادویه نوشته شد بنظر شخص معتدل العمر و معتدل القیافه است پس اگر مریض طفل

باشد موافق ہمان دراوزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثہ باشد حسب آن تکثیر فرمایند
واین تصرفات بر عقل طبیب ست **فائده** صفرا در سہ روز پختہ میشود اگر منضج داده شود
بشرطیکہ صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب
ماده پختہ میگردد منضج بلغم مویز دانہ برآورده یازده دانہ بادیان نیمکوفتہ دو درم واگر بادیان
رومی بجای بادیان کنند قوی تر باشد اصل السوس کہ بیخ مہک گویند از پوست
کہ بالای ویست خراشیده وجوکوب نموده سہ درم شکاعی نیمکوفتہ دو درم
پرسیاوشان پنج درم انجیر زرد پنج عدد گل سرخ سہ درم مطبوخ سازند چنانچہ گفتہ شد
گلقند عسلی ہفت درم بآن افزوده تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولہ
اعانت تمام کند در نضج اما آنجاکہ سرفہ باشد سکنجبین نباید داد وہر گاه بلغم شور باشد وشوری
بلغم از آمیختن صفرا میشود لہذا بعضے آنرا در صفرا شمرده اند باید کہ در منضج وی نیز رعایت
کنند ومنضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در جمیع مرکبات یاد دارند
ونخود آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجاکہ تپ باشد نتوان داد مگر انگاه کہ تپ کہنہ
شود وہرچہ معدل آنست منضج آنست **فائده** بلغم در سہ چند ایام نضج صفرا نضج
میباید یعنے در نہ روز پختہ میشود از دادن دوا بشرطیکہ از جملہ اقسام غیر غلیظ
وغیر رقیقہ باشد والا ممکن ست کہ در پنج روز پختہ شود یا در زیاده از نہ روز نضج یابد حسب
ماده وکم وزیاده کردن ادویہ بررای طبیب ست منضج سودا ایستان بیست دانہ عناب
دو دانہ گاوزبان دو درم بادرنجبویہ دو درم بیخ مہک سہ درم اسطوخودوس دو درم
پرسیاوشان دو درم بادیان دو درم شاہترہ دو درم مطبوخ ساختہ بدہند بنوعیکہ گفتہ شد
بقند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساختہ واین دوا منضج سودای خالص ست

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با دویه که برای نضج هر خلط
مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزاے رقیق وے
بسبب حرارت خشک میشود و مابقی غلیظ شده از نوع خود برمے آید آنرا سودای غیر طبعی
میگویند و مراد از سودای دموی و سودای صفراوی و سودای بلغمی همین ست و سودای طبعی که
که بسوزد آن نیز مسمی بسودای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که شده باشد در نضج وی
مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سودای خالص در پانزده روز نضج میپابد و باشد که
تقدم و تاخر کند و مراد از نضج اخلاط درین محل آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای
هر واحد شایسته آن میشود که مسهل باید داد یعنی قابل انفعال فعل ادویه میگردد نه آنکه ماده در بدن
نضج یافته و قابل تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس
معلوم شد که اثر منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج در ماده آنست
که گفته شد لهذا در امراض که از سواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده میشود و بعد مسهل
تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که آنچه از تعیین ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال
ادویه منضجه است لیکن لازم نیست که بی دواے منضج نضج میشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت
را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن بخشیده است وی همیشه در کار خود ست لهذا
می بینیم که اکثر امراض بی علاج نیز زائل مے شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست
فتبارک الله احسن الخالقین **فصل ۵** در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست
که ماده را از عروق و اعضاے دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده
و امعاء و نواحی آن بود بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند
بخلاف ملین که در وی منضج در کار نیست لهذا پیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در ملین دادن هم رعایت منضج خورانیدن نمایند بهتر ست ملین مبارک که اکثر امراض
باطنیه و ظاهریه را مفید ست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان حامله را
نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور و تنها و در ورمهای احشا را بغایت نافع و با همه مواد
موافق بود صفت آن مغز فلوس خیار شنبر بقدر حاجت بگیرند و در گلاب یا آب گرم
بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی یا شیره تخمهای دیگر
باید داد و اگر ورم در احشا بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که شائبه نضج بود شیره
بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند
که ملین مذکور قوی شود شیر خشت اصیل و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان
و گل بنفشه و مویز و گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ نباید داد و
باید دانست که کسی را که روده وی ضعیف باشد و مهیا بر پیچش بود مغز فلوس را بی روغن
بادام زنهار ندهند کذلک زنان حامله و پیران را بی روغن بادام نباید داد تا امین باشد از پیچش
اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی
که سطح روده بدان ملاست دارد و مغز فلوس تشبث در جرم وی نمی تواند کرد تا محتاج بروغن
باشد و مقدار مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال ضرر
دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال مذکور میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد بدانکه مسهلے که برای ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا نضج حاجت نیست و شبها بر دباد مانع نه [illegible]

مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل میکنند اگر
شکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها لازم است
که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع ست اما اگر تشنگی غلبه کند آب
تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست همچنان
در بعضی ادویه آب سرد نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هر چه در وی
حب الملوک باشد و کذلک بر سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد
نوشیدن بهتر ست زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد درین ترکیب چنانچه قرشی نوشته
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد هر دو بازو بسته و بینی گرفته بنوشند و بعد غرغره
دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج تنبول باشد منع وی بهتر من
اشیاست و خوردن خیر بوا بدستور و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد و بدانند که مسهل را القی
خواهد برتافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا نوشانند و اغلب آنست که بدین
حیله نخواهد برتافت و چون مسهل خورده شود خواب نباید کرد و بجلی محفوظ باید نشست
و استنجا بطبخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز از ضرر باد محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد
باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند منع ست که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز
بلکه بشیافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بنا
باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس نیز مجوز ست و مصطگی کوفته بیخته یک نیم درم همراه نبات
آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هر گاه مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی
فرمایند و اگر کفایت نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هر گاه عمل
کرده باشد و حرارت در معده و امعا پیدا بود دلخواه بین یعنی لعاب بهدانه و اسبغول دهند

و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ساعتی رود غذای
ملایم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد همچون فصد ناقص پس اگر قوت
کفایت کند باز مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد بتفاریق باید داد
یک روز و دو روز درمیان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال بحال نسازد
و هرگاه اسهال افراط کند و قبض مطلوب شود و حرارت و تپ نباشد ماست و
برنج نیکو چیزیست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره خرفه بریان و
بارتنگ بریان دهند و آنچه درباب اسهال مذکورست بعمل آرند **مسهلات صفرا**
این ادویه اند هلیله زرد تمرهندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره
صبر گل سرخ شیرخشت بعضی قوی العمل اند و بعضی ضعیف هرکدام ازینها که
خواهند تنها یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را تا مشوی
نسازند بعمل نیارند **مسهل مرکب** که باخراج صفرا مخصوص ست پوست هلیله زرد
شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاهتره سنای مکی هر یک سه درم عناب
نه دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت
هر واحد از دو درم تا پانزده درم و کاهیدن و افزودن مقدار ادویه بر رای طبیب
و آنجا که طبع با این دوا نیک نیاید مغز فلوس باید آمیخت خواه مطبوخ سازند خواه
نقوع مختارند باید که روغن بنفشه یا بادام بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ
آمیزند خصوص وقتیکه مغز فلوس ممزوج باشد **فائده** هیچ دوای
نیست که بجز یک خلطی خلطی دیگر از اخلاط ثلثه برون نیارد و آنچه مخصوص گردانند باخراج
صفرا یا بلغم یا سودا بنا بر آنست که وی بیشتر آن خلط را برمی آرد **انتباه**

درتپ نو یعنے قبل از دو ہفتہ ہلیلہ دادن منع کردہ اند کہ اسہال کبدی مے آرد
پس اگر ضرورتی بدادن وی افتد اصلاح کردہ باید داد و بہترین اصلاح آنست کہ
بروغن بادام چرب نمایند و ہمراہ لعابین یا نقوع اشیای کہ مزلق و مقوی جگر باشند
بدہند کہ ضرر نخواہد کرد انشاء اللہ تعالی **مسہلات بلغم** شحم حنظل قنطوریون ماہیزہرج
غاریقون حب النیل تربد حرمل خشک دانہ بسفائج شونیز شکاعی **مسہل**
مرکب کہ اخراج بلغم نماید ایارہ فیقرا تربد سفید حب النیل ہر یک درمے غاریقون
انیسون ہر یک نیم درم شحم حنظل نمک ہندی ہر یک دانگے و نیم نکو بکوبند و بآب
بادیان بسرشند و جملہ یک شربت ست مرد کلان را و بدانند کہ غاریقون نباید کوفت
زیرا کہ در وے چیزے درشت مانند ناخن باشد و آن زہر ست اگر کوفتہ شود
ضرر رساند لہذا آنرا بغربال موئین می مالند تا اجزاے صغیر غاریقون مستخرج شود
و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند بالاے غربال و در استعمال نیاید **نوع**
دیگر کہ بلغم بیرون آرد و در تپ ہا نیز میتوان داد بسفائج کہنہ نفع و ہم عناب سپستان
ہر یک بیست دانہ زوفاے خشک نیلوفر بنفشہ پرسیاوشان رازیانہ نیکوفتہ
ہر یک سہ درم مویز دانہ برآوردہ پانزدہ درم انجیر خشک ہفت دانہ اصل السوس
خراشیدہ نیکوفتہ چہار درم در سہ رطل آب بجوشانند چون یک رطل
باند صاف نمایند خیار شنبر ترنجبین گلقند ہر یک دہ درم دران بمالند
و دیگر صاف کردہ و یک درم روغن بادام اضافہ کردہ بنوشند سفوف تنقیہ
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کردہ و کوفتہ و بیختہ سہ درم
زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند و اگر بجاے

نمک شکر سپید آمیز نموده هم چنین دهند و اختیار نمایند و اگر سقمونیا نیز افزایند نیز رواست اما آنجا که
نمک یا تربد ممزوج نباشد با آب گرم دهند **مسهلات سودا** هلیله کابلی
هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد حجر ارمنی آمله **مسهل**
مرکب که اسهال سودا نماید ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد شسته
هفت درم حجر ارمنی نه درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هر یک دو درم سنبل الطیب
انیسون هر یک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص ست هلیله سیاه ده درم بسفایج نیمکوفته
پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک هفت درم گل سرخ چهار درم
گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم انیسون بادیان هر یک دو درم خربق سیاه
دو دانگ تربد سپید خراشیده یک درم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم ست بجوشانند
و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد و ملح نفطی هر یک دو دانگ
نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی تر خواهند شحم حنظل و
صبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخیکه افتیمون افتد
باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و دیگر بجوشانند و چون خواهند که فرود
آرند افتیمون بسته بیندازند و دو جوش داده فرود آرند و در ان بمالند
و پوشیده نماند که حقنه و شافه در باب اسهال اثر تمام دارد اما از انکه
عمل حقنه درین دیار کمتر مستعمل ست و چون مطابق ماموره واقع نشود ضرر
میدهد درین مختصر بیان آن ننموده ایم و بذکر شافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه که مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذلک

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشند مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت
که اندک قبض محسوس شود و شربت ملین و مسهل خود مهلت نمیخواهد و از انجا که نیکوترین تدبیر
شافه است امّا تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد که کثرت استعمال شیاف
احداث بواسیر میکند و درینجا چند شافه مجرب مذکور نموده میشود شافه که قولنج را
بکشاید و طبع را نرم کند و در تپها توان بکار بست گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای
مکی پنج درم نمک هندی یک درم عسل خیار شنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند
و هر شافه در طول شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد
شافه که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج
را موافق ست ترنجبین پنج درم صابون رقی و خطمی و نمک طعام هر یک دو درم شکر
سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطعه از صابون بمثل خسته خرما تراشند
و بر دارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی اذیت باشد شافه که طفلان و ضعیفان
را سود دهد سوختهٔ آب نادیده دو درم نمک و بورهٔ ارمنی هر یک نیم درم بسر دو را کوفته
در موم بسرشند و شیافها سازند و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و
هرگاه شافه زود بر آید اعاده نمایند **فصل ۶** در مقیات چون ادویهٔ قی آور
مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش از قی لازم ست بیان نموده می آید بدانکه هر گاه
خواهند قی کنند باید که یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی
دیگر نباشد روغن خوشبو بر بدن بمالند و در روز قی چیزی نرم چون آب گرمای ماش و برنج بنوشند
و بعده مای مقیات بنوشند حسب حاجت و قی کنند امّا مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
او گرامیست بلکه آنرا قی تنها بهتر ست و کسی را که قی باسانی نیاید سه روز بجام رود و تدبیر

مسهل خیار شنبر عبارت از
ملونیت سیاه است که درمیان
میان فلوس خیار شنبر و آنرا
مغز فلوس خیار شنبر گویند
صابون معروف گرم
و خشک در سوم و صابون رقی
آنکه چونی پیه و روغن زیتون
دران اندازند و چون که قوام آن
نسبت دیگر انواع رقیق
می شود لهذا او را صابون رقی

میزان الطب

یعنی آنکه پیه صاحب...
...

نمایند و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف خورد پس در حمام یا در خانه
گرم قی کنند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی رفاده بر پشت چشم نهاده بعصابه
بر بندند و راست به نشینند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند که قی استاده
و سر فرو داشته کردن اخلاط را از قعر معده بر سر آرد بدین هیأت قی به آسانی
می آید و باید که بعد دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده بتمامه شود اما بعد از قی اگر وقت گرما
باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشویند و دهان با آب گرم و سکنجبین قندی
یا آبکامه تغرغر نمایند تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده اما در وقت سردی و بمردم سرد مزاج
چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و تغرغر به سکنجبین عسلی باید کرد و اگر با آب گرم و نمک کنند
کافیست و بعد از قی چون از غرغره فارغ شود عود بقدر یک مثقال یا مصطگی یک درم باریک ساخته
با شکر آمیخته یا بی شکر بدهند و در آب سیب بسر شند و اگر بجای مصطگی گلقند و اطریفل
صغیر دهند رواست و هرگاه از مقیات شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زائل سیکند و اگر فواق رنج دهد آب گرم جرعه جرعه بدهند و عطسه آورند و اگر در سینه
و پهلو درد خیزد و نفخ گیرد روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند و با آب گرم تکمید
نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته بدانست یا نیست در مطولات و در شرح قانونچه مفصل
گفته ایم و درینجا همین قدر اکتفا کردم پوشیده نماند که در شرائط قی آنچه در ما تقدم گفته شد
بر تقدیر آنست که قی اضطراری نباشد زیرا که در قی اضطراری بلا تمهل قی باید کرد لیکن اگر
چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی بنا بر امتلاء معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود
از طعام فاسد و اگر عیاذاً بالله بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای
مناسب چون شیر و روغن و امثال آن که در بحث سم مسطور است بنوشند و قی سهل کنند

ہر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند دہ مثقال ادویہ بدستور بجوشانند و گلقند آمیختہ و بدہند
سہ روز پیہم و سہ روز مہلت دادہ بعد سہ روز دیگر دہند تا ادرار تمام کند و مدرات حیض
در ایام حیض باید داد تا موثر تر باشد **فصل ۸** در مقویات اعضاے اربعہ یعنی دماغ
و دل و جگر و معدہ و ہر یک جدا گفتہ شود حسب حاجت برگیرند مقویات دماغ مروارید آملہ
بہار بہ بہار سیب بہار امرود گل سرخ ماء الورد و نارنج بلادر بندق بالنگو زنجبیل سعد
سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیہ قرنفل کندر روغن عبہر دماغ حیوانات گوشت ماکیان
و دراج و شیر برنج مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آملہ تمر ہندی سیب
صندل طباشیر گل مختوم ریباس بسبہ کہربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ
مروارید نیلوفر نارنج ہلیلہ یاقوت ورق نقرہ ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس
ابریشم بہمنین بسفائج بالنگو بادرنجبویہ جدوار دارچینی درونج زرنباد زعفران
سنبل سعد سلیخہ شقاقل عود عنبر فرنجمشک فاوانیا قاقلہ لاجورد نعناع مقویات
جگر کاسنی انار ابنتنہ اظفار الطیب جوزبوا حماماحب بلسان دارچینی غافث
قرفہ قرنفل کشوث مصطگی رومی ناردین و بدانند کہ ضعف جگر بیشتر
از سردی و تری میباشد لہذا ادویہ مقویہ جگر اکثر حار اند مقویات معدہ آملہ انار دانہ
ہلیلہ سماق سفرجل طباشیر گل سرخ ہلیلہ خصوص مربا اذخر پوست
ترنج بالنگو جوزبوا دارچینی زرنباد سعد سلیخہ سازج ہندی قرفہ
قرنفل قاقلہ کندر کرویا مصطگی شکر طبرزد اشیح نعناع عود و بدانند کہ ہر چہ
مقوی معدہ است تقویت در سہ معا نیز مینماید و ہر چہ مسہل است مضعف
معدہ است مگر ہلیلہ و در سنای مکی اختلاف ست بعضے بر آنند کہ سنای مکی

نیز مقوی ست **فائده** ادویهٔ مقویهٔ سرد اول مرقوم شده اند و عقب آن گرم وجهت امتیاز دواے گرم از انجا که شروع شده اند بخمستین ودوا بشنگرف مسطور شده است **فصل ۹** در اغذیه که بمریضان توان داد حسب حاجت اسفیدباج طعامیست که بمجردی مزاج نیز دهند و طریقش آنست که گوشت را بے مصالح گرم ولی ترشی پزند و شوربای بکار برند وماء الشعیر غذا بسیار موافق ست در امراض حاره توان داد که هم دواست وهم غذا طریقش آنست که آب چهار چند جو باشد و طبخش معروف است واگر نخست جو را بریان سازند پس مطبوخ نمایند شکم قبض کند وآنرا ماء الشعیر محمص گویند واگر در ماء الشعیر عناب وسپستان ومانند آن چیزهاے حلو بپزند ماء الشعیر مدبر نامند آنجا که تقویت مطلوب باشد پارچه گوشت در ماء الشعیر توان پخت وقطعًا ماء الشعیر باسکنجبین جمع نمایند در معده قریص گوشت که همراه سرکه وبقول وابازیر پزند قریب باعتدال ست مصوص قریصی ست که از کبوتر بچه پخته باشند زیرباج شوربای گوشت که از سرکه واز فواکه خشک پزند و بزعفران خوشبو کنند وزیره وچیزی شیرین آمیزند امراض مرکبه را سود دارد **مقاله سوم** در بیان امراض وعلاج آن واین مقاله مشتمل ست بر چند باب وهر باب متضمن ست بر چند فصل **باب ا** در امراض راس یعنی بیماریهاے سر **فصل ا** در صداع یعنی درد سر وی اگر از خون باشد فصد قیفال کنند یا پس سر حجامت نمایند وشربت لیمو نوشانند وبعد بر آوردن خون اگر طبع قبض باشد منقوع حامض یا ملین مبارک طبع بکشانید ومعدلات خون بکار برند واگر از صفرا باشد معدلات صفرا دهند ومنضجات وی داده بمسهلات وی تنقیه کنند وصندل سفید بآب کشنیز تر طلا سازند واگر از بلغم باشد تعدیل وی نمایند وبادیان بقدر حاجت جوشانند وشهد آمیخته بدهند وروغن قسط بر سر بمالند و

بعد نضج مسہل بلغم خورانند و بیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن باب سائیدہ سود مند است و اگر از
سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسہال وی کوشند و روغن بابونہ و بادام طلا نمایند فائدہ
یا شویہ در صداع مادی از ہر قسم کہ باشد نافع ترین چیزہا ست و در درد سر زنہار سر را
نباید مالید کہ اگرچہ فی الفور سود میدہد اما آخر ضرر میرساند بلکہ پاہا را باید کوفت و کفہا مالند
کہ نافع ست و اگر سر را بگیرند بدست بی مالیدن و کوفتن باک نیست و بعد تنقیہ بآہستگی مالیدن
ہم مضائقہ ندارد فائدہ صداع کہ از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض
شود بی غلبہ خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیہ نیست تعدیل کافیست اگر از گرمی ست
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و ہرگاہ صداع باتپ باشد
بعلاج تپ متوجہ شوند و ہمچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شدہ باشد تدبیر آن مرض
کوشند و قسمیست از صداع کہ آنرا شقیقہ گویند و آن در نیمہ سر میباشد و دیرپا ست طریق
علاجش بحسب سبب ہمانست کہ در صداع مطلق گذشت و این طلا نفع دارد صمغ عربی یکدرم
افیون نیمدرم زعفران ربع درم باریک ساختہ با سپیدہ بیضہ مرغ یا گلاب لیسرشند و بر کاغذ
نہادہ بر بناگوش چسپانند خصوص بزرگی کہ بسیار جنبندہ باشد و این مرض راز و د علاج کنند
کہ بعد استحکام تصدیع تمام میشود فائدہ عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون و مانند آن و شک نیست کہ فی الفور نفع میدہد اما بدانند کہ حکما منع کردہ اند کہ گاہے
بہلاک می انجامد و عند الضرور اگر استعمال نمایند اصلاح میدہند بزعفران یا بابونہ کہ مصلح افیون
است و آنجا کہ گلاب بر سر ریزند در درد سر باید کہ بسیار ریزند تا سر تر دارد و اگر نیمگان
کنند ضرر دارد و ہرگاہ خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند کہ علامت نیک ست
مگر آنکہ صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در بیار یهای سر محمود ست **فصل ۲** در سرسام یعنی آماس که در پرده های سر یا در جرم دماغ واقع شود و وی اگر از خون باشد بسیار خندان بود و اگر از صفرا باشد بدخو و ترشرو بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست ظاهر است و دموی اقرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را لیثرغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم میباشد و در بلغمی و سوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علامات از سبب صداع روشن شود و چون تپ لازم این مرض ست تدبیر تپ نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین با شرط در خونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر ست و استعمال نطول اسرع در اثر و مالیدن و بستن پایها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض دماغیه پاشویه بدستور و بالجمله در سرسام فصد بتعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسام مرکب با خون میباشد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان و یاوه گوئی و جز آن که از لوازم سرسام است گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تپهای نوبت و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام راحت هیچ نمیباشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و تقویت دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود و این مرضیست که یکبارگی واقع شود و آدمی بحس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد یکبارگی

علاج در حالت بی شعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنهٔ مخرج سودا و روغن خیری و روغن بادام
و زنجبیل دران آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور سفنج و مسهل سودا دهند
و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب
باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برآرند و جمود را
شخوص و آخذه و مدرکه نیز نامند **فصل ۴** در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند
و بیمار بر پشت افتاده بود و بیبرده ماند و اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است
که در سائر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبهٔ خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و
شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند
و اگر قی توانند آورد اثر تمام دهد مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک
سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا بش که مستقل میشود باریک ساخته بران مالند
خوبست و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیهٔ خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن
محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد
و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود
و در میت نه و بدانند که مسکوت را تا هفتاد ساعت که سه شبانروز شود کسی کم
دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت درین مدت زنده میباشد گاهی
میتواند که بفضل الٰهی بگشاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد
تعذیب بعلاج نباید کرد **فصل ۵** در سبات و آن خوابیست غیر طبیعی در غایت
گرانی و سبب آن استیلاء رطوبت بر دماغ خواه ساذج بود خواه از مادهٔ
بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب و سرکه بویانند و هرچه

نفت باشد خورانند و اطریفلات سریع الاثرست و آنجا که سبب سبات بخار معده باشد سبوق
تخمه و نفت در حالت جوع پدید بود و تدبیری تنقیه معده است و اطریفل کشنیزی نفع تمام دارد
و کشنیز خشک کوفته بخته بالای طعام سودمند بود **فصل ۶** در سهر یعنی بیخوابی و سبب
آن غلبه یبوست ست در دماغ ساذج بود یا مادی و ماده سهرآور سوداست و صفرا
و بلغم شور نیز علاج در ساذج بترطیب دماغ کوشند باشربه و اغذیه و نطول و سعوط و بعمه
معدله مرطبه و در مادی حسب ماده تنقیه نمایند و سرکه نشاید که بو کنند که سهر
افزاست و ادویه خواب آمیت شبت تر در زیر بالین نهند و در سبلغی بر سر
نیز بچیند و ریحان بگلاب افشانده بویند و لخلخه بیشتر بکار برند و افیون بروغن بنفشه
حل کرده بر تارک سر مالند **فائده** هرگاه باعث سهر تپ باشد یا بخارهای
گرم بهترین تدابیر پاشویه است و دلک اطراف و از مالیدن روغنها بر سر دور بودن
و در قطع سبب کوشیدن **فصل ۷** در سبات سهری و این مرض از اجتماع اسباب
سبات و سهر حادث شود و بعضی برانند که ورمیست دماغی مرکب از صفرا و بلغم بالجمله
نشان علت مذکور آنست که گاهی خواب طویل باشد و ثقل و کسل و گاهی بیداری مفرط
بود و آنکه ورم میگویند هذیان و فتح عین نیز لازم داشته اند هنگام بیداری بهر تقدیر اگر
جهت خواب غالب باشد سبات سهری گویند و اگر جهت بیداری غالب باشد سهر سباتی
نامند و تعادل هر دو جهت کمتر یافته میشود تا جهت خواب مساوی بود بجهت بیداری و اگر
یافته شود مختار اند که سبات را مقدم دارند یا سهر را زیرا که وجه تقدم مرتفع میشود علاج آنچه در سهر
و سبات مذکور شده است حسب اجتماع مادتین ادویه نیز مرکب ساخته استعمال نمایند و وقت
غلبه بلغم شمومات حاره خفیفه و هنگام غلبه صفرا شمومات بارده بکار برند و کذلک دیگر

تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی بلغمی نمایند و حق اینست که ورم لازم
این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود **فصل ۸** در کابوس و این
مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران بران افتاده یا کسے آنرا پیچش
میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد **علاج** اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت
ساقین و تقلیل غذا نمایند و اگر بلغم یا سودا باشد تنقیہ آن باید کرد و در تدبیر این علت
تغافل نکنند که بصرع می انجامد **فصل ۹** در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش
بیفتد و دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی رگها
زیر زبان لازم ویست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید مهلک ست مگر صرعی
که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار واقع شود باز زائل گردد چنانچه
دیگر عود نکند **علاج** در وقت ضرورت آنچه در غشی گفته اند بکار برند و گرهی
در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب نکند و وقت افاقت تنقیہ
ماده نمایند حب الخلاط و از میوه های تر و گوشت بز و شیر و امثال آن بپرهیزند و عود صلیب
در گلو آویزند و جوز بکار برند **فصل ۱۰** صرع که اطفال را افتد اکثر آنرا ام الصبیان خوانند
و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده باید کرد و افراط در تسخین یا در تبرید بی تحقیق
سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود و از جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیرست
و فساد شیر محدث آفات در طفل هرگاه طبع طفل قبض باشد لشافه قبض کشودن انفع
است در دفع این حالت **فصل ۱۱** در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی را از فکر سلیم
و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد در بعضی
امور و از ین قبیل ست حمق و رعونت و عشق فساق **علاج** حب الخلاط تنقیہ نمایند

و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند و اغذیه لطیفه
دهند و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده بر آید و قوت نگاه دارد و از انکه اثر تنقیه
و تعدیل دیر ظاهر میشود در امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد تحقیق سبب تدبیر که در خور
آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله تعالی و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق
اگر ممکن باشد و الا بطریقیکه باز دارند و اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق
اثر تمام است خاصة اگر با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که
جنون اقسام است اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود دار الکلب
و اگر با ترشروی و فرار از مردم بود قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه
مالیخولیاست و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی الحقیقت وی غیر آنست زیرا که در اسباب
جنون احتراق خلط غیر طبعی شرط است چه خلط طبعی اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند
نه جنون علاج وی در مالیخولیا گفته شد بکار برند و در ترطیب بیشتر کوشند و دوشیدن
شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن روغن بنفشه و بادام بر سر و بدن و استحمام
و نطول ساختن آب گرم بر شکم نفع دارد و معجون نجاح اکثر سود میدهد بعد از نضج تمام
فصل ۱۳ در سدر و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آنرا
سدر گویند و چون اشتداد کند و سر بگرداند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند
علاج حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت در دماغ
توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در معده مهیا بود و
همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و تنقیه عضو
مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار که از تقاضات

میشود اغذیه لطیفه و مفرحات مناسبه مزیل آنست و مروارید صلایه کرده با شربت لیمون و صندل یا شربت انارین و امثال آن مفید و اگر رسیدن سرما بر سر باعث دوار بود تکمید و تضمید باشیای گرم نمایند و اغذیه که دران توابل گرم باشد بخورانند

فصل ۱۴ در نسیان یعنی فراموشی و این بیشتر از غلبه بلغم بر دماغ و بسبب سودا و بواسطه سوء مزاج حار ساذج نیز عارض میشود علاج در بلغمی و سوداوی تنقیه نمایند بعد منضج خصوص بحب قوقایا و امثال آن که در تنقیه سر معین ست و معجون فلاسفه و دوج مربا و زنجبیل مربا و کندر با شکر مفید ست و از آب سرد اجتناب لازم و ترطیب با دیان در سوداوی واجب و در سوء مزاج حار ساذج تعدیل بمبردات و مرطبات کافیست

فصل ۱۵ در فالج و این مرضیست که نصف بدن در طول بحس و حرکت شود و این بیشتر از رطوبت بلغم افتد و گاه باشد که از خون حادث شود بواسطه توریم او در مبدأ اعصاب را علاج در بلغمی تا چهار روز ادویه قویه ندهند و از غذا باز دارند و اگر ممکن نباشد اندکے آب گوشت با زیره و دار چینی توان داد و بجای آب بر مار العسل الکفا باید نمود و بعد روز چهارم منضج بلغم دهند و نخود آب گوشت کبوتر چه با دار چینی و فلفل غذا نمایند و پس از نه روز تا چهارده روز که مادة نضج یافته باشد مسهل وی دهند و بعد از تنقیه بروغن قسط و مانند آن تدهین نمایند و جوارش بلادری و تریاق کبیر و مثرودیطوس نافع ترین ادویه ست و مشک و کندش و فلفل و نوشادر بعد تنقیه نفوخ سازند که سریع الاثر ست و آب گرم بر بدن نرسانند که احتراز از آب سرد ست و اگر با فالج نیز خون غالب باشد فصد جائز ست و آنجا که فالج با حرارت باشد ادویه گرم نشاید داد و نخستین ازاله حرارت باید کرد و بعده بمعالجه فالج باید پرداخت و آنجا که سبب فالج وقوع ورم باشد بر مبدا اعصاب از مادة

مادهٔ خون تنقیهٔ دم نمایند و بمعالجهٔ ورم توجه فرمایند **فائده** بطلان حس و حرکت اگر
بعضوی افتد بی تخصیص وقوع آن در نصف طولانی آنرا استرخائی گویند بالفظ مطلق
و فالج باسترخای نصف بدن مختص ست نزد جمهور **فصل ۱۶** در خدر و این مرضیست که
حس عضو باطل یا ناقص شود علاج اگر از غلبهٔ خون باشد فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و اگر از
غلبهٔ بلغم باشد تنقیهٔ بلغم نمایند و اگر بسبب یبوست بود علامت و علاجش از تشنج یابس جویند
و اگر سبب ضغطه ورم یا بستن عضو باشد ازالهٔ سبب باید کرد **فصل ۱۷** در لقوه یعنی
کج شدن روی و سبب این علت یا استرخاست یا تشنج که در یک شق وجه افتد نشان استرخا
کدورت حواس است و نقصان ذائقه و فرو هشتن پلک زیرین و کام و نشان تشنج تمدد
پوست پیشانی است و قلت آب دهن **علاج** در استرخا بعلاج فالج و در تشنج بعلاج
تشنج کوشند **فائده** تا چهار روز بلکه هفت روز نگذرد علاج هیچ نکنند و از غذا باز دارند و از
آب نیز اگر ممکن باشد و در خانهٔ تاریک نشانند و آئینهٔ چینی پیش نظر دارند تا به تکلیف در ان
پیوسته همی بینند و جوز بوا در دهن دارند و پوست بیخ کبر در ماء العسل جوشانند و تغرغر همی کنند
و آنرا که غلبهٔ خون بود فصد مجوز ست و در تدبیر تهاون ننمایند که چون سه ماه بگذرد کجی دور نمیشود
و آئینهٔ چینی عبارتست از آئینه که از نقره و مس و برنج ساخته باشند چون روی دران بتکلیف
دیده میشود کثرت نظر دران باعث استقامت معوج میگردد **فصل ۱۸** در تشنج یعنی
در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و امتلائی گویند و نشان وی آنست
که یکبارگی افتد و علامات بلغم پیدا بود و اگر بسبب حدوث یبوست باشد تشنج یابس گویند و نشان
وی آنست که بتدریج افتد نخستین استفراغ مفرط یا حمیات حاره یا بیداری و غم
مفرطین اتفاق شده باشد و عضو لاغر شود علاج در امتلائی بعلاج فالج کوشند

و درهبی تبر طیب ظاهریه و باطنیه از انچه بهر سوء مزاج یابس در معلات ذکر رفته وسوم
روغن ور روغن بنفشه بادام بهم آمیخته بمالند و بشیر زنان استنشاق نمایند **فائده**
تشنج که از رسیدن نیش عقرب یا از وقوع قرحه بر عصب یا از کرم اسما حادث مے شود
بتدبیر دفع زهر و اصلاح قرحه و اخراج دیدان و رفع اذیت عصب کوشند و تشنجی که در صرع
افتد عرض آنست چون صرع زائل شود آن نیز زائل میگردد و اگر با وجود گشودن صرع تشنج
بماند روغن گل یا روغن دیگر بحسب حال نیمگرم بمالند و بعضے مردم را که وقت فاژه دهن
کشاده میماند بسبب تشنج شدن کوزه دهن تدهین کافیست و اگر کفایت نکند بعلاج امتلائی
باید پرداخت **فصل ۱۹** در تمدد یعنی راست ماندن عضو و این آنست که عصب از هر دو
جانب کشیده شود **فصل ۲۰** در کزاز یعنی تشنجی که در چنبر گردن افتد و مانع تمایل شود
علاج اینها از مبحث تشنج جویند حسب سبب و در معالجه مبادرت نمایند که اینها قوی‌تر از تشنج اند
فصل ۲۱ در رعشه یعنی لرزیدن عضو اگر از ماده بلغم افتد نسیان و دیگر آثار بلغم پیدا
باشد علاجش تنقیه آنست و اگر از کثرت جماع یا از کثرت شرب شراب باشد ترک سبب
نمایند و در رعشه جماعی شیر تازه نوشیدن و تدهین بدن نمودن و بیضه نیم برشت خوردن
مفیدست **فصل ۲۲** در اختلاج یعنی پریدن عضو و دوام او در وجه منذر بلقوه
و در شکم بمقدمه صرع و در پهلو بورم سینه و پهلو و در جمیع بدن بسکته و در عضله
شکم بمقدمه مالیخولیا گفته اند علاج نمک گرم کنند و تکمید نمایند و اگر دور نشود تنقیه
بلغم فرمایند و آنجا که احتباس طمث و نابرآمدن خون باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد
فوراً **فصل ۲۳** در لوی که ویرا فیحج نیز گویند و این حالی باشد که اعضا گران
و رنگ روی و چشم سرخ شود و فاژه و خمیازه بسیار آید و آدمے خود را همی پیچید

و یا تقدمه حمی ست و حال آنکه تب نیاید و بعد از چندے آنحالت رفع گردد و باشد که عود کند بکرات علاج اگر آنحالت ثابت ماند یا عود میکند تنقیهٔ خون و صفرا باید کرد و تقلیل غذا باید نمود و گرم مزاج را آب سرد نوشیدن و غسل بدان کردن فجاجه نفع سپید و تخم کشنیز سفوف ساخته با لنقوع کرده همراه شکر سودمند ست **فصل ۲۴** در حکه و این ضربیست که دماغ خارش کند بی درد **علاج** در تبرید و ترطیب کوشند زیرا که مادهٔ این بخار صفراست و اگر تعدیل کفایت نکند مسهل صفرا باید داد و آنجا که خون غالب باشد فصد توان کرد **فصل ۲۵** در عصابه و این دردیست که در ابرو پیدا آید و سببش اگر گرمی سازج بود که دران محل افتد بمجرد طلوع آفتاب شروع کند و غلبه همیکند تا دو پهر پس تا زوال آفتاب این نیز کم میگردد و تمام شب اثرے ازان نباشد باز صبح شروع کند علاجش آنست که کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند و از خارج به تفتیح مسام کوشند و اگر تصاعد بخار باشد از بدن مریض بر روی افتاده باشد و پیشانی کشیده بود علاجش رعاف آوردن ست بخاریدن درون بینی از چیزی خشن و اگر رعاف نیاید رگ قیفال زنند و سرکه و کافور بویانند و اطراف بمالند **فصل ۲۶** در زکام و نزله بدانکه فضله دماغ اگر از بینی بر آید بطریق مرض آنرا زکام گویند و اگر بجانب حلق ریزد نزله خوانند علامت حرارت رقت و حرقت ماده است و نشان برودت غلظت یا رقت بی حرقت **علاج** بتعدیل مزاج کوشند و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده بالجمله در زکام قبل از تنقیه تمام چیزیکه ماده را از بر آمدن باز دارد نباید داد و طبع نرم باید داشت و سر پوشیده چه در حار و چه در بارد و در خواب غرق و خفتن بر پشت و خوردن حموضات و لبنیات و لحوم و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن منع باید کرد و اگر سرفه یا زکام بود رعاف نیز نمایند

فائده ماشری وباد شنام که در روی می افتد بتنقیه دفع میگردد و در آخر کتاب در امراض
متفرقه گفته آید انشاء الله تعالی **باب ۲** در امراض عین روشن باد که چشم مرکب
است از هفت طبقه و سه رطوبت و یک عصبه مجوفه که محل نور ست در وسط آمده و تا جلیدیه
رسیده اشباح که درین رطوبت منطبع میگردند و در عصبه تنادی میشوند و باصره
درک آن مینماید باذن الله تعالی و دیگر طبقات و رطوبات گرد و پیش پیاز مانند واقع اند
اکنون بدانکه انچه ماس هواست و لبس در سے آید طبقه ملتحمه است و طبقه قرنیه
است تا آنجاکه سپیدست ملتحمه است و آنجاکه سیاه قرنیه هر دو باهم ملتحم شده اند و بعد
اینان طبقه عنبیه است و طبقه مذکور رنگین ست و تلون حدقه از وست والا قرنیه
شفاف و سپید واقع شده و در وسط عنبیه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح
بر جلیدیه و محل حدوث نزول الماء همین ثقبه است و بعد عنبیه رطوبت بیضیه است و
پس از بیضیه طبقه عنکبوتیه و پس از عنکبوتیه رطوبت جلیدیه است و بعد او رطوبت
زجاجیه پس طبقه شبکیه پس طبقه مشیمیه پس طبقه صلبیه که ماس مقعر کاسه چشم ست
بهر طبقه و رطوبت مرضهای کثیر مختص شده انچه نام دارد درینجا مذکور میشود **فصل ا**
در رمد و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرک بسیار
آید و اگر از صفرا بود سوزش بسیار کند با درد و چرک بسیار نیاید و اگر از بلغم بود ورم
سپیدی زند و منتفخ باشد چرک و اشک بسیار آید و اگر از سودا بود ورم صلابت زند
و منتفخ نباشد و چرک هیچ نیاید تا پلک برهم نرسد و چشم گران باشد و با صداع
بود و اگر از ریح بود ثقل اصلا نباشد و چرک نبود علاج تنقیه حسب آن ماده نمایند و
پیش از فصد و مسهل دوا بچشم نرساند اما آنجاکه سبب خفیف است خفیف باشد

دو سه روز بعده دوا مالیدن بی تنبیه مجوزست و بهترین اطلیه دررمد گرم حضض مکی ست
با شیر دختران حل کرده در چشم و بالاے او طلا کنند و آنجا که درد شدید بود افیون اندکے
نیز ضم نمایند و ذرور چشخام در همه اقسام رمد نفع تمام دارد پس از چند روز استعمال باید کرد
و اجتناب از گوشت و هر انچه بخار انگیزد لازم دانند صفت ذرور چشخام که بهندی
چاکسو گویند مقشر کنند و در سرگین خر بخته یا بدون آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری
و از مامیران چینی یک یک حصه و همچون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور
و انزروت مدبر با شیر خره اگر بدل مامیران کنند می شاید **فائده** رمد عظیم که در چشم
اطفال افتد مسمے ست بوردیچ و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بناگوش اثر
کلی دارد و ذرور مذکور سود مند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطه خونست که بر ملتحمه افتد
علاج قطرهٔ خون بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کندر بسوزند و دود
آن برسانند اما اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳**
در ظفره یعنی ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهورست میل بسازند فقط هانرا
در چشم روزی چند بار میگردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال کشایند و بحب
ایاره تنقیه نمایند و از مولد بلغم پرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری بردارند و بهر این کار
دستکار هشیار درکارست تا آفتے دیگر لاحق نشود **فصل ۴** در بیاض و آن سپیدیست
که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم غریب بر قرنیه علاج کف دریا آب بسایند و در چشم
رسانند در چند کرت زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض
بزبان ناشتا اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضیست که رگهای چشم سرخ و ممتلی
میشوند بتدریج و چشم بخار و پس اشک اگر سیلان کند و پلک تر باشد سبل رطب گویند

واگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیہ نمایند وبہترین منقیات فصد رگ قیفال است بعدہ رگ پیشانی ورگ ماق زدن پس آنجاکہ سبل رقیق بود شیاف دینار کشند ودر سبل غلیظ شیاف احمر وباسلیقون ودر یابس قبل از اکتحال وبعدا واستحمام لازم شناسند واگر رمد با سبل لاحق شود نہ ادویہ گرم استعمال نمایند نہ ادویہ سرد وبر استفراغ وجذب مادہ قناعت کنند وزردہ بیضہ مرغ بر پشت چشم گذارند کہ دروی نفع دارد واگر بدینہا زائل نشود لقط نمایند یعنی بردارند وببرند بطریق کہ معروف ست نزد کحالان **فصل ۶** در انتفاخ ملتحمہ یعنی بردمیدن ملتحمہ وفرق در ورم وانتفاخ آنست کہ مادہ ورم در جزو عضو سرایت میکند وانتفاخ در خلل عضو پیدا آید وبس بعضے بر سبیل مجاز ورم را بر انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجملہ انتفاخ اگر از ریح باشد علامتش آنست کہ دفعۃً پیدا آید ونخست در گوشہ چشم سوزشے مانند آنکہ از گزیدن پشہ ومگس میشود ظاہر گردد واگر از بلغم باشد بتدریج افتد ودر چندان نکند وچون ازان غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر مادہ غلیظ بود اما اگر مائی بود اثر غمز نماند علاج تنقیہ حسب المادہ نمایند وتدبیر رمد بار در جوع نمایند ودر ریحی سہ روز ہیچ دوا نکنند کہ در اکثر خود بخود زائل میشود **فصل ۷** در حکۃ الملتحمہ یعنی خاریدن ملتحمہ درین بسیار باشد کہ پلک نیز سرخ شود یاریش گردد علاج از طعام شور وتیز پرہیزند وتنقیہ بفصد وسہل نمایند وجبت بر قصب بسایند وسیاہی او در چشم بمالند وچشم دروی باب گرم می شستہ باشد **فصل ۸** در توثہ ملتحمہ وآن گوشتے نرم ست کہ اکثر در موق الکبیر پیدا افتد علاج تنقیہ فرمایند بدفعات پس دستکارے نمایند **فصل ۹** در ودقہ ملتحمہ وآن بثور صلب ست سرخ یا سیاہ کہ در چشم

پدید آید و اکثر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که ماده و دقه سبک بود
و چون رفادۀ گلاب ترکرده بر نهند زائل شود بے تدبیر دیگر **فصل ۱۰** در دمعه یعنی
سیلان اشک اگر از گرمی بود سبل شیاف سماق بکشند و اگر از سردی باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی
عضلۀ چشم بود خستۀ هلیله زرد سوخته و نمک هندی و مازو هر سه مساوی کوفته بیخته
باشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک برآید و منقطع گردد آنرا ابو التین نامند تدبیر او
تنقیۀ بدن است پس ادویۀ اشک آور و محلل چون باسلیقون کشیدن **فصل ۱۱** در حرقت
عین بسبب سوزش چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بے ماده باشد توتیا در غوره
پرورده بکشند و کاسنی ترکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد **فصل ۱۲**
در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هرگاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعاً چشم را
نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد از مالیدن تدبیر آنست که چشم با آب گرم
بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه یا لته بردارند و اگر غائص بود بدین تدبیر
نه برآید نشاسته باریک سازند و در چشم پر کنند و زمانے بدارند تا قذی در نشاسته
آویزد و از چشم تعلق بگذارد پس بر پنبه بگیرند و اگر قذے جانورے باشد خرد که
اکثر در چشم می افتد و بر قرنیه می آویزد باید که طین فارسے سرخ که بغارسے
آنرا گل سر شوی میگویند باریک سازند و در چشم اندازند و یکساعت چشم بسته دارند
تا حیوان بدان آلوده شده از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا انبوبه که سر ش پهنا دار
بود بر بند در چشم بعد تکمید چشم با آب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو سیل
انبوبے بجارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم با آلتے که مخصوص باین کار ست یا بهر حیله که توان

برآورد و برآرند پس ازان شیر زنان با سپیدهٔ بیضهٔ مرغ چکانند تا از مضرت تشبث این سازد **فصل ۱۳** در ضربه که در چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم دارند بنقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ بلبل یعنی سنگے که در خریطهٔ بلبل یابند و زر پنج طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر به تیغ یا از سنگ تفرق اتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در بهر اندک مدت و زردهٔ تخم مرغ نهادن و با صلاح جراحت کوشیدن بنوعیکه در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحهٔ عین بدانکه ریش در سائر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحهٔ ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قروح دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزے از آثار قرحه پیدا نمیشود دیگر بعد غلیان مدّه علاج بزودی رگ قیفال زنند و سر مقتصر خون قدری میگیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود به پخته نشود لعاب حلبهٔ مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس برآرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد و چون نصف بماند بپالایند عسل او این باشد و بعد از پختن و تنگافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند انچه برای ذهاب آثار قروح و جدری مخصوص ست بکار برند و استخوان بوسیده بگلاب سائیده در ازالهٔ اثر مجربست **فصل ۱۵** در کنت بدانند که این لفظ مشترک است گرانی پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث

ضعیف بصر شود و اشیا غبار آلوده نماید بهم بدین نام میخوانند علاج آنچه مخصوص به ملک
است گفته آید جدا اما آنچه بغریب مختص است تدبیرش تنقیه ست باستعمال لعاب حلبه
و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف مادۂ شیشا شب یرقی باریک ساخته کشیدن
پس اگر سود ندهد و مانع الابصار بود دستکاری باید کرد و الا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پیدا نکند
و آنچه بالتخمه خصوصیت دارد بمعالجه رمد سوداوی دور شود و طبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم
را تکمید کردن نفع دارد **فصل ۱۶** در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در
چشم و دار فلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی
که از آنجا بر آید بمالند و در چشم کشند که سریع الاثر است و اگر ماده کثیر بود مسهل و فصد
برآرند **فصل ۱۷** در جهر یعنی روز کوری علاج هریسه و کله پاچه و گوشت گاو
و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر بمالند و در بینی چکانند و در آب سرد چشم
بگشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند **فصل ۱۸** در صداع حدقه و شقیقه
عین و این مرضیست که در عمق چشم ضربان شود و وجع مثل باضاغط بود و گاه ساکن شود
و ضربان و درد مانند شقیقه سر باز عود کند و آثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه
سر گفته شد بعینه تدبیر اینست و در بتر شریان صدغ مبادرت نکنند تا آفتی دیگر
نیارد **فصل ۱۹** در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه باده
نمایند و بعده هلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست **فصل ۲۰** در
نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از اخلاط غلیظ و بعده ذرور
اصفر کشیدن و آبهای گرم روشستن و بر بخار آن انکباب نمودن و خاصه
نتوء آنست که سخت می باشد و زیر میل منخزمی شود و منع از دمعه ضربان

چون پشه و مگس وجز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمهٔ نزول الماء دوم بخار معده
یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست دائم و بهر روز
افزودن واکثر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان
بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات
از تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیهٔ ماده و تنقیهٔ
اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست
و این فی الحقیقة مرض نیست زیراکه بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره
که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش
میشود جهت تکدر بهر لیسه و کله پاچه دهند **فصل ۲ در نزول الماء** یعنی فرود
آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه
عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد و تمام ثقبه را در گیرد بصارت بالکل باطل شود و اگر
بعضی از ثقب مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه
ثقبه را در گیرد لیکن منع رویت تمامه نمیکند بنابر رقت و این قسم را
منتشر رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک
و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت
علاج در ابتدا بی توقف داغ کنند بر شریان بناگوش و داغ پخته
باید تا رگ بسوزد و بعد داغ سه روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بر روغن گنجد
آغشته گذارند و هر چند که داغ تر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع
پرهیزند و بعد نزول چون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم منتشر همی شود

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشد **فائده** خیالات چون از شش ماه درگذرد و نزول ما نشود آن خیالات موجب نزول الماء نمیگردد و بدانند که تخم بنج باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش کشادن نیز مانع میشود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و نجته بود البته منع نزول الماء مینماید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود میدهد نه داغ مگر قدح یعنی دستکاری و طریقش معروف ست و بعضے جا دیده شد که صاحب نزول الماء را صدمه قویه بر سر افتاده و معا باصره بکشاد و اقسام این مرض بسیار ست غمامی زیبقی جصی اسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض بردی اصفر احمر ذهبی ازرق انگوری و از بهیا هیچ یکے قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح و آنچه قابل قدح ست سپید صاف ست که از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸** در سدهٔ عصبهٔ مجوفه که سبب نزول الماء بود نشانش سالم بودن مردمک ست و مع ذلک بصارت باطل شدن و آثار ورم و ضغطه نانمودن **علاج** تنقیهٔ دماغ کنند و رگ گوشهٔ چشم زنند و بوچه بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و محاجم ناری بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنے گربه چشمی آنچه اصلی بود اصلاح نگیرد اما اگر عارضیست خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیهٔ بدن و چشم نمایند و اگر یبوست بود در ترطیب کوشند و نشان زرقهٔ یبسی بطلان بصارت ست و فرق درین و نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضاً در یبسی لاغری در چشم پیدا شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بجا رضے بعد بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر بواسطهٔ غلبهٔ خون بود رگ زنند و تصفیهٔ دم نمایند و توتیا بغوزه پرورده بکشند و اگر از بلغم بود

نضج و تنقیه بلغم نمایند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن تدارک
کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیرانست علاج نپذیرد اما
جهت حفظ ما بقی و ازاله رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۳۱** در ذهاب
بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای تاریک علاج اگر
نور مکدر شده باشد یا بیضیه سیاه گشته با سلیقون بکشند و ادویه و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر
دفعةً بر آمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون بر روی آویزند و بر روشنائی آفتاب
نگرند و بتجوید غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود
و اگر این مولودیست علاج پذیر نیست اما جهت تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت شاید
دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳** در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت
نظر کردن ببرف یا بروشنائی علاج خرقه سیاه بر وجه او بیزند و لباس و فراش همه سیاه
سازند و شیر در چشم دوشیدن و بادام خاصتاً تلخ کوفته بر چشم نهادن در قمور نیز اثر
تمام دارد **فصل ۳۴** در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه اینست علاج
در ترطیب کوشند و اگر سده باشد تنقیه و نضج نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در بغض العین
یعنی دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و
تبرید ست و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازاله سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر ست و گرنه چنان بود مزاج خاصه نباشد و نشان
گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت ملمس و حمرت لون اوست و نشان سردی
ضد این و نشان تری چشم بسیاری چرک و اشک ست و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی
و تری چشم سیاه افزون از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

باب ۳ در امراض جفن وهدب بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک وهدب
بضم ا موی پلک ست یعنی مژه فصل ۱ در کمنه پلک ونشانش آنست که بعد خواب
چنان نماید که ریگ در چشم ست پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر
تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون اثمد لین واحمر حاد واستحمام نمایند فصل ۲
در استرخا الجفن بعد تنقیه وتضمید صبر واقاقیا ومر بر پلک وپیشانی اگر مرض باقی بود
علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست ورگهای درون بینی کشادن
نفع دارد فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک واین بعد رمد
یا قرحه یا پس از قطع سبل وناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل واگر بحدقه
چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند بعد فتح زیره ونمک خاییده آب وی اندازند وپنبه
بروغن گل آلوده در میان گذارند وزرده بیضه وروغن گل بر پشت چشم نهند فصل ۴
در شتره یعنی کوتاه شدن پلک واسباب او ضد اسباب استرخاست ودیگر امور
واقعه بر پلک که از قطع غدد وجز آن افتد علاج در مادی تنقیه کنند پس حسب سبب
تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند ودر انچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند
فصل ۵ در شرناق که فزونیست نرم بر ظاهر پلک پدید آید وبدان سبب پلک
سطبر شود وپیوسته چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مدمعات کشند واگر نفع نشود
ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند ونافع ترین چیزها پرهیز ست حتی که خنازیر
وسرطانات از پرهیز واقعی تحلیل میرود فصل ۶ در عقده که فزونیست سخت بر پلک
بالا پدید آید علاج بقیروطی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم داخلیون نهند وانچه
قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید فصل ۷

در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آنرا شعر منقلب گویند
وآنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند وآنجا را
بنوشادر بخارند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب
اسپغول مالیدن منبت را خدر کند واگر موی منقلب باشد بعسل دبق با مویهای راست
آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را با آلتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است
و جباطه و تشمیر نیز تدبیر وی است **فصل ۸** در انتشار الاهداب یعنی ریختن **علاج** اگر فساد
غذا باشد بواسطهٔ غلبهٔ سودا تنقیهٔ خلط مفسد نمایند واگر از ضعف جاذبهٔ آن موضع بود واین
عقب قرانیطس و تبهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و باسلیقون و روشنائی
کشند که شدید التقویه اند واگر از غلبهٔ رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند
واگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند **فصل ۹** در بیاض الاهداب
یعنی سپیدی مژه **علاج** بعد تنقیه بلغم برگ لالهٔ دشتی بروغن زیت بمالند و روشنائی
بمیل بر مژه کشند **فصل ۱۰** در جرب الاجفان یعنی فزونیهای خرد با خارش
که در باطن پلک پدید آید **علاج** حسب ماده تنقیه نمایند و برود تنقیه کشند **فصل ۱۱**
در برد و آن رطوبتیست غلیظ ژاله مانند که اکثر بر ظاهر بدن افتد **علاج** بقیروطی
و داخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند والا بدستکاری بردارند **فصل ۱۲** در صلابت جفن
و غلظت آن سختی چون در پلک افتد کشادن و پوشیدن چشم دشوار می شود **علاج**
در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند و بانکباب مرخیه واین
را جسا العین نیز خوانند وآنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود مسمی میشود
به یبوست العین **فصل ۱۳** در سلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک خصوص

خصوص کہ کنارہ بیشتر سطبر شود علاج دراابتدا مار النواکہ کافیست و سماق در گلاب خیسانیدہ آب او چکانیدن و شب دخرفہ و برگ کاسنی بروغن گل ضماد کردن الی وبعد ازان و غلظت تنقیہ بفصد و مسہل قوی لازم وبعد تنقیہ شیاف احمر لین کشند

فصل ۱۴ در قمل الاجفان یعنی سپش کہ در مژگان افتد آنرا کہ بسیار خرد بود حیبان و آنرا کہ بزرگ بود قمقام گویند و آنرا کہ آگندہ باشد قردہ خوانند علاج بعد تنقیہ بدن پلک راپاک سازند از قمل اگر ممکن شود گرفتن بگیرند الا بآبیکہ شبت و نمک جوشانیدہ باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا بوی سیماب در وی اثر کند پس بآہستگی بر میل دست گردانند تا جزوی از سیماب بآن بماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیۃ قمل بکشد

فصل ۱۵ در شعیرہ کہ در ہیئت بشکل جو در کنارہ پلک پدید آید علاج تنقیہ نمایند در ابتدار وادع وبعدہ شمع گرم و داخلیون نہند و اگر سود ندہد شعیرہ را بر کنند بناخن یا بمقراض ببرند و خون برآمدن بدہند زمانی وزود بند نکنند وبعد آن ذرور اصفر پاشند

فصل ۱۶ در توتۃ الاجفان و آن فزدنیست برگل توت اکثر در باطن پلک زیرین میشود علاج بعد فصد و مسہل قطع نمایند بالاستیصال وبعد قطع زیرہ و نمک بخایند و آب او بچکانند

فصل ۱۷ در تحجر جفن و این از بردہ غلیظ تر باشد علاج تنقیہ کنند و بقیروطی نرم نمایند و اگر تحجر مشابہ دمل بود آنرا کدنا مند

فصل ۱۸ در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار و پوست پستہ در سرکہ پختہ ضماد نمایند وبعد سفوط خشک ریشہ زردہ بیضہ با زعفران آمیختہ گذارند تا مندمل شود

فصل ۱۹ در تہیج اجفان یعنی انتفاخ پلک علاج اگر بسبب ضعیف احشا افتد چنانچہ در سوء القنیہ و جز آن تقویت احشا کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیہ آن نمایند

فصل ۲۰ در ثولول پلک

علاج تنقیه سودا کنند. و شونیز و نمک بسایند و بسر که طلا نمایند. و اگر زرد و زرد و سبز چنبر گرفته بناخن گیرهبرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده بر جراحت زاک پاشند تا خون
بایستد فصل ۲۱ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی آنست که پلک بخارد
و اماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا دهند
و بشاوند عدسی مغسول اکتحال نمایند فصل ۲۲ در نمله پلک و آن بثور خرد سوزاننده است
که اندک ورم کند و ریش شده پهن گردد علاج تنقیه صفرا کنند و حضض و مرطلا نمایند
فصل ۲۳ در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که ریش کند علاج زنگار و اگر اغبر بود مسهل
سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم دهند و بعده سیاف احمر کشند و اگر کهنه باشد شرط زنند
و باشکره بخارند تا خون بر آید و سر مه روشنائی کشند فصل ۲۴ در سلعه پلک و آن جسمیست فرو
از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند فصل ۲۵ در زرقت و خضرت
جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج اگر جراحت باقی بود فصد کنند
و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب طلا نمایند و اکتحال نیم سود ان آب انار
و طلا کردن از اله کبودی مینماید فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی است
علاج بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند. و در وقت چکانیدن اول باید که قرحه را از
چنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند بطریق معروف
و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین و هرگاه غرب بند شود و ورم کند
تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خر پزند و زعفران قدری آمیزند و گذارند که تا سرد و اکنند
فصل ۲۷ در حکه آماق و اجفان یعنی خارش بلاثبور که در گوشه چشم
و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کاسنی بکوبند و بروغن گل ضماد کنند

ثانیه و اگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد با سلیقون دکحل عزیزی کشند فصل ۲۹
در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم کہ طرف بینی ست علاج بعد تنقیه جهت
افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند و اگر سود نه بد قطع نمایند همچو ظفره و بعد قطع ذرور
پاشند تا باقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا نمایند
و مرهم مندمل باید کرد و بعون الله تعالی باب ۳ در امراض اذن یعنی گوش باید دانست
کہ وی عضوی شریف هست زیرا که آلت شنوائی ست و حس شنوائی بر همه حواس
فضیلت دارد کما لایخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا را در گوش در
امراض مادی بکار نبرند و هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برد بالفعل حسّ
سمع را ضرر دارد فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج اگر درد بسبب
ورم یا قرحه بود بیانش علحده می کنم و اگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه
در مادی و ایضاً در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی ست و در مادی
بعد تنقیه نیز و اگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود
و جهیدن بر یک پای و دست بر گوش ماؤف نهاده سر بدان طرف نگون ساخته آب را
و دیگر اشیاء سیاله را که درآمده باشند برون می آرد و اگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش
مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانے دراز تمام آب را نشف کند و اگر بسبب
تولد کرم در گوش بود بخار دود غدغه کند و احیاناً برآید علاج برگ شفتالو را جوشانیده
آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرد پس از ص ف فتیله
سازند و بسریش آلوده در گوش دارند و کرم که بدو آویزد برون آرند و آنجا که قرحه
باعث کرم بود بتدبیر قرحه کوشند فصل ۲ در ورم گوش علاج بعد تنقیه نظر کنند

که اماس درون ثقبه است یا برون اگر درونست فتور در سمع و شدت درد و لزوم تپ
پیدا شود نه دیده دوائی مرکب است با آب کشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان
دوشند تا درد بایستد و اگر نایستد لعاب حلبه یا تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بپالایند
پخته شده و اگر بیرون ثقبه است ورم بنظر می آید و تپ لازم نباشد و درد شدید نمی بود
و درین استعمال رواداعات منهی ست و عند شدت درد پارچه در آب گرم ترکرده تکمید
توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند
تا تحلیل ماده کند فائده انچه گفته شد بورم گرم مخصوص است اما ورم بارد درون صماخ
بود یا برون مبطل سامعه نمیشود و درد قوی و تپ مادی نباشد اما ثقل و تمدد لازم ویست
و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تام دارد در بارد **فصل ۳** در قرحه گوش و
نشانش تقدم ورم است و برآمدن ریم **علاج** شهد و انزروت مسحوق در فتیله آلوده
بگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند یا بروغن گل آمیزند
و بفتیله بر دارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جند بیدستر جهت اصلاح افیون
بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزے آمیخته بچکانند **فصل ۴** در طرش و وقر و صمم نقصان
سمع را طرش و بطلان اورا وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاہے یکے مرادف
دیگرے آید **علاج** حسب سبب تدارک کنند و درینجا تنقیه بتفاریق نمایند اگر تنقیه
مطلوب باشد و انچه روز بحران سے افتد محتاج تدبیر نیست و انچه از کبر سن افتد یا
مولود سے بود علاج نپذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بسایند و یک قطره
در گوش چکانند نفع دہد **فصل ۵** در دخول الحصاة یعنے در آمدن سنگریزه و مانند آن در
گوش **علاج** روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دہند و چون خواهند بیاید دہن و بینی

بگیرند تا قوت دفع گوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب باریک آن
قدر وجب گرفته بر یک طرف او پنبه بندند و بروغن آلوده بر افسه و زند و طرف دوم
او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در درد گوش گذشت و دخول حیوان
صغیر را انجب در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج تدبیر نمایند فصل ۶
در طنین و دوی آوازیکه در درون گوش میشود اگر سخت و باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ
بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و ازاله آن فرمایند و اگر از ذکای حس بود کاه بچه
هر لیسه خورانند فصل ۷ در انفجار الاذن یعنی بر آمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا
بود فصد کنند و خون بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند
و هر چونکه باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند خون بند شود و در بحرانی تا که
خوف غشی نشود بند نکنند و اگر از لسع حیه زراقه افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند و صبر
و مغاث و اقاقیا و رامیج و حنا ضماد سازند بجانب تمایل کسر تا عضو را بهیأت اصلی
آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی بر آمدن گوش از بیخ علاج بعد فصد
تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده بر فاده و عصابه محکم ببندند و اگر درد باشد حتی
باشد پیه بط گداخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو مالیده بمالند فصل ۱۰
در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شیانه
و در بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسپانند و آنموضع را بشیر زنان بشویند و مردار سنگ
در قنبیل نرم سائیده بپاشند فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج
افسنتین در سرکه بجوشانند و سرکه مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در صرب الاذن یعنی گرختن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج تقویت دماغ کوشند
باغذیه و ادویه مقویه و شموم باب ۵ در امراض انف یعنی بینی بدان که در یخ بینی دو راه
است یکی بدماغ میرود و دیگر بحلق فصل ۱ در خشم یعنی بطلان شامه و سببش
اگر از بر آمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا ابواسیر الانف گویند و جدا بیاید و اگر حدوث
ورم یا قروح سده بود از خلط از آنچه لازم هر خلط ست معلوم میشود و اگر از سوء مزاج
ساذج بود نشان حار و بارد ظاهر ست و تا بر آمدن ماده ضرر در علاج حب سبب
تدارک نمایند و آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج کمتر علاج
پذیرد فصل ۲ در فساد شم یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی
و این سه گونه است یکی آنکه همه روائح را بیک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز
بوهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بویها شمیده شوند و بعضی نه و این از دو وجه
خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود فقط و یا بدبوئی یا بر عکس علاج تنقیه
دماغ نمایند و اگر قرحه باشد تدارک وی فرمایند و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس
می شود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبوئی مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر
بیماری در ابتدا بود و بعد از ان در اول مشک و در ثانی جند فصل ۳ در بواسیر الانف
یعنی گوشت زائده که در بینی بر آید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس از ان
زنگار و اشنان قصارین مرهم سه برابر مرهم ساخته و فتیله بدان آلوده بر آن گذارند
تا بر داید و اگر سود ندهد قطع نمایند با آهن یا برشته مویین گره دار که از بینی بسوی
حلق در مے آرند و آنرا امیکشند تا فرو بی زدوده شود بعده مرهم اسفیداج
استعمال نمایند فصل ۴ در بثور الانف علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

داشته باشد موم روغن نرم سازند واگر تحلیل نیابد شرط زنند و مرهم اکال بر دارند
پس مرهم سپیده سندمل گردانند **فصل ۵** در قروح الانف **علاج** ریش بینی اگر تر بود
رگ زنند و مسهل دهند پس مردار سنگ بروغن گل بمالند واگر خشک بود موم روغن
مالیدن کافیست **فصل ۶** در رعاف یعنی برآمدن خون از بینی **علاج** بازو و ران
وانثیین واذنین وثدیین بستن ونیز سر حجامت کردن وهمچنان بر جگر محجمه نهادن
اگر خون از سوراخ راست آید وبر سپرز اگر از چپ آید وسرگین تازه خر افشرده
دو سه قطره چکانند وخانهٔ عنکبوت در سیاهی تر کرده وبغبار الرحی آلوده در بینی درآوردن
وسر ریش با گل ملتانی بر سر چسپانیدن حبس خون مینماید واگر خون غالب بود رگ زنند
وحسب حال خون برآرند اندک اندک یا یک دفعه وبه تغلیظ خون کوشند بشربت
عناب وامثال آن وعدس وبرنج خورانند لیمو آمیخته که بغایت مغلظ است **فائده**
اگر رعاف در تپ یا در امراض سر افتد تحقیق نمایند که بحرانیست یا نه اگر بحرانی باشد
زنهار بند نکنند که بفساد عظیم خواهد انداخت مگر وقتیکه خوف غشی باشد واگر بحرانی
نیست حسب حاجت تدارک باید کرد **انتباه** هرگاه در امراض دماغی تبرعیف
حاجت شود بآلتی که باین کار مخصوص است درون بیخ بینی بخراشد واگر کندش
ومیویزج وفرفیون کوفته وبزهرهٔ گاو سرشته فتیله سازند ودر بینی درآرند خون روان
کند **فصل ۷** در بخر الانف یعنی بوی بد از بینی آمدن **علاج** اگر سبب وی بثره یا قرحه
بود تدبیر وی کنند بدانچه گذشت واگر از تعفن خلط دماغی بود فساد دماغ گواهی
دهد واگر از تعفن خلط معده بود که بخار از آن بانف آید تباهی معده شاهد بود تدبیر
وی تنقیهٔ دماغ ومعده بود وسکنجبین در غوره وخردل غرغره کردن

و چیزی خوشبو در بینی انداختن **فصل ۸** در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی **علاج** اگر
خوف ورم بود زود رگ زنند و در جمله باصلاح هیأت انف کوشند بنوعی که مانع تنفس نشود یعنی
انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم سهل آید و بعد اصلاح صورت او بدست صبر و مغاث
و اقاقیا و مرباریک ساخته و بآب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده بالای بینی
چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن **علاج** روغن گل خوشبوی
در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و
پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد گرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او
در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت ست و افراط باعث آفت
فصل ۱۰ در جفاف الانف **علاج** خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند
و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر نشست
خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند بادهان و جز آن **فصل ۱۱** در حکة الانف
یعنی خارش بینی **علاج** اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد باشد تعدیل
مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن
مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض ست **فائده** اگر چیزی از خارج
در بینی در آید و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آرند تا بیرون افتد و بسیار
باشد که از راه حلق بر آید بی تصدیع **باب ۶** در امراض لسان و دهان **فصل ۱**
در ورم لسان یعنی آماس زبان **علاج** حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره
فرمایند و در دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته بشیره کاهو و کاسنی
و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز بآب کرنب و عنب الثعلب و لعاب

تحکم لسان سہم آمیختہ و در انحطاط بطبیخ بابونہ و اکلیل الملک و بنفشہ و خرفہ خیار شنبر آمیختہ و در آخر تمی لیسیل تنہا یا صعتر و ایا رج آمیختہ و در سوداوی بطبیخ افتیمون و حلبہ و در روغن بنفشہ روغن بنفشہ قادر آمیختہ و در سوداوی کاسنی و کشنیز اکثر در دہن دارند تا سرطان نگردد از استعمال ادویہ حارہ و غرغرہ کہ در بلغمی و سوداویست مفید برست از ابتدا و انتہا و انحطاط فیست بخلاف غرغرہ و رم گرم و اگر سبب ورم شرب سم بود علاج سم نمایند

فصل ۲ در ثقل اللسان یعنے زبان گرانے کند و اداے حروف چنانچہ باید بلکہ ور نیاید و اگر سبب قوی بود اصلا بر تلفظ نگراید علاج تفحص سبب نمایند و تدارک آن فرمایند و آنجا کہ استرخا بود بنگرند کہ فتور حواس و فساد در دماغ ہست یا نہ اگر باشد تنقیہ دماغ باید کرد و بعدہ بوج و جنطیانا زبان را مالند و اگر نباشد آنچہ در باب فالج ذکر یافت عمل نمایند و آنچہ از گسستن عصب و عقب تشنج استفراغے افتد علاج نپذیرد و آنکہ عقب سرسام افتد و مزمن شود بدستور اما قبل از آن زمان ملح اندرانی و نوشادر بالیدن تا لعاب آرد شفا می بخشد و حجامت ناری زیر زنخ نہادن در استرخائی نفع تمام دارد

فصل ۳ در عظم اللسان یعنے بزرگی زبان و این را دلاع اللسان نیز گویند اگر از کثرت غلظ از دہن بیرون افتد علاج اگر دموی بود رگ زنند و ترشیہا بالند تا لعاب آرد و اگر بلغمی بود بعد تنقیہ بلغم نمک و سرکہ مالند **فصل ۴ در استرخاء اللسان** و علاج وی در ثقل گذشتہ

فصل ۵ در تشقاق اللسان یعنے کفیدن زبان علاج اگر بسبب غلبہ خشکی دماغ باشد مرطبات دہند و قیروطی و روغن بنفشہ بالند و بتبدیل دماغ کوشند و کف چنار کہ بریدہ بہم سے مالند بر سے آید مالیدن نفع تمام دارد و اگر از بخار معدہ باشد فساد معدہ گواہی دہد و آثار یبوست دماغ و بیخوابی نبود تدبیر و سے تنقیہ معدہ است

و سپستان در دهن داشتن و آنچه در مبیی ست بکار بستن **فصل ۶** در جفاف اللسان یعنی خشکی زبان **علاج** اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه و آب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بر سطح زبان گراید و خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان بمالند تا رطوبت عارضه زود دور شود و این قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست و لزوجت آب دهن خارجیه است و همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میگردد **فصل ۷** در حرقة اللسان یعنی سوزش زبان **علاج** در تبرید کوشند و اگر بادی بود مسهل دهند و کافور ریاحی مالیدن اثر تمام دارد و از العبة تبرده هرچه در دهن گیرند زود تجدید نکنند و بدان ملازم باشند **فصل ۸** در حکة اللسان یعنی خارش زبان **علاج** بعد تنقیه مضمضه کنند با آب گرم و بعده با تبشیر شکر آمیخته و بعده بسرکه و روغن گل و بدانند که هلیله زرد خاییدن و بر زبان مالیدن در استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد **فصل ۹** در ضفدع اللسان یعنی افزونی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد رسیدن دریجا اجزای لطیف او به تحلیل رود **علاج** بعد تنقیه نوشادر و زاج سوخته و زنگار و مرباسرکه آمیخته بمالند و اگر دفع نشود دستکاری نمایند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود **فائده** گاه باشد که ماده ضفدع لغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشگافند مشابه پاره سنگ برآید و دفع گردد و گاه باشد که فزونی نرم زیر زبان پدید آید و چون بشگافند رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشگافند و پوست آنرا بمقراض تمام بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد **فصل ۱۰** در فساد ذوق و وی آنست که طعمی نا طبعی بهمه آید در ذائقه

وقت تناول یا بدون آن و سبب این غلبهٔ خلطی از اخلاط ست و طعم بران دال علاج تنقیه خلط غالب نمایند بفصد یا باسهال و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق یعنی هیچ مزه محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت و برودت زبان منفعل نگردد و سبب این علت نفوذ مادهٔ رطب ست در جرم عصب **علاج** بعد نضج و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر حرارت نباشد والا گل سرخ و سماق بجوشانند و در طبیخ او سکنجبین یا مری آمیزند و تغرغر کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهاے باریک جدا شود از دهن و زبان چون تجربه بیشتر جدا میگردد **علاج** بعد فصد و اسهال صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳** در بثور الفم یعنی دانهاے خرد که در دهن بر آید **علاج** رگ زنند و مسهل دهند و بسرکه در و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴** در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که از ماده باطنی بود **علاج** حسب مادهٔ تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتم و طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه بغایت بدبود بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از لذع سرکه بترسند زعفران بجاے سرکه آمیزند و اگر از بلغمی بود مامیران و هلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشانند و مضمضه کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند و گاہے جهت تقویت محل مازو و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فائده** شیر خشت در آب عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و بدستور گاو زبان سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در اکلة الفم و آن قلاع خبیثه

است که زود پراگنده شود علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زرد آمیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد باز ایستادن قرحه از انتشار فلدفیون بگذارند یا سورنجان تا پاک کند و هرگاه ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته فصل ۱۶ در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود و خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود و آنچه از حرارتست در خلو معده زیاده شود و آنچه از برودت است در پری معده و ایضاً ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از خلط موجب و در حار کاسنی تازه با قدرے نمک نیکوب بخایند و آب او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطگے مضغ فرمایند فصل ۱۷ در بخر الفم یعنی بدبوے دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ سبب آید یا از معده تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا گنجد گاه گاہے صبحگاہے در ازالہ بخر غیر قوی مجربست فصل ۱۸ در ورم الحنک یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بے درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره که در قلاع گذشت موافق خلط بکار برند باب ۷ در امراض شفت یعنی لب فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند فصل ۲ در تشقق و تقشر و جفاف که بر لب افتد و معنے این الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل بندند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کثیرا کوفته و بیخته در پیه بکیان

مرشتہ ضماد نمایند که مجربست هر دوائی که بر لب نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ
بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج الشفه یعنی پریدن لب **علاج** اگر سببش در آمدن
خون بود در رگهای لب و تسحیل بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تنقیح
مسام نمایند و اگر باد غلیظ باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از
مشارکت معده بود یا غثیان و فواق باشد و مقدمهٔ قی بود دقتی دفع شود و آنچه از دماغ
بود مقدمهٔ لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیز است و بمنع حدوث امراض مترقب
کوشیدن **فصل ۴** در تقلص الشفه یعنی خرد شدن و کشیده شدن لب **علاج**
آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهاے گرم مالند و آنچه از تشنج یابس
افتد تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه مولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و راست
بستن باشد که اصلاح گیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی فسنونی که در لب زیرین
پدید آید **علاج** تنقیهٔ خون سودا نمایند و بمراهم اصلاح فرمایند **فصل ۶**
در ورم الشفه یعنی آماس لب **علاج** حب الخلط تنقیه نمایند و اضمدهٔ مناسبه
بکار برند و حضض با شیرهٔ عنب الثعلب طلا کردن اثر تمام دارد خصوص در حار
اما در ابتدا **فصل ۷** در بثور لب و علاجش نیز سفیده است **فصل ۸** در قروح
لب **علاج** بمراهم پردازند **فصل ۹** در اکلهٔ لب **علاج** آنچه در اکلهٔ الفم گذشت
بکار برند **فائده** هرگاه سوء مزاج بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب**
در امراض اسنان و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی
درد دندان آنچه از گرمی بود بآب سرد ساکن شود در اکثر و آنچه از سردی
بود بآب گرم رسیدن البته بایستد **علاج** اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

یا گلاب و در بارد بطبیخ برنج کابلی تمضمض کنند و در مادی بحسب ماده تنقیه نمایند پس تعدیل
و آنچه در پری معده بیفزاید از فساد ماده معده بود تنقیهٔ معده و تجدید هضم فرمایند و کشنیز
در طعام بیشتر دارند و قی منع ست درین قسم آنچه منتقل بود از باد باشد تنقیه باد
نمودن و بطبیخ بادیان و انیسون و زیره تمضمض کردن سیگرم شود و در بارد فاآنچه از تولد
کرم باشد تقدم تثقب گواهی دهد تخم گندنا و بزر البنج و تخم پیاز با موم آمیخته در آتش
سوزند و بواسطهٔ نی دود آن بدندان رسانند فایده عرق گوگرد بر دندان گذاشتن فوراً
دفع درد میکند باید که بدیگر دندان نرسد که ضرر دارد و تکمید کلیه در بارد و کذالک میل زر یا آهن
داغ نهادن سود تمام دارد و داغ مکرر باید کرد تا آنچه شود و باحتیاط کنند تا داغ
بدیگر مواضع نرسد و آنچه از جنبیدن بود اگر جنبش کمتر بود علاج استقامت کوشند
و اگر بیشتر بود بجز کندن هیچ علاجی نیست لیکن در کندن نخست بیخ او را سست کنند
پس برکنند تا بچشم ضرر نرسد دوائی که تسکین درد کند عاقرقرحا افیون قشار کندر باریک
ساخته با شیر زنان سرشته بر دندان نهند **فصل ۲** در ضرس یعنی کند شدن دندان پس
اگر تناول چیزی زمخت یا بسیار ترش بود **علاج** در حار مزاج خائیدن برگ و شاخ خرفه
با تخم او و کباب گرم و یا نان گرم بدندان گرفتن ست و در بارد مزاج مغز بادام تلخ و مغز جوز مبذر
خائیدن و آنچه از باطن بود آروغ ترش و ترشی دهن و بسیاری بزاق گواهی دهد علاجش
تنقیهٔ بلغم است خاصه بقی زیرا که چون وجع ندارد کثرت ریزش ماده متصور نیست در برآمدن
ماده فم معده بقی و اسهال ست **فصل ۳** در ذهاب ماء الاسنان یعنی رفتن آب دندان
و مراد آنست که دندان از ملاقات اطعمه ایذا یابد و بر مضغ اشیا قادر نبود **علاج** بتنقیه و تعدیل
کوشند و طحال بریان ساخته بر دندان نهادن در بارد و بروغن گل دکافور تمضمض در حار نفع

بسیار دارد واین نیز قسمے از ضرس ست و تدبیر اقدیبر است فصل ۴ در تاکل و تفتت
و تثقب اسنان یعنے خورده شدن و بوسیدن و سوراخ دار گشتن دندان علاج تنقیه دماغ
کنند و حضض و مازو و عاقر قرحا سنون سازند و انچه از افنای رطوبت اصلی باشد بهزال
دندان و اسباب ذبول پیدا شود و این زوال نمیگیرد اما جهت بطور اثر ذبول ترطیب باید کرد
فصل ۵ در حفر یعنے چیزی مانند سفال در بیخ دندان متکون میشود و زرد و ده نگیرد و د
این را قلع نیز نمایند علاج تنقیه ماده غالبه نمایند پس به آلت آهنی آنرا بزدایند و بعده
سنون نمک و زبد البحر و بیخ سوسن بمالند تا بقیه را دور کند و دیگر متکون شدن ندهد
فصل ٦ در تغییر رنگ دندان صفرت و سیاهی و بادنجانی نشان سودا و حضبی نشان
بلغم غلیظ علاج حسب ماده تنقیه نمایند پس در صفرت آرد عدس با سرکه و در سودا بیخ کبر و
روغن گل و در بیاض روغن مصطگی باید مالید فصل ۷ در تحرک اسنان یعنی جنبش دندان
علاج انچه در صبیان و شیخان افتد باقتضای طبیعت مزاحم او نشود اما انچه از اسباب
غریبه افتد تدارک او باید کرد حسب سبب و بیشتر از غلبه رطوبت و جوش خون و فساد لثه
باشد فصد قیفال و چهار رگ و حجامت ذقن و ارسال علق بر لثه نفع تمام دارد و سنونهای
مقوی نافع ست و هرگاه دوا سود ندهد و حاجت بکندن آید نخست آن را از بیخ سست
کنند بدین طریق که بن دندان را بمضغ بیازند پس برگ انجیر باریک کوفته با شیر انجیر
خام بمالند دو سه روز این عمل کرده بکشند که بلا تصدیع منقلع خواهد شد فصل ۸
در تزاید السن یعنی آگنده شدن یا دراز شدن دندان علاج اگر غلبه
خون بود رگ زنند و مسهل دهند و این با دردے باشد و اگر بلغمے بود بے درد
باشد مسهل بلغم باید داد و اگر زیادتے حقیقةً نباشد بلکه دندانے صلب بود

چون دندانهای دیگر سائیده شود وی دراز نماید تدبیر او قطع آنست بآلت مخصوص این کار

فصل ۹ در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین حالت باز نمیتواند ماند بیار
در برهم سائیدن دندان و خائیدن اشیا علاج تنقیه بدن و دماغ کنند و از
تیز و ترش و شور پرهیز ند و بسرکه که در وی بیخ حماض مطبوخ بود مضمضه نمایند فصل ۱۰
در صریر الاسنان فی النوم یعنی برهم سائیدن دندان در خواب علاج اگر امتلا
بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند والا تعدیل کافیست فائده
در بیان تدبیریکه دندان کودکان بآسانی برآید مسکه و مغز ساق گاو بر کله بمالند و
مالیدن شیر سگ مجربست بر لثه و کذلک عسل و از خائیدن باز دارند که محل ماده
تکونست و عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم آمیخته نیمگرم بمالند و با انگشت آلوده
بر بن دندان مالند دردی که در روئیدن دندان میشود باز دارد فصل ۱۱ در ورم لثه
یعنی آماس گوشت بن دندان علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تمضمض فرمایند فصل ۱۲
در لثه دامیه یعنی برآمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو
و عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و بمبردات تمضمض نمایند
فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد چهل
روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ دهند بمیل
باریک فصل ۱۴ در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و سست گشتن گوشت دندان
باعث تحریک دندان میشود علاج گل سرخ و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم
خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هر یک نیم درم باریک نموده بر لثه گذارند فصل ۱۵ در گوشت
زائد که بر لثه برآید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم علاج هر روز زاج سبز هر یک باریک سائیده

برگوشت زائد گذارند تا بر و اید باب ۹ در امراض حلق و لهات و مری و قصبه
ریه حلق مشهور است لهات ملازه یعنی جسمی که آویزانست در حلق مری مجرای آب و طعام
و قصبه ریه مجرای نفس فصل ۱ در ورم اللهات یعنی آماس ملازه علاج حب ادویه
تنقیه نمایند و بعده تغرغر فرمایند در دموی و صفراوی بسرکه و گلاب و عصاره عنب الثعلب
و امثال آن و در بلغمی بمری و سکنجبین خردل آمیخته و در سوداوی بمغز فلوس در شیر تازه حل نموده
فصل ۲ در استرخاء اللهات یعنی ملازه سست شود و فرو آید و این را سقوط اللهات نیز
گویند علاج اگر خونی بود رگ زنند و بسرکه و گلاب مضمضه نمایند و گل سرخ و صندل و
گلنار و کافور بمالند و اگر بلغمی بود بعد تنقیه غرغره کنند بماء العسل و شب و شاخ گوزن سوخته
و نوشادر باریک سائیده بکفچه میل نهاده ملازه را بردارند و بر تارک سر سریش بگداخته در سرکه
اسبغل آمیخته بگذارند یا سپیدی بیضه مرغ تا ملازه را بالا کشد و ماز و بسرکه سائیده بر تارک
طفل نهادن مثل ملازه افتاده است و همچنان گل سرشوی سوخته و با سرکه سرشته
و تا ضرورت قوی نباشد ملازه نباید برید خواه بآهن خواه بدوا و استیصال نباید کرد که ابطال
بعض مخارج حروف مینماید از بیخ بریدن ملازه فصل ۳ در خناق یعنی در نفس زدن یا در چیزی
فرو بردن یا در هر دو فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق علاج در دموی و صفراوی
نخست رگ قیفال زنند و رگیکه زیر زبانست و باید که خون اندک اندک بدفعات گیرند و اگر
امتلای خون بسیار بود و ضعف نباشد یکبار خون حسب تقاضای معتدل المقدار گیرند بعده
اگر حاجت آید اندک اندک گیرند و بعد فصد تلیین نمایند اگر طبع قبض بود و پس از تنقیه از آب سماق
و دیگر مبردات غرغره باید کرد و جهت تعدیل اشربه مطفیه باید خورانید و به آش جو اقتصار باید ورزید
اگر سرفه نبود حموضات بکار توان بست شراب غرغره و هرگاه ورم بطرف خارج ظاهر

شود و وضع محاجم و ارسال علق بر آن سود دارد تا ماده از نفس عضو بر آید و در درد موی حجامت ساقین مفیدست و چون سه روز از امراض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو حل کرده و صاف نموده غرغره نمایند که نافع ست و هر گاه مریض ضعیف شده باشد و طبیب بر سر او رسد تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند و هر گاه مادۂ خناق نضجه شود و خود انشگاف از بوره و حلتیت و خردطا طیبت که در شیر تازه و روغنهای گرم آمیخته باشند غرغره کنند تا انشگاف و بعد انشگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره فرمایند تا ریم پاک شود و درین هنگام حریره که از آب سبوس گندم و روغن بادام و شکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در درد گلو دوای سرد بر ظاهر گلو نباید نهاد بلکه چون تنقیه شده باشد و زفت و نطرون و خردل با آب سائیده بر گلو طلا نمایند تا ماده از باطن بظاهر گراید و بمری و قصبۂ ریه نریزد و وضع محاجم زیر زنخ لهذا ستوده اند و در بلغمی نیز بحقنه طبع بکشایند یا با دویۀ مشروبه و با آب ترب و سکنجبین عسلی غرغره نمایند و اگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند و بر قفا و زیر زنخ محاجم نهند و در سوداوی رگ باسلیق زنند و شگاف وسیع نمایند و حسب حاجت خون بگیرند و بدانچه در بلغمی گذشت طبع ملائم کنند و بشیره مغز فلوس لغرغر نمایند و حلبه و بابونه و برگ کرنب کوفته بیخته بروغن نرگس و پیه بط آمیزند و بر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعیست از خناق که آنرا خناق کلبی گویند و این شدیدترین اقسام ست و مریض مانند سگ دهن میکشاید و زبان می بر آرد و سبب این اگر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر و تنقیه نمایند چنانچه گفته شد و اگر زوال فقرات بود بازالۂ سبب زوال فقار کوشند بدانچه لائق بود و نوعیست از خناق مسمی به ذبحه و اصعب ترین اقسام ست و عدم قدرت بر تکلم و بلع و بر آمدن آنچه نوشند بتکلف از راه بینی خاصۀ اوست و هر گاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمودست و تدبیر همانست که گذشت

فایده آنجا که بلع متعذر بود بر مهره دوم گردن محجمه نهاده بمکند که مری قدری بگشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شگافت بطریقی که در مطولات مذکور است **فصل ۴** در بثور حار محرق که در حلق و مری و قصبه ریه پدید آید علامت بثور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصه که طعام ترش و تیز بود و نشان بثور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع است عند التکلم و خائیدن و از دود و غبار رسیدن نه در وقت مرور غذا **علاج** فصد کنند و آب فواکه تلیین کنند و از آب پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند بثور پخته خواهد شد نضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در بثور حلق غرغره خناقی بیشتر میکرده باشند **فصل ۵** در تعلق علق بحلق یعنی درآویختن دیوچه بدانند که بسا آبهات که در وی دیوچهای خرد میباشد و چون آنرا کسی بنوشد آن دیوچه درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی بینی و در آنجا آویزد و بالجمله آنچه درون مو بود و منظور نشود از غم و بیقراری توان یافت که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سبب دیگر اما آنچه در قصبه آویزد دیگر هم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجره بینی آویخته باشد بکام آید و دماغ پیدا بود **علاج** آنرا که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سر او در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق نخش کنند و زمانی گرفته دارند تا دهن او که در عضو متعلق است شود و جدا گردد و پس بیرون آرند و اگر بآلت نتوان گرفت درون باشد گل سیاه در غرغره اندازند و دهن بیمار بدان پر نمایند تا از لو جدا شود و گل در زیرا که بالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه دیوچه حین جدا کردن بمعده افتد زود قی کنانند و الا

سہیل دہند تا برآید **فائدہ** در شرب آب احتیاط لازم است بی دیدن مدون یا لا ایدن
ننوشند **فصل ۶** در بلع الابرۃ یعنی فرو بردن سوزن و ایذای این ظاہر ست **علاج**
سنگ مقناطیس سودہ بیک قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت نجوسے
مسہل دہند و بعد خروج جہت صلاح معدہ تدبیری کہ لایق بود توان کرد حسب حاجت
فصل ۷ در تشبث شوک یعنی تعلق خار ماہی و جز آن در حلق و بند شدن طعام و مانند آن
در آن **علاج** اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند و الا اگر چیزی لغزندہ بود چون تخم انبہ دست گردن
و بین الکتفین آمیز شند تا برآید یا معدہ افتد و اگر خار یا استخوان بود لقمہ بزرگ خورانند تا باشد کہ فرو
رود و اگر نہ انجیر خشک در رشتہ محکم بستہ و اندکی خائیدہ فرو برند و سر رشتہ بدست خود دارند
پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد اگر خراش در گلو شدہ باشد بعد برآمدن
بلعابہا و حسوہا اصلاح کنند **فصل ۸** در انطباق المری یعنی بہم آمدن مجرای غذا و
علامت وی آنست کہ چیزی سبک چون آب و شوربا اصلا فرو نشود اما لقمہ ثقیل و
بزرگ بفراغت خوردہ شود بیدرد **علاج** منقیہ بلغم نمایند و بطبیخ افسنتین و کندر و سنبل و
بہمن و مصطگی تجرع نمایند نیم گرم و زیر زنخ محجمہ بنازی نہند یا پالی زدہ چند و سکبینج مالند **فصل ۹**
در استرخای حنجرہ یعنی سستی حلقوم و نشان وی نفس بنا مدن ست یا بعسر آمدن **علاج**
آنچہ در انطباق المری گذشت بکنند کہ سبب این و آن واحد ست **فصل ۱۰** در حکاک المری
یعنی خاریدن مری **علاج** قی نمایند و بسرکہ کہنہ تغرغر نمایند و شیر و شکر تجرع نمایند **فصل ۱۱**
در اختلاج و ارتعاش قصبہ ریہ اختلاج پریدن ست و ارتعاش لرزیدن نشان اختلاج
او آنست کہ گاہ گاہ تردد و تعقد در کلام افتد و نشان ارتعاش آنست کہ دائم کلام لرزان
آید چنانچہ در بعضے پیران مشہود ست **علاج** بدانچہ در رعشہ و اختلاج عامست تدارک کنند

در غرغره درینجا انفع کلی دارد فصل ۱۲ در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند و بیهوش
بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید و فلفل و زنجبیل در
سرکه جوشانیده صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده حریره آرد نخود و شیر دهند
تا مزاجش را صلاحیت دهد و انچه عوام میگویند غریق را تا سه روز در آب بعد غرق
حیات میباشد و همچون سکوت را خلط محض ست همین که نفس وی نه بینند حکم موت وی کنند
و بتجذیب تدبیر نپردازند فصل ۱۳ در تدبیر مخنوق بوهق یعنی کسیکه گلوی وی بکمند خفه
کرده باشند هرگاه نفس باقی باشد فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه
اگر ندارد رگ قیفال زنند و بحقنه نرم طبع نرم نمایند و بابهار ابجر دل سوده بسیار بمالند
و چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد
امید نبود فصل ۱۴ در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی انچه بسبب تنگی
مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما انچه بسبب سوء مزاج مری بود
علاجش تعدیل مزاج ست حسب سبب و وضع اضمده درین مرض بین الکتفین باید کرد
که مری بطرف پشت نزدیک ست و قصبه شش بطرف سینه فصل ۱۵ در ورم المری
علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند باشربه موافقه فصل ۱۶ در قروح المری
و نشان ریش وی لزوم وجع است در محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود
و عدم تضرر بطعام چرب اگرچه لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد
و بهمین فرق میکنند در ورم و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم
نیز افتد از ماده حاده علاج موم سپید و روغن گل بگدازند و جرعه جرعه بنوشند
بعد ازانکه دو سه روز ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد فصل ۱۷

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و اصلا بر نیامدن آواز **علاج** تحقیق سبب نمایند که از نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خائیدن آواز درشت را صاف کند و با قلاء مو[...] و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و ماء العسل و تخم کتان هر واحد از آنها مصفی صو[ت است]

الباب ۱۰ در امراض ریه و صدر یعنی بیماریهای شش و سینه

فصل ۱ در ربو

یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند و بعضی درین هر سه لفظ فرق کنند بالجمله مرضیست مزمن ذی ادوار عسر البرء هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه انچه از بلغم بود و بر آمدن بلغم بسرفه و خرخره سینه گواهی دهد **علاج** بعد نضج و اسهال شربت زوفا بآب گرم آمیخته بنوشند صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاه قی لازم دارند طبیخ ترب و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم تخم کتان نیم کوفته جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد و با دویه گرم سمیه پرهیز دارند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن بیه گرده بز و روغن تخم کتان که موم دران آمیخته باشد چرب دارند و انچه از بخار قلب بود و تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد **علاج** رگ باسلیق زنند از دست چپ و لعابات دهند و ملینات نوشانند و اطراف بمالند و انچه از گرمی ساده بود که بشش افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش تعدیل است بمبردات شرباً و طلاء علی الصدر و انچه از استرخای عضلهای سینه بود لین نبض و نفس بکا یعنی نفس متضاعف گواهی دهد و تا سینه راست نکند نفس نیاید **علاج** روغن نرگس بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و انچه از خشکی

ریه بود وقت آواز و تشنگی و نفع برطبات گواهی دهد علاجش ترطیب ست و آبزن مرطب
نشستن نافع تر و شیر بز نوشیدن سودمند تر و انچه از برودت شش بود تفرد راز سردی
گواهی دهد و علاجش تسخین ست و انچه از باد باشد که در منافذ نفس درآید عدم گرانی و رفع
بی بلغم و تضرر از چیزهای بادی گواهی دهد علاجش کسر باد ست به تنقیه و تعدیل و شبت
و بابونه بر سینه و پهلو ضماد کردن و فلاسفه خوردن نافع و انچه از ورم شش و حجب و کبد
ای بحجون فلاسفه ۱۲
جز آن بود عرض مرض باشد و در امراض مذکور بباید و انچه از خناق بود گذشت و انچه
از امتلای معده بود در پری معده خواهد آمد علاجش تنقیه معده است و تقلیل غذا و تجوید
بحجب ایاره و ماننده آن ۱۲
هضم و نوعیست از ینمرض که صعب ترین اقسام ست و تا بیمار سینه راست نکند دم نیاید
و پهلو بر زمین نتواند نهاد و این را انتصاب النفس گویند و سببش یا ماده غلیظ بود یا ورم
که در مجری نفس افتد یا استرخای عضلات سینه تدبیر هر یک گذشت **فصل ۲** در سعال
یعنی سرفه انچه از سوء مزاج ساذج ریه بود نشان هر واحد گذشت و علاجش تعدیل ست
حاره یا بارد یا رطب یا یابس بود ۱۲
و انچه از خون بود با عظم و گرمی نفس و حمرت وجه باشد و علاجش فصد ست و اگر گرمی در جگر
بود و اطفای او بمبردات نمودن و بنقوع تلیین کردن در همه حال مفید و از انچه از ریختن ماده
رقیق دماغ بود بی نفث باشد و شب و بعد خواب غلبه کند و علاجش منع نزلات است و طبیخ
کوکنار غرغره کردن و صمغ عربی در دهن داشتن مفید و انچه از ریختن ماده بر شش بود
که پوست خشخاش ۱۲
از دماغ و غلیظ شدن وی در آن و برآمدن خلط لزج بسرفه شدید و گرانی سینه و عقب
زکام پیدا شدن گواهی میدهد و علاجش طبیخ زوفا و انجیر حلبه و بیخ مهک نوشیدنست و
رب السوس و فلفل و شکر هر سه برابر حب ساخته در دهن گرفتن و انچه از رطوبت شش و سینه بود
بلغم بسیار بسرفه برآید و لزج باشد و سینه خرخره کند و این بمشایخ و مرطوبین بیشتر افتد

علاجش از بحث ربو که بهر ربو بلغمی گذشت بعمل آرند و انچه از درشتی ریه بود که بسبب غبار
و دخان یا صیحه شدید شود علاجش ترطیب ست بشرب حسوهای مدهن و تدهین ناف و مقعد
بمسکه و انچه تابع مرض بود بمعالجه آن مرض کوشند و انچه از حدوث بثور در ریه بود سرعت
نبض و حرقت بول و منع از برودت گواهی دهد و علاجش فصد ست و حجامت سینه
و اسهال صفرا و هرچه در بثور حلق گذشت و انچه از امتلای معده افتد تدبیرش تنقیه
معده و تقلیل غذا ست و انچه از معده سودا بود بسبب حصول او در ریه چیزی سیاه و کبود
در سرفه بر آید و دیگر علامات سودا گواهی دهد **علاج** حریره سبوس گندم تنقیه یا عسل دهند
و بعد نضج اسهال سودا نمایند و غذا نخود آب از گوشت مرغ یا گوسفند سازند و انچه از وقوع
آب و جز آن در حنجره افتد تا که آن جسم غریب بر نیاید سرفه نایستد و محتاج بتدبیر نیست و گاه باشد
که جسم ثقیل بود بر نیاید و بهلاکت کشد و درینصورت مالیدن سینه و حلق و قی کردن فرمایند
تا باشد که از حنجره و قصبه ریه بر آید **فصل ۳** در نفث الدم یعنی بر آمدن خون از دهن و این
اجزای دهن آید یا از دماغ یا از اعضای باطن انچه از اجزای دهن آید به تفل بر آید و انچه از سر آید
بتنحنح بر آید و سبکی سر بعد بر آمدنش و دیگر آثار گواهی دهد و انچه از حنجره و قصبه ریه آید بتنحنح بر آید و کمتر
آید اما در حنجری خون ناب بود و سرفه نباشد و در قصبی خون کف دار بود و یا سرفه دوره
باشد و انچه از شش بود خون ناصع و کف دار و سپید رود و با سرفه باشد و انچه از سینه
آید افسرده و قلیل باشد و بسرفه شدید بر آید و محل جراحت درد کند و چون بر پشت خسپد سرفه
و درد غلبه کند و انچه از مری و معده باشد و یا از جگر یا از سپرز آید بقی بر آید و وجود آفت در عضو او
بر تعیین عضو گواهی دهد **علاج** آنجا که از اجزای دهن آید بطبیخ چیزهای قابض چون آس
و گل نار و مازو و شب و مانند آن مضمضه کنند و آنجا که تعلق بسبب باشد تدبیرش گذشت

گذشت و آنجا که از سر آید فصد قیفال و حجامت نقره و تمضمض بطبیخ مذکور کنند و آنجا که از
حنجره و قصبه آید بطبیخ مذکور مضمضه کنند و قرص نفث الدم در دهن گیرند و جراحت قصبه
متعسر العلاج ست مگر آنکه در غشای درونی بود فقط و آنجا که از شش آید فصد صافن و
باسلیق و حجامت بر ساق کنند و طبع نرم دارند و حسب حاجت در تعدیل کوشند و عند الحاجة
قابضات بر سینه نهند بشرطیکه ورم در شش نباشد و آنجا که از سینه آید فصد باسلیق کنند
و قرص نفث الدم نوشند اندک اندک و ایضاً بر سینه طلا نمایند و جرح سینه زود به می شود
و آنجا که از مری و معده و غیرها آید تدبیرش در محل هر یک مذکور ست فائده نافع ترین ادویه
در همه اقسام نفث الدم شادنه مغسول ست یک مثقال در شیره برگ خرفه یا لسان الحمل
بدهند و برگ خرفه خاییدن و خوردن مجرب ست و هرگاه خون در شش بفسرد و سرفه
شدید بود بسرکه و گلاب تغرغر کنند و اندکی بنوشند و اگر سرفه بود صعتر با عسل لیسانند
و خاکستر چوب انجیر با آب آمیزند و بنوشانند و اگر جاشا نیز آمیزند بهتر و قوی تر بود فصل در
نفث المدة یعنی بر آمدن ریم از دهن آنچه سببش انفجار ذات الریه یا ذات الجنب باشد یا سل
بود یا دبیله معده بود در هر یک گفته آید و آنچه از حلق و حنجره و اجزای دهن آید از خناق و دیگر اورام
این جاها ظاهر شود اما آنچه از سینه آید جهت انفجار آماس او علاجش تلطیف خلط ست بدانچه
در سعال بلغمی گذشت تا ماده تواند مترشح شد و موم در روغن بابونه و پیه ماکیان با هم سرشته
بر سینه ضماد نمایند و قطعاً چیزی بارد بالفعل و قابض ندهند و تشرب مطبوخ زوفا و جاشا و انجیر
و اصل السوس نفع تمام دارد در همه اورام که در حجب سینه یا در شش افتد و بکشاید این ضابطه
یاد دارند فائده ماده سینه در شش در آمده از راه قصبه بر می آید و دیگر بدفع طبعی جهت
بر آمدن ماده صدر راه نیست و هرگاه مده بشش بدر آید و فضای سینه ریخته جمع شود آنرا احتقان المده

کوبند و جدا گشته آید **فصل ۵ در ذات الریہ** یعنی آماس شش انچہ بسبب حرارت بود خواہ
مادہ او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تپ صعب و شدت ضیق النفس و درد
و ثقل سینہ و حمرت وجہ خاصۃً رخسارہا و تشنگی و شدت و خفت اعراض حسب مادہ موجبہ
علاج رگ باسلیق زنند و اگر استلای خون بود نخست صافن زنند پس باسلیق و بعد
فصد بمطبوخ ملین یا حقنہ نرم تلیین نمایند و اگر بسبب نزلہ افتادہ باشد قیفال نیز بکشایند
فائدہ جلیلہ کہ در اورام ریہ و جنب و معالیق و اغشیہ سینہ نفع تمام دارد فصد اگر در ابتدا
اتفاق افتد یعنی قبل از سہ روز گذشتن باید کہ از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا کہ مادہ
از انصباب ایستادہ باشد از طرف موافق باید کرد یعنے علت اگر براست بود ہم از دست
راست رگ زنند و اگر بچپ بود از چپ تا مادہ از نفس عضو برآید و بداند کہ ورم ریہ اگر بایمن
بود وقت تپ رخسارہ ہا نطرف سرخ تر شود و گرانی بطرف ایمن لازم بود و چون بر پہلوی
راست خسپد آب از دہان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد این باشد و آنجا کہ قوت متحمل باشد
بہ فصل ہر سہ روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد فصد با تلیین و حجامت بر سینہ نفع دارد
جہت جذب مادہ بخارج و پس از تنقیہ تضمید رواد ع در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و خصوصاً
در تسکین درد اثر تمام دارد و تضمیم چیزیکہ در و قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد
چون دیا قوزا از نہار ندہند و کذلک آب سرد مگر در ذات الریہ کہ از جنس حمرت باشد و ہمگی
دران کوشند کہ درین امراض کہ سینہ از رطوبت پاک شود و ہرگاہ برای تپ حاجت
بہ بردوت دادن شود با شربہ موافقہ قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز ست زیرا کہ دریہا جلاست نہ قرص و درین باب سکنجبین کہ بسیار ترش نبود سخت
نافع ست و ہرگاہ نفس متواتر آید لعاب اسبغول رقیق یا جلاب یعنے شربت قند جرعہ جرعہ

امید بهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید و درد بایستد و بدانند حال آماس ورم هر عضو یکی از سه وجه بیرون نیست یا تحلیل شود و یا او پخته شده بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام این اماکن خفت اعراض ست روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض ست خصوص روزیکه پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد پس روزیکه آن ورم بکشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر اعراض ست و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب بکشاید بالجمله بعد انفجار اگر مده خوب برآید بهتر و الا مدد دهند بدانچه در نفث المده گذشت و بسیار باشد که پیش از زمان نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و جز آن ورم بکشاید و خون صرف یا با مده خام برآید و چون چنین اتفاق افتد زود رگ زنند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب برودت بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس و ترهل وجه ست و انتفای اعراض حرارت اما تپ در جمله اورام احشا لازم ست لیکن در حار بشدت بیا شد و در بارد بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا و افزودن ضیق نفس بمرور ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج در بلغمی اندرا بتدا ملین طبخ کنند و روادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود آنچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی بلعاب تخم کتان و خطمی و روغن بادام تجرع نمایند و کذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه و بعده سرفه بایستد و باشد که بسبل انجامد عیاذا بالله منها فصل در سل یعنی قرحه ریه و نشان او وجود تپ دق ست و بروز مده در سرفه و بدانند که مده یا رطوبت خام

مشابهت تمام دارد و فرق آنست که مده در آب فرو می نشیند و بر آتش بوی بد میدهد بخلاف رطوبات **علاج** هر چند که این مرض لا دواست اما اگر تدبیر نیک یابد ممکن ست که بیمار تا دیر بزید و بوعلی گفته که زنی بست و سه سال با این علت بزیست و جالینوس گفته هر کرا اول روز یافتم که خون از شش آمد و علاج کردم نغز شد بالجمله تدبیر کلی آنست که بمجرد وقوع اینمرض باسلیق زنند از ان جانب که درد بود و اگر مانعی بود حجامت نمایند و اگر با نزله بود قیفال نیز کشایند و ماء الشعیر با سرطان پخته و هر چه در تپ دق باید مناسب ست و بوعلی انچه آزموده خود کلشند ست که همان سال ساخته باشند اما بسیار خورانیدن حتی که نان خورش نیز همین سازند بشرطیکه شکم نیارد **فصل ۷** در اورام که در حجب و اغشیه بود و معالیق و عضلات صدر و مایلیها افتد و بدانند که هر ورمی ازین اعضا باعتبار محل و باعتبار بساطت و ترکیب باسمی مخصوص ست چنانچه ذکر یابد مطابق جمهور اگر ورم در غشاء مستبطن اضلاع قدام یا در حجابیکه حاجز ست در آلات غذا و آلات تنفس باشد **ذات الجنب خالص** گویند و **ذات الجنب صحیح** نامند و هر چه قائم بود با غشیه مستبطنه **خانقه** نامند خاصة و اگر در عضلها که فیما بین اضلاع واقع اند باشد **ذات الجنب غیر خالص و غیر صحیح و ذات الجنب مغالطه** گویند و ورم غشاء مستظهر اضلاع را نیز همین نام خوانند و اگر در حجابی که در باطن اضلاع خلف ست باشد **شوصه** نامند و بعضے شوصه صحیحه ذات الجنب صحیح را نیز گویند و اگر در حجابی که میان معده و کبد حائل ست باشد **برسام** نامند و این حجاب غیر حجابی ست که در آلات غذا و آلات تنفس حاجز ست و جمهور این حجاب او یا فرغا خوانند و بعضے متعرض فی المعدة والکبد را دیا فرغا خوانند و اگر در غشائیکه متصل بسینه است باشد **ذات الصدر** گویند و اگر در غشاء سینه که متصل پشت ست باشد **ذات العرض** نامند

بدانکه از برابر عظام القص آنجا که غضروف خنجری است حجابی برآمده است و دو شق شده یکی
بطرف سینه و دیگری مائل بطرف پشت برآمده تا ملتقی الترقوتین رسیده و در انجا
بهم پیوسته جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این غشا ضرور نمود
فائده شیخ بو علی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف میدارد
بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات همه قوانین مرعی
دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع در آن پوشیده
نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض میان دو شانه و در جمله
فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه نبض موجی بود و ضیق النفس
بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام ست لهذا بعضی از سرسام آنرا ممتاز نمیسازند
فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب معالیق و احداث تنگی نفس و جزآن مشابه شود
بذات الجنب و فرق بینهما آنست که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد و جانب
جگر ثقل و الم بود و در اکثر بول غلیظ آید **انتباه** هرگاه ماده این اورام نضج شود ظهور نخستگی از
اعتدال قوام و نفث و لون او معلوم ست بزودی در آن کوشند که ماده بنفث پاک شود
قبل از انکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و کشکاب رقیق با شکر و مسکه با عسل دادن صواب است
و بر پهلوی معلول خفتن یاری میدهد بر نفث ملاقات الریه تلک الجنب و نفثهما سهما
بالاستقصاء **فائده** ذات الجنب دوگونه است حقیقی و غیرحقیقی حقیقی آنکه ورم باشد
و غیرحقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی پهلو و بین الاغشیه بند شود و درد آرد و چونکه محتبس در
اغشیه است بواسطه عدم انتقال مشابه گردد بحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است
و عدم لزوم حمی و ریحی و جزآن ظاهر است و تصفیه محللات کافی و باشد که مسهل و فصد حاجت

آید و نفع فصد اسیلم از دست محاذی اسرع الظهور ست **فصل ۸** در داختنان مده در صدر یعنے بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا که در ریه بود یا جز آن منفجر شود و ریم در فضای که خارج از شش ست گرد آید و بسبب کثافت در شش نه در آید ورنه بجانب بول و براز بر آید نشان او تقدیم اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بده و مده بر آمدن و تپ لازم بودن **علاج** طبیخ انجیر و زوفا و پرسیاوشان و اصل السوس و پرسیاوشان و مویز بدهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق شود پس هرچه نفث را بآسانی بر آرد دهند و مدرات نیز بدهند باشند تا باشد که از راه بول بر آید و یا از راه براز پس هر گاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را بشوید دهند و هر گاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و این نادر بود گاہے مدر و گاہے ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر یعنے افسرده شدن و کرخت شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم وصول برودت ظاهر ست **علاج** روغنهای گرم بالند و چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم و تضمید بدان لازم دانند و دهلیت در شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک و حشوهای مناسبه و ماء العسل غذا سازند انتهای بدانکه شراب افیون و دخان اسرب که وقت گداختن او مشود نیز جمود الصدر آرد و تدبیر وی استعمال متضادست و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع و روغن زعفران افیونی الیف سخت نافع و روغن قسط در اسرلی پس مفید بالجمله وقت تذویب اسرب در از وصول دود ش محترز دارند **باب ۱۱** در امراض قلب یعنے دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب اگر بی ماده است تعدیل کافیست و اگر با ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی باشد حجامت

بین الکتفین نمایند و در تعدیل و تنقیه رعایت شدت و خفت سبب و بساطت و ترکیب
آن مع ملاحظه لین و قبض طبع مریض دارند و در جمله از هرچه مقوی دل باشد غافل نباشند و آنجا
که تپ یار شود تدبیر او نیز ملحوظ سازند و تهاون در علاج نکنند که بعد از زمان مشکل میگردد **فصل**
در خفقان یعنی طپش دل و وی چون قوی شود غشی آرد بدانند که این مرض دو گونه است یکی آنکه سبب او
در دل باشد دوم آنکه در عضو دیگر بود چون معده و دماغ و جگر و امعا و رحم و شش و حجاب یا در اعضای
تن و بمشارکت آن دل نیز ایذا یابد و آنچه از لسع و لدغ افتد ازین قبیل است **علاج** در
مشارکی اصلاح عضو ماؤف کنند مع تقویت قلب و در غیر مشارکی تعدیل و تنقیه حسب ماده
بدانچه در کلیات گذشت و آنچه از ذکای حس دل باشد تغلیظ حس نمایند و آنچه از افراط استفراغهای
معتاده و غیر معتاده شود با دویه و اغذیه مقویه ازاله ضعف نمایند **فائده** کسی را که خفقان گرم بود
شهر گرم مقام نسازد که سبب کوتاهی عمر است و اکثر فوائد و آثار مخصوصه بجز اجها در غشی بیاید
و تعلیق سنگ یشب بر فم معده بالخاصیه نفع دارد **فصل** اندر غشی یعنی بیهوشی هرگاه
اسباب خفقان غالب شود و غشی آرد چون وی مفرط گردد هلاک نماید بدانکه غشی سه گونه است
یکی آنکه روح تحلیل شود دوم آنکه روح مختنق گردد سوم آنکه کمتر متولد گردد و هر چونکه بود ضعف
می آرد و اسباب تحلیل روح استفراغ و فرحت و لذت و وجع است هرکدام که مفرط باشد
و اسباب اختناق امتلای مفرط است خاصه از شراب یا غم یا ترس عظیم ناگهانی و اسباب قلت
تولد روح سوء مزاجهاست که در دل افتد و بدان سبب ضعف در دل شود و روح کمتر متکون
گردد یا غذاهای فاسد که صلاحیت تکون روح کثیر نداشته باشد **فائده** ماده که بدل آید
یا در رگهای او می باشد یا در میان غلاف بالای او و در ورم اذنی القلب مفصل بیاید **علاج**
در حالت غشی باید که بتضاد سبب و مدد روح و اعانت طبیعت کوشند شمامه دو جو را

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویہ چون صندل واگر از برودت بود چون مشک وامثال آن بویانند و کذالک در چکانیدن وضماد کردن رعایت مزاج نمایند و محروری را گلاب و آب سرد بر روی وسینہ زدن در انتباہ اسرع ست اما اگر سبب غشی اسہال مفرط بود یا بر آمدن خون مفرط و جز آن کہ موجب برودت بودہ باشد گلاب و آب سرد بر روی وسینہ وی نزنند و درینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان گرم و وجور ماء اللحم با قدری شراب و تدہین فم معدہ بروغن گرم کافیست و در کثرت عرقی اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافع ست بشرطیکہ سبب کثرت انفتاح مسام باشد بواسطہ حرارت و بہر چون کہ باشد جہت قبض عرق برگ مورد خشک کوفتہ و بیختہ بر بدن مالیدن و مازو و جز آن قابضات ہمین اثر دارد و در وجع بہر تسکین او فادنیا دہند اگرچہ قولنج باشد و آنجا کہ حالت غشی غثیان یا فواق بودہ باشد قی کنانند و بدانند کہ قی در اکثر انواع غشی نفع میدہد اما در کثرت عرق نشاید کہ مضرت و در لسعی و لدغی تریاق و فاد زہر بدہند و آنجا کہ سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر قطعاً نشمانند و در امراض رحم گفتہ آید کہ اشیای بدبوشمیدن و چیزہای خوشبو در رحم مالیدن علاج اینست و مالیدن اطراف در ہمہ اقسام مفید و مفیق انتباہ اینہمہ تدبیر وقت بیہوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست کہ حسب سبب تدارک کنند مثلاً در سوء مزاجی تعدیل و در امتلائی تنقیہ و در استفراغی احتباس و آنچہ از مشارکت باشد در تنقیہ عضو ماؤف کوشند فائدہ زردی رنگ و برد اطراف و ضعف نبض لازمہ غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و بہر چونکہ باشد مغشی علیہ را کہ ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینہما ظاہر ست کہ آنچہ لوازم غشی ست در سکتہ نباشد و از سبات نیز بہمین وجہ تمیز دارد و غشی کہ از قوت حس دل افتد باندک سببی پیدا آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویہ کہ بدل خصوصیت

اند آنچه قریب باعتدال ست یاقوت ست وفیروزه وزر ونقره وگاوزبان وآنچه گرم ست
درفنج ست وجدوار ومشک وعنبر وزرنباد وابریشم وزعفران وبهمنین و قرنفل وعود خام
وبادرنجبویه وتخم اودشاهسفرم وتخم ادوقیا قله وکبابه وپوست ترنج وساذج هندی
ودرا سن وآنچه سرد ست مروارید ست وکهربا وفلسیده وکافور وصندل وطباشیر وگل مختوم
وسیب وکشنیز واز مرکبات مفرحات یاقوتیه ودواء المسک وبهر رطب ویابس ازین
ادویه حار وبارد وهرچه ضد سبب بود بکار توان بست وبدانند که مبالغه در تبرید دل
اگرچه حرارت قوی بود منع از انست که قدما قرص کافور سے زعفران در حرارت
دل تجویز کرده اند باآنکه تیدارق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران قوت ادویه سرد
زود بدل میرسد وطبیعت حرارت آنرا بتقویت روح صرف مینماید وبرودت ادویه را
باصلاح جوهر دل **فصل** در ورم اذنی القلب یعنی آماس دو گوش دل وپوشیده
نیست که بر سر دل دو افزونی ست که نسیم از ان درمے آید وانهارا اذنی القلب نامند
هرگاه روح باطالت امراض تحلیل مییابد غذا که بدل میرسد علاوه میگردد وجزو عضو
نمیشود واحداث ورم مینماید لهذا گفته اند که این ورم اکثر سرد میباشد چه ورم گرم
در دل بود یا در غلافش یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود
نیز مهلک ست لیکن آنچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک
نموده آید والا روز بروز لاغری مے افزاید تا که بهلاکت مے انجامد ونشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک بجرم معده واکثر حالتے شبیه بغشی پیدا شدن ودل منبسط
ناگشتن وچشمها منتفخ ودر وے شباهت زرد بودن علاج طبیخ بابونه واکلیل ومرزنجوش
وسبوس گندم بر سینه وفم معده بریزند وکذلک ادویه محلله ضماد نمایند وبالجمله

تبقویت قلب کوشند وبدانکه ورم سرد کر درغلاف دل افتد نسبت بدانچه در گوشت او افتد قلیل الشدہ ست وغشی وی سبات **فصل ۵** درعلت دخانیه واین آنست که در یابد بیمار و گوید دود از دل برمے آید بیالا وچون بسیار شود غشی آرد و سوء فکر **علاج** در تدبیر وتنقیه سودا کوشند **فصل ۶** در ضغطة القلب یعنی فشرده شدن دل وعند حصول این حالت غشی میشود ولعاب از دهن میرود وباز اندک مدت افاقت رو میدهد **علاج** در تعدیل جگر کوشند ومسهل سودا دهند ومفرحات دل ودماغ را تقویت نمایند وتریاق کبیر باکثیر النفع واقع **فصل ۷** در تقبض القلب ووی آنست که بیمار مریض گردش سحر اشد واز شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید ووقت بیهوشی تشنج در روے افتد جبت درد وعرق بسیار می آید بعد ضعف ماسکه **علاج** تحقیق سبب نمایند که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند وتنقیه صفراوی وشربت خشخاش بعد تنقیه در زوال نفع تمام مے دارد **فصل ۸** در تدغدغ القلب ووے آنست که پندارد گویا دل برون مے آید واین از مادهٔ خونی است یا صفراوی وتغیر لون روے حسب ماده درین وقت لازم ست **علاج** باسلیق ازین بکشایند ومسهل صفراوی وگلاب وعرق بید مشک وشربت صندل مداومت کنند واصلاح غذا نمایند ومفرحات دهند **فصل ۹** در جذب القلب ووے آنست که پندارد دل فرو سوکشیده میشود وسبب این حصول خلط است در معالیق جگر وگاہے باشد که باینحالت الم خفیف وحالتے شبیه بغشی نیز افتد **علاج** حسب الخلط تنقیه کنند وتلون وجه مریض درآنوقت بر خلط دلالت کند **فصل ۱۰** در احتباس الرطوبة علی القلب ووی آنست که پندارد که دل در آب افتاده است وحرکت کند بحرکت اختلاجی وقدما از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت ست که زیر غشا که بر دل محیط است بند شود علاج
ایارجات دهند و گل سرخ و سنبل و زعفران با آب باد رنجبویه بر سینه ضماد نمایند و ریاضت
فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم ست فائده و گاه باشد که رطوبت
مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و نشان وے آنست که دل منبسط نشود و نفس
متخلف گردد و قوت ساقط و غضب ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و تبرید و طلیات
است بر سینه تا از الریبس کند پس باستفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب بنظر داشتن و بدانکه
که دل شریف‌ترین اعضاست در علاج او مهلت روا نباید داشت باب سیوم در امراض
ثدی یعنے بیماریهای که به پستان تعلق دارد بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتے داده که چون
خون دران آید سپید شود چنانچه در خصیتین منی شود فصل ۱ در قلة اللبن یعنے
کمی شیر و آنرا سه سبب ست یکی کم شدن خون و دلیل بران کثرت استفراغ خون ست یا از اطالت
مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید هاضمه ثدی را عاجز در هضم او نماید سوم
فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل این سوء مزاج ظاهر ست علاج در کمی خون
آنچه خون بیفزاید چون شیر در زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضاے حال
بدهند و در افزونی فصد و حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بدستوریکه معلوم ست
و بدانند که رقت و صفرت و حرقت شیر از صفرا است و شدت بیاض و مائیت قوام و
حموضت آواز بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا
و آنجا که بلغم با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد فائده هرچه مزید منی ست شیر نیز بیفزاید
و شیر حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب
ست فصل ۲ در کثرت درور لبن و اسباب او ضد اسباب قلت ست علاج در

تخفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع است لک و مردار سنگ هر دو بروغن گل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسبغول کوفته همین عمل کند اما در غلبهٔ برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند **فصل ۳** در اورام و تمدد پستان **علاج** اگر ماده گرم بود سرکه با آب گرم در مثانهٔ حیوان کرده تکمید کنند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن بگویم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و بر نهند یا بابونه کوفته بآب بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند **فصل ۴** در تجبن اللبن در ثدی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان بند و ورم آرد در اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد و از تحلیل لطیف یا برودت مفرط که شیر را بیفزاید یا نه بر آمدن شیر که بسبب دیر ماندن غلیظ شود **علاج** حسب سبب تدارک نمایند چنانکه در ورم گذشت و در آنجا که نا بر آمدن شیر سبب بود خواه از ضعف استمصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم ریختن است و مکیدن بآهستگی تا همه شیر بر آید و هر گاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون ورم و لون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر پرانیدن کنند بتضمید تخم کتان و حلبه و خطمی و تخم او و بابونه جمله برابر کوفته پخته بآب چقندر یا آب خالص سرشته در روز دو سه بار این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدوامی منفجر شگافند فبها و الا باهن بشگافند **فائده** گاه باشد که شق خفیف کند و بموضع ریم نرسد خون صرف بر آید و عوام دانند که ورم ریم نکرده پس در چنین وقت جراح واثق ترسد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون آید و معالجهٔ جراحت بدانچه در جراحت زبان دو دهان است بکنند که علاج ریشهای نازک یکسانست و هر گاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند **فصل ۵** در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان **علاج** بنوماش بکوبند

وآب برگ بید و بسر شند و ضماد سازند در ابتدا و بعده انچه مناسب باشد و اگر ورم آورد و ذبل

بعلاج آن کوشند فائده در تدبیر یکه پستان را از رگ شدن ندهد شب یا نی سوده بروغن

زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا نمایند و هرچه در تعظیم الانثیین بیاید تدبیر است

باب ۱۳ در امراض معده فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت

ظاهرست و همچنان آثار ساذج و مادی باهر و لازمهٔ حار ساذج ست که غذاے لطیف و

قلیل المقدار اگر خورده شود فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین ماده خوب

میگوارد و بدانند که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن

ساکن گردد نه از آب سرد بخلاف انچه از صفرا بود یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل

شود علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت و بدانند که قی

در اخراج ماده معده اثر تمام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد تنقیهٔ

آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزلهٔ دماغ و سوء مزاج

جگر یا سپرز گواهی دهد از ان و فصد قیفال در دماغی و باسلیق امین یا از اسلیم آن در جگرے

اثرمند ست وکذلک از ایسر در طحال فائده بسیار باشد که معده پاک و قوی بود و لیکن

در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع

و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر ایشان صباح لقمه ترش خورانیدن ست

و معده را خالی ناگذاشتن ست و در سوء مزاج مادی خاصه که ماده در جرم طبقات

معده نافذ شده باشد بهترین منقیات ایارج فیقراست خصوص با شراب افسنتین یا باهلیله

زرد ماء و از عمق معده مستفرغ میسازند فصل ۲ در وجع المعده سبب درد اگر سوء مزاج بود

گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده می آید و اگر باد بود آروغ بسیار آید و قراقر و نفخ شکم

بعد استقرار غذا در قعر معده در یکجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر بوا در
گلاب بجوشانند و بنوشانند و پودینه خائیدن فرمایند تا آروغ آید و کمونی دهند و اگر باد
غلیظ باشد مسهل بلغم خورانند و تجویز هضم در جمله لازم شناسند و تکمیه ناری بر معده نهادن
فوراً اثر میدهد فائده سکنجبین آب یا گلاب آمیخته در اکثر اثر تمام میدهد اوجاع معده را از هر
سبب که باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده درد بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزے خشک
داده شود و بنابر منع تحلیل سکونی دران دهد و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد
که ماده درد حار بود چیزی گرم خورده شود بنابر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود
که ماده بارد بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر میدهد پس واجبست که بآثار دیگر تحقیق نمایند
و باینچنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را بکمیت یا بکیفیت
لاذعه علاجش باستخراج آنست بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب بوده باشد چند روز تقلیل غذا
کند و در آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح الکیفیة دهند و اگر ضعیف معده بوده باشد علامتش
غلبهٔ درد ست بعد غذا خوردن و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوشدارو
نافع ست و اگر موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین
قرص افسنتین و اگر قوت حس معده بود علامت او ظهور درد ست بهر اندک سببی چون بخار طعام
و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز بر معده و آب سرد نوشیدن و مع ذالک در فعل معده قصوری
نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بشرب آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعیست از
درد معده که در نهار و خلو معده پیدا آید و بغذا ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند در
شکم تهی بواسطه تحلیل رطوبات از جوع و تولد باد از ان دوم آنکه صغر السبب خلو از جگر بمعده ریزد
سوم آنکه سودا از سپرز بر فم معده ریزد در خلو زیاده از انچه باید به کیفیتے حاد و کمیف شدید

نشان ریحی خفت از آروغ ست واز دیگر آثار سوء البودن ونشان صفرا و سودا مکرر گذشت و
سوزش سر معده در سوداوی می باشد **علاج** در ریحی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفراوی
تبدیل وتنقیه وفصد اسیلم از دست راست ودر سوداوی اگر کثرت ماده بود تنقیه وفصد
اسیلم از چپ کنند واگر ذکاء حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند **فصل ۳** در ضعف الهضم
وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه واحدست لیکن اگر سبب ضعیف ست ضعف هضم آرد
واگر قویست تخمه واگر متوسط ست سوء هضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف هضم آنست
که غذا تا دیر در معده بماند پس منحدر شود بر سبیل عادت هضم یافته ونشان سوء هضم
آنست که غذا هضم تام نیابد وبا فساد بود وتخمه آنست که اصلا هاضمه در غذا تصرف
نکرده باشد وهمچنان بر آید بقی یا اسهال **علاج** حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرگاه
ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت تندرستی
نباشد وبداناند که سکنجبین سفرجلی که مقداری زنجبیل سوده در وے آمیزند همه علتهاے
معده را که بسیار گرم نباشد نفع میدهد در یک من سکنجبین یک اوقیه زنجبیل میکنند وحسب
حاجت میدهند **فصل ۴** در هیضه واین مرضیست که مواد فاسد غیر منهضم از بدن معده
آید وباسهال وقی بر آید بشدت تمام وباشد که قی نیاید وگاهی ماده باسهال مفرط گراید
لیکن از غثیان خالی نباشد واگرچه این مرض حادست وخطر دارد لیکن افراط اسهال
وشدت ضعف وسقوط نبض وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست بتدبیر نیک زود
همه عوارض زائل میگردد خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت
اعراض نترسد **علاج** از هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه بر آید بقی یا باسهال
وزود بند نکنند بلکه اگر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بمقیات ومسهلات مناسبه وغذ خو
در هضم ای موافقه ۱۲

ضعف حب مزاج حبس نماید و قشر لیمون در دهن داشتن حالیست و آنجا که تشنگی و
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر مهیا از نهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد دارند بدانکه
هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هر چه بغذا مانند نخورانند مگر وقت ضرورت
و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری به از ساکن ماندن و ناخوردن نیست
و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد از سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر
لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در عوام افتاده که هر گاه آخر شب قریب بصبح قی
کنند از آن سخت می ترسند و بلاتحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن گرم مهیا
میدهند و به تپ و بحرارت مبتلا میگردانند پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا زکار
گویند و حدوث وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه آنست خواه شب واقع شود خواه
روز و اگر در اثنای غثیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله
قی که در صبح افتد اگر اثری از غشی و جز آن داشته باشد تریاق فاروق مناسب است
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد با روغن کنجد
به جز بویه سائیده بر بدن مالیدن نیکو گرم اثر تمام دارد **فصل ۵** در نقصان و بطلان شهوت
طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتهای می آرد و اگر قوی ست
اصلا آرزوی طعام نماند و اسباب وی بسیارست یکی سوء مزاج ساذج حار یا بارد که
در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای بدن از اخلاط خام و بدان
سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جگر چهارم کثافت مسام و درشتی جلد که مانع
تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود یا دردی یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذ که میان
سپرز و فم معده واقع ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

وبادی وجز آن ظاهرست اما آنچه از نا ریختن سودا بر سر معده واقع شود بنا بر وقوع ساده
در مجرای وآنچه از بطلان حس واقع شود بنا بر وقوع آفت در دماغ سلامتی افعال معده
بران گواهی دهد و فرق میان آنست که آنچه از ناریختن سودا باشد چون ترشی خورانند
اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا
محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بر سبیل امتصاص و رگها همچنان از جگر و جگر از
ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده ذکی الحس ست متاثر میشود و ازین درخواست
و هم درین اثنا سودا از سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبردار
میگرداند و در هم مییابد اجزاسے آنرا و این حالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری
ازین امور فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در سا ذج تعدیل و در مادی
تنقیه و در تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سدد منفذ و سپرز و معده
تنقیه سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حسی تقویت دماغ نمایند زیراکه عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن و ترک عادات و غم و هم و
جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب ست توان کرد و اگر بدین
اسباب سقوط شهوت شده باشد بعلاج آن کوشند و کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب
تدارک نمایند ذکر ادویه مشتهیه سکنجبین سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و
ماهی شور و انار ترش و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی
چیزهای ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حامله را افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که بخوردن پنبه دگا عذار بر وداشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد

ماده در اکثر خود بخود زائل میگردد و استخوان کبوتر بچه بریان کرده خائیدن وآب او فرو بردن
آرزوی تباه خصوص که بر گل باشد و ورمیکند از حوامل و غیر حوامل و استخوان دراج وتذرو
و بچه مرغ خانگی هر واحد بریان کرده همان عمل دارد و نانخواه در زیره خائیدن وآب او
خوردن نافع ست **فصل ۷** در شهوت کلبی واین علتی ست که آدمی سیر نشود و سبب
این اگر سوء مزاج بارد مکثف غیر مفرط باشد که بر فم معده باشد قلت عطش و کثرت نفخ گواه
دهد و علاجش تسخین فم معده است بخائیدن نانخواه و جز آن و مالیدن جوز بوا و امثال آن
بر فم معده پس اگر با ماده بلغم بود تنقیه او مقدم دارند و اگر از سودا باشد که از سپرز بشتر
بر فم معده ریزد دلذع شدید و حرقت فم معده در حالت خلا پدید آید و با غذا نخورند سوزش
نایستد و علاجش تنقیه سوداست و از دست راست باسلیق یا اسلیم کشودن و محجمه
ناری بر سپرز گذاشتن و اگر حرارت باشد که در معده و جمیع اندام افتد بسببی از اسباب
نشان او تقدم سبب ست و علاجش ازاله آن و اگر بلغمی که از دماغ بر سر معده
ریزد و درینجا ترش گردد ترشی آروغ و تقدم نزله گواه آنست و علاجش منع نزله بود
و اگر دیدان در معده ورود ده باشد که هرچه آدمی بخورد آنرا برباید و غذا باعضا نرسد
علامت و علاجش از فصل دیدان جوئید **فصل ۸** در جوع البقر واین را بیونانی بولیموس
گویند و وی مرضیست که گرسنگی اصلا نشود حتی که بیک لقمه خوردن هم طبع اکراه کند و مع
ذلک سایر اعضا گرسنه یعنی محتاج بغذا باشد تسمیه وی بجوع ازینجهت ست و الاجوع که عبارت
از انعصار فم معده است چنانچه گفته شد درینجا ضد آن متحقق ست و دلیل بر گرسنگی اعضا
هزال بدن و سقوط قوت ست بی سبب و مرضی دیگر و چون دیر بماند غشی می آرد علاج
در حالت غشی ابتدا بر افاقت کوشند بنوعیکه در غشی گذشت بعده حسب سبب معالجه نمایند

و یا قوت نباشد زنهار جرأت در تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر دانند

فصل ۹ در جوع المغشی و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن ست و بتقویت فم معده کوشیدن با غتذای نان در آب انار میخوش و آب سیب ترکرده

فصل ۱۰ در عطش مفرط یعنی غلبهٔ تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای حرارت و عوض رطوبت طبع را رغبت بآب شود و نشان وی انتفاع بشرب آب سرد ست و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم جصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت جهت غسل مواد مذکور طلب آب نماید و نشان وی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن ست و ماده مزه دهن متغیر بودن و خاصهٔ وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نماید که حرارت در معده است یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس به تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت معده و جگر را نوشیدن آب در اثر اسرع تر و بهمین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس ست یا در اعضای غذا انجا که آثار مواد بارد بود با آب گرم و سکنجبین قی فرمایند و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود و آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن مجرب ست اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر نتوان داد و هر چه که شائبه یبوست بود بترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات ست و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد فائده بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار خشکی مفرط پیدا آید بواسطهٔ غلبه صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود جهت لزوجت اول را تبرید بیر حرارت و ثانی را

تبدیر یکه بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در سبب بش اطبا اختلاف دارند بالجمله شربت لیمون مزیل آنست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید گرفا بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین توان کرد فصل ۱۱ اندر ورم معده و وی از هر ماده که بود با درد بود با تپ غایت آنکه اگر از حار بود تپ و درد باشدت باشد و اگر بارد بود خفت و دیگر آثار که مخصوص بهر واحد است پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی وقت احتراز نمایند و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عناب و تمر هندی و گل سرخ بدهند و در ابتدا صندل و مامیثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و زرد در با گلاب ضماد نمایند و در بارد نخستین نضج کوشند حسب الماده و خاکستر درخت انگور و سعد و اذخر و سنبل بسرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس در طبیخ زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازم ست و آن اگر سبب حرارت بود در روغن بید انجیر در مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود قرص سنبل باید داد فصل ۱۲ در دبیلة المعده هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ریم گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باشد خراج تیز مانند و نشان نجین ماده معده علامت انفجار دهمانست که در ذات الجنب در یه گذشت علاج چون ماده روی بجمع آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بروغن بید انجیر بسرشند و ضماد نمایند تا پخته شود و بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم نوشانند و دبیله را منفجر سازند تا بشگافد و بعد انفجار شیر دمار العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند تا به کند فصل ۱۳ در قروح و بثور معده نشان وی غلبه درد ست به تناول چیزی ترش و تیز و فرق در آنکه در فم معده است یا در قعرش از محل درد

علاج رگ زنند و بعد ازان ابتدا آنچه در ورم گذشت بکار برند و دوغ ترش گاو سیاه با قدری طباشیر و گل سرخ و تخم حماض دهند که مفیدست و شور تنقیه را باید آنچه در ورم گذشت از جلاب معده اسهال تدارک توان کرد و هیچگاه از تنقیه غفلت نباید کرد گاهی مسقی دهند و گاهی مدمل و بهر تلیین خیار شنبر با شیره کاسنی نافع ست و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض و پشت جو مفید فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء مزاج ساذج باردست یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت علاجش از ضعف هضم و سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع ست فصل ۱۵ در جشاء و تثاؤب و تمطی یعنی آروغ و فاژه و خمیازه و اسباب این هر سه کثرت بخارست و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید هضم ست و بادیان باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد و مشک خوردن باد تمام بدن بر می آرد و مصطگی با عسل بدستور فصل ۱۶ در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست که چیزی از معده از راه دهن برآید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی بر نیاید و غثیان حالتی ست باعث بر قی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را غثی نیز نامند علاج حب الخلط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب نیمگرم نوشید نفع تمام دارد بشرطیکه مانع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز باید کرد و قی که بر سبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی زائل کند آلو بخارا و تمر هندی و خرفه طباشیر پست جو تنهایا مرکب دهند و ادویه که قی بلغمی زائل سازد و معده را قوت دهد عود قرنفل مصطگی پودینه خشک هر یک دو درم کوفته بیخته یک درم با ده درم گلقند بدهند و ضماد کرد قی سوداوی را مفید ست لادن اکلیل الملک

درقی ست و عدم تشنگی و سودا که در قی برآید زمین را جوشانند و گمسی گرد او گردد ۱۲ طب اکبر بلکه باری دهند بر قی بچیزهای مناسب اگر

اشنه برگ مورد تر با شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلا[1] و بس
بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی فائده محاجم بی شرط نزدیک ناف و بین الکتفین
نهادن و اطراف مالیدن و خواب آوردن در دفع قی اثر تمام دارد و انتباه هرگاه سبب
قی فساد غذا بود غذا فاسد را بتمامه دفع باید کرد بقی و اسهال و اگر ضعف معده بود تقویت معده
باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند فصل ۷ در قی الدم یعنی خون بقی آمدن
و وی دو گونه است یکی آنکه رگی از مری یا معده بشگافد یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان
این وجود آفت ست در مری یا معده و وجع بین الکتفین مختص بجراحت مری ست علاج
باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که خون بسیار بود یا یکبار نتوان گرفت و اطراف
بستن و بر ساق حجامت کردن و قابضات خون دادن نفع دارد و مویز مع دانه او خوردن
در بند نمودن دهنهای رگ اثرمندست و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل
بنوشند قرص کهربا در شگافتن رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن
سودمندست دوم آنکه بجگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامات
این قسم وجود آفت ست دران عضو و علاج همه فصدست مع اصلاح حال عضو ماؤف و درینجا
خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند بیک دفعه و آنچه از قی
معده افتد تدبیرش گذشت فائده هرگاه بر سینه ضربه رسد و قی الدم آرد و بعد فصد ماش بنفاشه
و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر بآب مورد سرشته برجای ضربه بندند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم خرفه
بریان کرده دهند و باشد که این ضماد بی فصد نفع دهد فصل ۸ در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن
خون و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منعقد گردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برد یا باستعمال چیزی منجمد

چون پنیرمایه و جز آن بندد و نشان این هر واحد آنست که غشی و عرق سرد پدید آید و
باشد که لرزه افتد علاج شبت و پودینه بجوشانند و در آب وی سکنجبین آمیزند و بنوشند
گرما گرم و پنیرمایه همه حیوانات خصوص از خرگوش در تذویب خون شیر بسته نفع تمام دارد
خاصیت پنیرمایه است که شیر رقیق را ببندد و بسته را بگدازد فائده بسیار باشد که در معدهٔ
اطفال شیرخواره شیر ببندد بسبب فساد شیرده یا ضعف معده علاجش بعد تذویب آنست
که ازان شیرده بازگیرند و عوض وی شیر شتر یا شیر گاو یا شیر بز نوشانند و این حیوان را
سداب و قیصوم خورانند و اگر بازگرفتن ازان شیرده ممکن نبود اصلاح غذای وی نمایند
و گاه گاه تریاق فاروق خورانند و قدری طفل را دهند نیز و شکم سیر شیر قطعاً ندهند و شکم طفل
پوشیده دارند و پودینه خشک بخدرم خوردن در ساعت شیر بسته بگشاید **فصل ۱۹**
در فواق یعنی هکهک اگر سبب او تناول طعام کثیر بود و عقب طعام واقع شود فوراً علاجش
اخراج آن غذاست بقی و تجوید هضم و باشد که از خیر بواد پودینه بایستد یا خود بخود بایستد و
اگر سبب او باد بود و عقب تخمه و طعام بادانگیز واقع شود و این کودکان را بیشتر افتد و علاجش
چیزهای بادشکن استعمال کردنست و اگر بسبب خلطی بود حاد الکیفیه یا دوای حاد علاج
نخستین قی فرمایند بسکنجبین و آب گرم بهر تعدیل لعابها و شیرها دهند که سرد و تر باشند و
درین قسم آب گرم و روغن بادام جرعه جرعه نوشیدن و مسکه در طعام خوردن سریع الاثر
است و اگر سبب او رطوبت بلغمی بود که بر سطح معده چسپیده بود یا آب بود و هضم فاسد
و آروغ ترش آید علاجش تنقیه است خصوص اسهال با یارج و اگر سبب او
سوء مزاج بارد ساذج بود نشان او پیدا بود و علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و اکلاً
و این را و ریحی را و رطوبی را نافع ترین تدابیر حبس نفس ست و صیحه و غضب و حرکت و

مذکوره را بازیست کنند آمیخته بگرم برسنده بهند و گوشت ماکیان با زیره و دارچینی و زنجبیل پخته تناول کنند ۱۲ طب اکبر ... یعنی اغذیه

امثال آن که روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاجش
از مبحث جگر و معده مشهور مید جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و همچنان آب
پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن و بندق در گلو آویختن و تر سانیدن
و طبیخ دارچینی و مصطگی آشامیدن فصل ۲۰ در انقلاب المعده و وی آنست که آنچه
خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خراش روده است که بمعده پیوسته
زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف اذیت طبع آنرا بروده بفرستد و بالضرور
بقی راجع نماید علاجش تدبیر سحج ست فصل ۲۱ در قلق المعده و وی آنست که در معده
اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و
این را کرب معدی نیز گویند علاج حب الخلط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند
فصل ۲۲ اختلاج المعدة و وی آنست که جنبش خفقان باشد در سر معده ظاهر شود
علاج حب الخلط تنقیه کنند و اگر سبب گرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳ در وجع الفواد
و وی وردیست قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف و غشی لازمهٔ اوست
علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت معده و سبب سوزش اگر تناول
نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذی
رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سیر زدد گرسنگی غلبه
کند و از خوردن چرب ساکن گردد علاج در آنجا که از اطعمهٔ غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و
غذا سبک دهند و تقویت نمایند و در سوداوی اسلیم یا باسلیق از چپ کشایند و بعده هلیله
مربی و سکنجبین بزوری مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخای معده و این دو گونه است
یکی آنکه در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و بر آمدن سینه دوم آنکه در معالیق

معالیق بود که آلت ارتباط معده اند بدیگر اعضای و نشان وی امالهٔ معده است و بطرف مخالف رباط سستر خیه زیرا که معده همچون خیمه بچهار جهت مربوط است بارابطهٔ طناب مانند یکی بتر قوه دوم بصلب سوم بایمین چهارم بایسر و بهر جانب که معده میل کند ثقل آنجا محسوس میگردد علاج هر چه در استرخا و فالج گذشت بعمل آرند و غذای لطیف دهند و ادویه خوشبوی و قابض خورانند و انچه در تحلیل نسج گفته آید تدبیر است فصل ۲۶ در تحلیل نسج معده یعنی سست شدن بافت معده و این استرخائیست قوی که در هر جزو افتد و این بدترین امراض معده است و نشان وی بطلان هضم است با وجود تناول غذای لطیف و قبض طبیعت بافراط و معرا بودن از آثار ورم و سوء مزاج علاج جوارش عود دهند و روغن مصطگی و دراج و تیهو خورانند و پوست درونی سنگدان مرغ خانگی خشک سازند کوفته و بیخته نیم مثقال با اطریفل یا شراب حب الآس آمیزند و بخورانند. و سنگ یشم مسحوق نیم درم بدستور نافع دانند فصل ۲۷ در تشنج المعده و انچه در نفس معده افتد نشان وی فساد هضم است و انچه در رابطه بود اگر در رباط خلفی باشد غذا بجر دورود از معده درگذرد بسوی امعا و مریض بجانب یمین یا یسار مائل بود و اگر در رباط ترقوه باشد مریض مائل بجانب شکم بود و پشت راست نتواند کرد علاج انچه در تشنج مطلق است بکار برند آثار امتلا و استفراغ دریافته فصل ۲۸ در صلابة المعده یعنی سختی معده و این ورم در فم معده اکثر افتد چون بلمس می درآید محتاج بعلامتی دیگر نیست و هرگاه بزرگ باشد بنظر نیز محسوس میشود و فساد معده لازم نیست علاج اگر آثار گرمی یابند رگ باسلیق زنند و موم سپید بروغن گل در روغن بنفشه بگدازند و بر نهند و گوشت خوردن منع نمایند و اگر آثار سردی یابند بابونه و سنبل و بنفشه و اذخر و حلبه و مقل

وبادام تلخ وپیه ماکیان بهم سرشته ضماد سازند وهرچه محلل اخلاط غلیظ بود مع التریب استعمال نمایند شرباً وحقناً فائده وگاه باشد که بسبب سختی سپرز سختی دراجزای معده که محاذی بدانست پدید آید علاجش علاج سپرز است فصل ۲۹ درحسارة عضلات که برمعده واقع آید صلابت مذکور درازمیباشد وازیک طرف غلیظ ودیگر طرف دقیق چون ذنب الفار وازانکه معده سالم ازآفت است سلامتی درافعال وی اینجا لازم است وعلاجش همانست که گذشت حسب الحرارة والبرودة فصل ۳۰ در ذرب وخلفه واین هردو یک معنی دارند نزد بعضی مقصود فساد معده است مع الجریان بدانکه انچه ازسوء مزاج بود ساذج باشد یا مادی علامت وعلاجش حسب سبب است چنانچه گذشت وانچه ازبثور وقروح افتد نیز مذکور شد وسفوف زلق الامعاء وشبوری نفع تمام دارد وهمچنان سفوف حب الرمان وانچه ازنزله دماغ بود آنرا اسهال دماغی گویند ونشان وی وقوع اسهال پیهم بعد خواب طویل بازنادیر منقطع شدن وعلاجش حسب سبب ازباب امراض سر که بهرنزله گذشت توان نمود اشتباه درین علت زنهار حبس اسهال نکنند وهمگی عنایت به تنقیه وتقویت دماغ مصروف دارند وانچه ازرداءت تدبیر غذا افتد علاجش اصلاح غذاست وتجوید هضم وانچه امتلای عروق بود ازاخلاط نشان وی آنست که بیمار سرخ گون وپرقوت بود وباوجود اسهال وفضله کثیر الرطوبت آید وعلاجش فصد است وریاضت ودلک وتعریق بحمام وکثرت صیام وانچه ازضعف جگر بود نشان وی کاهیدن بدن است روز بروز وبراز سپید یا سبز علاجش تقویت جگر است مع تقویت معده شرباً وضماداً ونفع اشیای جوارش مصطگی است فائده کیلوس اگر اصلا ازمعده بسوی جگر نرود سپید برآید واگر بماساریقا رود وآنجا بایستد پس برگردد سبز می آید ونوعیست ازذرب که مسمی است

بد و البطن و اسهال دوری و دی است که بدو معین آید و سببش انصباب ماده از عضو
و نشان هر خلطی از لون او و نشان بودن ماده از ظهور درد در عضوی و سکون آن بعد
اسهال معلوم است و علاجش تنقیهٔ بدنست از خلط غالب و نوعی است از ذرب که
سببش وقوع سده بود در جداول یعنی عروق ماساریقا و نشان سدهٔ جگر و علاجش باید
و نوعیست از انکه بسبب ذهاب خمل معده افتد و ظاهر است که چون خمل معده زدوده شود
غذا دران نایستد و علت ذهاب خمل یا خلط اکال است یا ورم حار معده یا تناول سموم حاره
علاج بعد از اله سبب سماق و ورد و طباشیر و فوفل و صندل و پوست انار و عفص
آب به یا آب برگ کرم بر معده ضماد سازند و پست جو و سیب و روغن بادام خورانند
و دراج و کبک غذا سازند بعد غذا تا دیر خوابیده مانند به پهلوی راست و هیچ حرکت نکنند
و گفته اند که حسوی از شیر زنان سمید سازند و بنوشانند که بالخاصیة منبت خمل است و آنچه
از شرب ادویه مسهله افتد علاجش آنست بدانچه مناسب بود و دوغ سرد ساخته سریع الاثر
است **فصل ۱۳ در تصغر معده** و وی اگر طبعی بود از ابتدا از کثرت مقدار غذا خورده
میداده باشد هر چند که لطیف بود تدبیر وی آنست که غذا قلیل الکمیة و کثیر الغذا است
دهند و اگر بسبب تشنج یا ورم بود ازاله وی نمایند. **باب ۱۴ در امراض کبد یعنی جگر**
فصل در سوء مزاج جگر و نشان هر واحد ساذج بود یا مادی از لزوم آفت در جگر مع وجود
آثار دیگر که بهر باب مخصوص است و علاجش ازاله سبب است لیکن بدانند و کاسنی نافع ترین
چیز است در جمله سوء مزاجهای جگر و کذلک هرگاه مغز فلوس با وی ضم سازند در مادی
مطلق نافع است بشرطیکه تلیین مطلوب بود و درینجا هر گونه دوا که مخصوص بجگر است
مرقوم میشود و حسب سبب بکار برند مع رعایت قبض و تلیین ادویهٔ بارد و آب کاسنی و آب انار

وشربت صندل وسکنجبین وآب زرشک ودوغ سرد کرده ولعاب اسپغول وماننده آن فرادی یا با دیگر ترکیب واگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض مع رب به یا سیب خصوص شربت حماض نافع تر است واگر قبض بود طبیخ هلیله مع خیار شنبر بدستور رود ودر دموی اگر مانعی نبود فصد باسلیق یا ابطی مقدم دارند بر همه ودر صفراوی تبرید بیشتر نمایند. واگر مصلحت دانند فصد نیز مجوز است وادویه سرد بر جگر نهادن مطفی حرارت است اما در مادی قبل از تنقیه اجتناب ازان بهتر است تا سده نیارد وادویه حار بادیان تخم کرفس گلقند عسلی واثاناسیا ودواء الکرکم است وجهت تنقیه بلغم ماء الاصول وحب صبر نافع است وطبیخ زوفا با یک مثقال دواء الکرکم تسخین وتقویت جگر خصوصیت دارد فلاسفه واطریفل کبیر بدستور ودر تنقیه مبالغه نکنند تا ذبول نیارد واگر اسهال بود تخم ریحان وصمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده وبگلاب تر نموده بدهند وجهت تنقیه سودا بعد ترطیب تام مطبوخ افتیمون یا حب افتیمون وماء الجبن وقیروطی مرطب در ازاله یبوست بر جگر ضماد کردن اثر تام دارد ودر ترطیب افراط منع تا استسقا نیارد ودر جمله اغذیه انچه اوفق بحال مریض باشد اختیار نمایند واگر مرض مرکب بود علاج نیز مرکب سازند فصل ۲ در ضعف کبد ووی از هر سبب که باشد نشان او در اکثر آنست که بول وبراز غسالی بود وبدن نحیف واشتها ناقص بلکه ساقط واز پهلوی راست تا غضروف زیرین وجع نرم ممتد پیدا بود خاصه بعد تناول غذا عند نفوذ آن بجانب جگر ورنگ مریض اکثر بسبزی وسفیدی زند وباشد که بزردی وکدری مائل بود فائده در هر عضوی چهار قوت است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه وضعف قوت جگر را علامتی است چنانچه ذکر کنیم اما سپیدی ونرمی براز وکثرت مقدار مع نخافت بدن از ضعف جاذبه است وترهل بدن وتهبج وجه وغسالیت براز وسفیدی

بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس بان ثقل غذا
که لازم ضعف است از ضعف ماسکه ظاهر است که چون ماسکه ضعیف شود غذا را در جگر
نتواند نگاه داشت و هاضمه فعل کردن نیارد پس آنچه لازم وی است درین نیز پیدا بود
و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع ترهل بدن و قبض شکم از ضعف دافعه
و از آنکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش و همچنان در همه
قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکوره پوشیده نیست و باید دانست که چون
ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا ساخته بعروق می فرستد
آن نیز بضعف میگراید پس بالضرور بول سرخ می برآید بواسطه متاثر ناشدن آب از خون
علاج آنچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و آنچه از سده یا ورم یا شق شدن و جز آنها
افتد گفته شود و آنچه از مشارکت عضو بود تدبیر عضو ماؤف نمایند مع تقویت جگر بالجمله
ادویه و اغذیه هرچه ذی عطریت بود بکار برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین است
و فصد باسلیق در ضعف دافعه نفع دارد **فصل ۳** در سده کبد و وی آنست که در خلل گوشت
جگر یا در رگهای آن اخلاط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون در بدن است و صفرت
لون و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس شود و
بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه برآید البته و فرق در سده و ورم
جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و درد در ورم فزون تر علاج
اگر سده در محدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر بود مسهل نوشانند موافق طبیعت
و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود
شیر و شکر و حریره و روغن بادام و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد

سبب بود ظاہر است کہ از صغر سن نشان وی پیدا شود و تدبیر او اجتناب مغلظات و دوام شرب مدرات است **فصل ۴** در سدۂ ماساریقا و نشان وی آنست کہ در معدہ و شکم و در جایگاہ ماس جگر تمدد و غائر و ثقل محسوس شود و جگر سالم بود و معدہ نیز اما براز کیلوسی برآید و بدن نگاہ و علاجش ہمانست کہ در سدۂ مقعر کبد بکار آید **فصل ۵** در نفخۃ الکبد و نشان ورم شدن جگر آنست کہ زیر قبر غہ راست وجع مع التمدد پیدا شود بی ثقل و بی تپ و بعد ہضم غذا نفخ زیادہ شود **علاج** کمونی و شربت دینار مفید است و نہار بحمام رفتن و تکمید کردن و حسب حاجت بمسہل و مدر پرداختن و اغذیۂ بادشکن خوردن **فصل ۶** در وجع الکبد سبب درد اگر سوء مزاج یا سدہ بود یا نفخہ باشد گفتہ شد و اگر شرقہ یا ورم یا شق یا حصاۃ و رمل بود گفتہ آید **فصل ۷** در شرقہ و وی آنست کہ بر نہار یا بعد ریاضت تعب یا بعد برآمدن از حمام فوراً آب سرد بنوشند و آب آن زود بجگر رسد اعتدال نایافتہ و درد آرد علاجش آنست کہ خرقہ بآب گرم تر کنند و بر جگر نہند و سنبل و مصطگی ضماد سازند و آب گرم ریزند کہ زود فرو نشود و بعون اللہ تعالیٰ و اگر طبیب در تدبیر غلط کند باستسقا یا بورم می انجامد **فصل ۸** در ورم کبد و وی اگر از خون بود یا صفرا نشان او تپ و تشنگی است و ثقل و درد و حرقت محل جگر و دیگر آثار حسب المادہ ظاہر بودن و علامت بودن ورم در مقعر یا محدب در فصل سدہ گذشت و ایضاً قی و غشی و برد اطراف لازم مقعری و سعال شدید و ضیق النفس و حبس بول و فرو شدن ترقوہ باسفل و بروز ورم ہلالی شکل لازم محدبی **علاج** در دموی نخست رگ باسلیق یا اکحل زنند و خون بدفعات گیرند و بعد فصد آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انارین ہمراہ سکنجبین قندی بدہند پس اگر مادہ در مقعر بود مدرات بدہند و بمزلقین آب فواکہ قناعت ورزند و اگر قوی تر خواہند مغز فلوس باشیرۂ کاسنی

وآب عنب الثعلب نیکو چیزیست واگر ورم مجدب بود با درارکوشند ولیکن قبض طبیع نیز روا ندارند که مزید الم است پس درینصورت هرچه بغایت خفیف التلیین بود جهت رفع قبض کافی ست چون لعابین وماء الشعیر و مانند آن در ورم دموی جگر چه در ابتدا و چه بعد آن آنچه ضماد کنند باید که جامع بود در ردع وتحلیل غایت آنکه در ابتدا رعایت غالبهٔ رادع بود و در انتها محللات را و در تزاید تساوی و در صفراوی آنچه مذکور شد بعمل آرند مگر فصد و اینجا در ابتدا رادع صرف ضماد توان کرد چون آرد جو وصندل وگلاب وآب کاسنی وسرکه واگر ضرورت شود قدری کافور نیز داخل نمایند واگر از بلغم بود نشان او کثرت ثقل است وتپ نابودن مگر آنکه بلغم شور باشد وسپیدی روی وزبان وبراز وقلت وجع علاج در حدبی مدرات بکار برند و در مقعری مسهلات وبعد از اسهال وادرار تعدیل نمایند واگر از سودا بود صلابت دران محل پیدا شود و علاجش نضج ماده است بشرب منضج وتضمید قیروطی وبعد نرم شدن مسهل سودا دادن واگر مناسب بود فصد کنند که سریع النفع است وشیر شتر یکساله تقنه شیرین کرده فائده تمام دارد بشرطیکه حرارت نبود فائده اگر ورم جگر بسبب ضربه یا سقطه عارض شود رگ زنند وگل ارمنی یکدرم سائیده بلعاب اسبغول بدهند وزراوند وگل ارمنی وحب الآس درین باب مجرب است واین ضماد برنهند نخود مقشر راوند هر یک سه درم مومیائی دو درم کوفته بیخته بروغن بنفشه یا هر روغن که باشد بسرشند وضماد سازند و دیگر تدابیر حسب حاجت از آنچه مذکور شد بکار توان بست فصل ۹ در ورم عضلهای شکم واین ورم از یک طرف آگنده بود واز طرف ثانی باریک بطول باشد یا بعرض اما هرگز هلالی شکل نبود بخلاف ورم جگر علاج فصد کنند ومسهل دهند و روادعات صرف در ابتدا ضماد سازند بلا خوف تحجر ماده و در انتها محلله فقط ضماد نمایند بلا خوف اختلال قوت

زیراکہ مرض در عضو رئیس نیست کہ رادع و محلل فقط ممنوع بود ہرگاہ پختہ شود زود بایش
بشگافند و انتظار نکشند کہ خود سر کند یا بادویہ منفجر دشگافتہ گردد زیراکہ خوف است
کہ عضلہ و صفاق را فاسد سازد یا باندرون سوسر کند فصل ۱۰ در دبیلہ کبد و تدبیر این
ہمانست کہ در ذات الریہ و دبیلہ معدہ گذشت و آنجا کہ مادہ بجانب رودہ مائل بود مسہل
خفیف دہند و اگر بطرف گردہ مائل بود مدر دہند و اگر بفضای جوف روی نہاد منذر باستسقا
بود بہ تدبیر زقی کوشند و ہذا اعسر ہرگاہ ورم بعد پختن فرو شود و اعراض خفت گیرد مع
ذلک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند اما کمتر توان دانست کہ مادہ بفضای جوف میریزد
فصل ۱۱ در بثور سطح کبد و نشان او وجود آثار سوء مزاج جگر است مع الحرقۃ و باشد کہ
بر جلد آن سمت نیز ظہور شود و باشد کہ گاہ گاہ قشعریرہ و ناقص افتد و علاجش ہمانست
کہ در سوء مزاج حار مادی گذشت فصل ۱۲ در خفقۃ الکبد و این مرضیست کہ جگر بطریق تحرک
اختلاجی و در یابد کہ گویا کسی میدمد در جگر و بزودی این حال زائل گردد و سببش سدۂ جگر
است و علاجش تنقیح او و فصد اسلیم از دست نافع تر فصل ۱۳ در حصاۃ الکبد و نشان
سنگریزہ در جگر آنست کہ بعد ہضم غذا در معدہ قی افتد و خامہ و درد در جگر پیدا بود و باشد
کہ در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر است کہ چون باسلیق یمین بکشایند
و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزے شبیہ بریگ بینایند بشرطیکہ رگ وسیع کشادہ شود و علاجش
از حصاۃ کلیہ جویند فصل ۱۴ در تصغر الکبد و نشان وی ہمانست کہ در صغر معدہ گذشت
و کذا تدبیرش و ایضاً درینجا باید کہ تنقیہ جگر ملحوظ بود بملینات و مدرات فصل ۱۵
در قیام کبدی یعنی اسہال جگری وی شش گونہ است یکی قیحی و سبب او شگافتن
دبیلہ جگر است و تدبیر او در دبیلہ گذشت دوم غسالی و سبب او ضعف جگر است

وتدبیر ضعف نیز ذکر شد و بوعلی خوردن مویز را در رفع اسهال مجرب گفته ششم دموی او
مسمی است جزو سنطار یا کبدی و سببش اگر امتلای خون بود دلی وقوع تفرق اتصال
خون کثیر دفعةً بر آید هر گاه که آید اما دیر دیر آید و دیگر آثار امتلا پیدا بود و اگر تفرق
اتصال بود از امتلا یا ضربه یا سقطه یا جز آن خون بلا توقف همی آید هنگام خلو معده
و امعاد و دیگر آثار موجبه ظاهر باشد علاج در امتلا حبس نشاید کرد مگر عند الضعف هم اندک
ابتدا فصد نمایند و باباد کوشند بربط اطراف و جز آن و چون کمتر گیرند بکرات و اگر
بقبض حاجت آید قرص کهربا بشیره تخم خرفه و آب لسان الحمل دهند و تقلیل غذا
فرمایند و در تفرق اتصال امتلا تدبیر همین است و در غیر امتلائی زوال سبب کردن و حرص
نفث الدم کرا وند دران افزوده باشند هرچند یک جز اثر تمام دارد در قبض و التیام چهارم
صفراوی و نشان او وجود علامات جگر است و علاجش از سوء مزاج جگر جویند و قبل از
تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند نحم صدیدی و سبب او احتراق خون و دیگر اخلاط است
در جگر و علامات و علاجش همانست که در صفراوی گذشت و بر آمدن زرد آب با سهال
درینجا لازم است و تضمید صندل و گلاب بر دل و جگر واجب و فصد باسلیق راست نافع ششم
خاثری است یعنی شبیه بدرد بر آید و سبب او نیز باشگافتن دبیله کبد است یا گشادن
سدّه جگر یا احتراق شدید که در جگر افتد و علاجش حسب سبب بدانچه گذشت توان نمود
فائده فرق در اسهال کبدی و اسهال مادی از علامات خاصه هر عضو سے
پوشیده نیست مع ذالک بدانند که آنچه از کبد است بدبوی باشد و اکثر به در سے آید
و در خلو معده کم میگردد و بی درد می باشد و هزال و ضعف روز بروز ظهور فاحش
بینماید بخلاف معوی اما کبدی چون دیر پاید اسهال معوی نیز احداث می نماید

آن زمان آثار سبح مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد **فصل ۱۶**
در سوء القنیه و وی مقدمه استسقاست ونشان او ظهور تهبج است در روجه و دیگر اعضا
و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا بیاید اما چون مرض قوی
نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین تدابیر سفر حجازست و پیاده رفتن
و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقامی انجامد شیر شتر دهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر
دهند مع دانگی سکنجبین و از فواکه انار نافع است و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب
بر عرق کاسنی و بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود
بدان کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و افصده و اگر نگشاید ضرورة فصد کنند اما
خون کمتر گیرند آنهم بعد مسهل خفیف دادن **فصل ۱۷** در استسقا و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت بود
و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او آب بود که در پرده های
شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک پر آب میباشد و اگر ماده او باد بود
طبلی نامند زیرا که شکم درین تر نجیده سے بود و بدست زدن چون طبل آواز مے دهد
علاج نخستین ازاله سبب نمایند و بعده به تسخین و تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد
بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن نموده پس بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال
و ادرار و تعریق است و اندفان و تضمید مجففات و احتراز از هرچه بسیار گرم باشد لازم تمام
و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر نبود از کوزه تنگ باشوره قدری بنوشند و باید که
آب مطبوخ بود خصوص با سرکه و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند خوب است آنهم
کمتر معتبر بالجمله قدر آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال

است باید و نافع ترین چیزها خوردن انار است هر قدر که تواند بخورد و تغذیه بگوشت مرغ یا گوسپند جوان یا نخود بپزند و بسماق قیمه داده و سازند و تا ممکن بود جنس حبوب ندهند و اگر ضرورت باشد برنج مجوز است و نان که انیسون و بادیان درو باشد همراه کباب یا شوربای گوشت و آنرا که ضعیف القوی بود و بخوردن نان معتاد باشد اگر نان خشک غذا سازند بهتر باشد و انفع ترین تدابیر نوشیدن شیر شتر است خاصه که اعرابی باشد و خصوص که عوض غذا و آب همین بسند کنند و باید که روز نخست چهل درم شروع کند و هر روز ده درم بیفزاید تا آنقدر که طبع تحمل کند و هنگام شرب شیر احتیاط نمایند تا شیر در معده و نه بندد و پودینه و حب سکبینج از دافعات تجبن لبن است گاه گاه همی دهند و تشرب بول شتر و بول بز اعرابی نیز نفع دارد و مسهلاتی که در لحمی دهند حب راوند است و اگر با حرارت بود مطبوخ هلیله و شربت گل مکرر و درزقی کلکلانج اگر بی حرارت بود حار دهند و الا بارد و هلیله زرد نیز نفع کلی دارد و در طبلی نیز حسب مزاج از مسهلات مذکوره دهند و در جمله بعد تنقیه بهر تقویت جگر قرص انبرباریس و مانند آن و بهر ادرار قرص بازریون و امثال آن باید که بر یک دوا لزوم ننمایند بلکه تجدید همی فرمایند تا طبع بیک چیز مالوف نشود و هر دوا که باشد بسیار بسایند تا سریع النفوذ باشد بجگر و طریق تعریق آنست که بوره ارمنی بروغن بابونه آمیخته بر بدن طلا سازند یا نمک باریک سازند و با پیه گاو برآمیزند و بمالند و اگر بیشتر مطلوب بود بحمام خشک نشانند و عرق هم چینند و اگر در تنور ناگرم که در و توان نشست بنشانند و عرق بچینند به از حمام باشد و طریق اندفان آنست که ریگ بسیار دراز بچیند و بریگ نیگرم آنرا در پوشند و چون ریگ سرد شود دیگرا اندازند تا که برداشت کند و این عمل نجات تخفیف در ورم میدهد و اگر برآمدگی در عضوی بود همان را اندفین برمل نمایند و مین

عمل دار دشیت بآفتاب نشستن و بآب چشمه های گرم و آب دریای شور بدن شستن
و نمک را اگر بآب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا باشد و ضماد دیگر آب
بچینند و خشک کنند پس آرد حلبه خرء حمام زراغی حاک الطم شحم عتیق باهم لسبر شند ضماد
نمایند و در لحمی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد
تنقیه تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده گذشت و از سداب خشک و تخم خرمل و بادیان
و کرفس و بوره و شکر سرخ و آب سداب شیاف خرد سازند و بدبر حمول فرمایند و در زقی
بزل میکنند و زرد آب بر می آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب لسبر که چنان است
که آب خالص صد حصه بگیرند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه
از مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در ازاله
عطش مستسقی و تفتیح سدد سودمند است خاصه در حار و زرشک نیز انفع است اما اگر
با سرفه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن نیز ملحوظ دارند و آنچه
طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قردمانا مویزج هر یک سه درم تخم کرنب
هفت درم لبشکیب پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک شصت درم بسایند و بآب
بادیان یا کاسنی لسبر شند و بر شکم طلا نمایند فائده استسقای طبلی چون مزمن شود و
صلابت بیفزاید اما بر مریض بهبود روی نماید و بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی
میگردد بحبن درینوقت چیزهای ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه
و اکلیل الملک و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب و جند بید ستر و خاکستر طرفا و لطرون کوفته
و بیخته بآب سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا
سود ندهد داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا تبنا ریق باب ۱۵ در یرقان
و امراض طحال اما بیماریهای مراره در ضمن یرقان ذکر یابد **فصل** در یرقان و وی آنست
که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را باصفر او ثانی را باسود اموصوف میسازند یرقان اصفر
اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک بقسمی گفته آید **قسم اول** در یرقان اصفر و این
چند گونه است یکی آنکه بر سبیل بحران افتد و نشانش وقوع آنست در تپهای صفراوی
و در ایام باحوری علاج این وقت ظهور صفرت امداد طبیعت است اگر قصوری در عمل او
بود والا بر طبع گذارند و آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم است و شرب
سکنجبین فقط یا با شیرهٔ کاسنی و بعد ایام در اغلب صفرت خود بخود زائل میشود وگرنه آنچه
مجلی جلد است بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش از مبحث
سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با سونا خس باشد سوم آنکه از سوء مزاج گرم مراره افتد
و نشان او آنست که دفعةً پدید آید و بول نخست سپید بود و بعده زرد شود و پس ازان سیاه
و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سدهٔ آن هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج
سکنجبین با شیرهٔ کاسنی دهند و دیگر تدابیر که بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از
تورم مراره افتد و نشان او لزوم تپ عرقی ست و خشونت زبان و تهوع و علاجش علاج
ورم جگر است پنجم آنکه از گرمی تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدن است و قبض
طبیعت و حکه و تبثر بدن و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر سافج بود تبرید و اگر
مادی بود تنقیه و تعدیل عام کفایت کند حسب حاجت و تدهین ادهان مرطبه و دخول آب زن
مرطب نفع تمام دارد ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خا
بر بدن بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام است بغسل در حمام و جز آن و طبیخ بنفشه

واکلیل و بابونه و خطمی و سپستان هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم آنکه از سده جگر
افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از تناول ادویه سمیه افتد
و علاج دفع اثر آنست بهرچه مناسب آن بود و اقراص کافور و دیگر شربت‌ها در جار
و تریاق فاروق در بار دفع دارد دهم آنکه جرم مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب
نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن
و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بر آمدن و علاجش همانست که در ضعف جگر است یازدهم
آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و مراره است افتد علاجش همانست که در
ضعف مراره رفت و براز بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر است دوازدهم
آنکه از حدوث سده در مجری که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که
براز دفعةً سپید شود و طبع تقبض آید و علاجش نیز تفتیح است و حقنه نافع تر و درین
هر دو نوع سدی مغز فلوس و آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانید
بغایت مفید است سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت روید یا ثولول بر آید و نشان او
همانست که در سدی گذشت و لا علاج له چهاردهم آنکه از قولنج بلغمی افتد بواسطه بلغم
لزج بر دهن رگی که با امعا آمده است و منصب صفراست علاجش حل قولنج است فاما
بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه
و گلاب با آب انار ترش در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند قسم دوم
در یرقان اسود و آنرا یرقان سدی نیز گویند و آنهم چند گونه است یکی آنکه
از دفع طبیعت افتد بر سبیل بحران امراض طحال و خفت عقب آن لازم است
و علاجش مدد طبیعت است اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدهین

بروغن بابونه وشبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد و نشان این
هردو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج در اول و گرانی
سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است و علاجش تفتیح سده است بمسهلات و
مفتحات و فصد باسلیق یا اسیلم سریع النفع است چهارم آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع
حرارت مفرط در جگر و علامتش و علاجش از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد
خواه ضعف در جاذبه او بود یا در ماسکه اش الانشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست
و سپیدی چشم مکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سودا است بقی و اسهال مع عدم آثار
زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال افتد و آن نیز گفته آید
هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث جگر نمایند فائده
هرگاه یرقان زرد یا سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند بفاصله سه روز و مطبوخیکه
مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب بود رعایت در تعدیلش بیشتر
مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند فصل ۲ اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و وی
اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول و براز سرخ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا
بودن و اگر بارد بود تراقر در ان محل پیدا باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر
یابس بود صلابت در سپرز و غلظ خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جایگاه سپرز
گرانی محسوس کند بسیار و لون بدن اسربی شود علاج در ساذج تعدیل فقط و در مادی
مع التنقیه باید کرد بدانچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه دریجا بسپرز نهند و فصد
از دست چپ کنند و این ادویه بسپرز نافع اند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید

وآب کشوث جامه با سکنجبین و بهرلیین مطبوخ بلیله ومغز فلوس و وقت شدت حرارت قرص کافور که درو اسقولوقندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری حار و شلثت برنها وآب ترب وتریاق اربعه وگلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین بزوری و در یابس شربت بنفشه و ماء الجبن و مانند آن هرچه مرطب بود شرباً وضماداً واگر با مادّه بود فصد و مسهل سودا مقدم دارند و در رطب از گل سرخ و بیخ کبر و زراوند و سنبل و لک و زرشک که باریک ساخته باشند اقراص بسازند و بدهند و مجففات را ضماد نمایند و بهرلیین حب اياره بکار برند و هرگاه مادّه مرکب بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بارد و رطب مقرر است پوست بیخ کبر است و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب بردو بیس افتد آنرا جساوة و غلظت طحال نامند و جدا بیاید فصل ۳ اندر ورم طحال و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دموی است بنوبت ربع اشتداد کند و اگر صفراوی بود رغب و دیگر اعراض هریک پیدا بود و اگر بلغمی بود تهبج الطحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و جساوة الطحال خوانند و نشان رطوبت و یبوست و کسور مزاج گذشت علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو بآب برگ کزمازج و آب برگ عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا خاکستر سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته یا نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در ان آمیخته طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند در چهل روز سپرز بگدازد و اگر پر سیاوشان و زوفای یابس و تخم فنجنکشت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده و کبر مخلل خوردن بدستور

مطحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسپلیم از چپ بعد
تلیین صلابت مراهم مفید و نفع مند است در حساره **فصل ۴** در تفتیح الطحال و بدانند
که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته شود و ریم کند
و نشان استحالهٔ ماده او بده وجع ناخس است و ظهور اجسام غریب در بول مع النتن باشد که
ریم او بعده گراید و رقت و براز برآید و ریم این دروی میباشد و علاجش همانست که در
دبیله کبد گذشت و در دادن مدرات رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تفتیح صلابت
باقی بود اضمده ورم سوداوی بکار برند و در جمله از قابضات پرهیز ند و هرگاه ورم صلب
مزمن شود و به دوا نفع نگیرد داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحال است
بشناره معلق سازند و بآلتی آهنی دراز که سرا و دو شاخ بود داغ دهند و قریب یکدیگر
دو داغ دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید اگر آلتی سازند شش قبه دار که در یک نوبت
شش داغ دهد می شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف اگر در جاذبه او بود اشتها
ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود اسهال و قی سوداوی
روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود یا اسهال سودا افتد و اگر در دافعه بود
سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت افسنتین سنبل کزمازج قرص مانا
قفاح اذخر بیخ کبر گل سرخ مقل نرم بکوبند و بآب برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه
افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سدهٔ
طحال و نشان او ثقل در سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هر چه در باب
سده بگفته شد و قوی ترین ادویه او بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفید
فصل ۷ در نفخه الطحال و وی از ضعف هاضمه و دافعه افتد علاج شیرز را قوت دهند

وسپیوس و کاورس و نمک تکمید کنند و بوره و پودینه و سداب بسرکه و عسل ضماد سازند و محاجم ناری گذارند و سفوف محرف خورانند **فصل ۸** در حجارة الطحال و نشان او برآمدن ریگ است در بول و خلش در سپرز نمودن و دیگر اعضا سالم بود علاج انجیر محلل خورانند و ضماد نمایند و مدرات کاسرات که در کلیه و مثانه است بکار برند **باب ۱۶** در امراض امعا یعنی روده‌ها **فصل ۱** در زلق الامعا و وی آنست که طعام از روده زود بیرون آید و سبب او اگر ظهور بثور بود در سطح درونی امعا آثار حرارت پیدا باشد و طعام چون بروده آید درد کند و بزرداب رقیق مختلط برآید و علاجش فصد است و اسهال صفرا و تسکین بمبردات شرباً و حقناً و سفوف زلق الامعا بثوری نفع تمام دارد و اگر ظهور بثور بود بسطح برونی آن و غدغدہ و لذع در احشا پدید آید و وجع گاهی بر ناف بود و گاهی زیر ناف و گاهی در پهلوها و طعام غیر منهضم برآید و علاجش سوای حقنه همانست که گذشت و تضمید مبردات زیر ناف درینجا انفع و اگر رطوبت باشد که سطح داخلی امعا را ملس کرده از خروج رطوبت با طعام غیر منهضم گواهی دهد علاجش اسهال و قی است و درینجا حب ایارج نفع تمام دارد و کذلک هر دوائی و هر غذا که بود مجفف بود و اگر سوء مزاج رطب ساذج بود که با معا افتد آثار رطوبت پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت برنیاید و علاجش سفوفهای مجفف است و روغن گل بر شکم مالند و اگر خلط صفراوی بود آثار او پیدا بود علاجش تنقیه آنست و هلیله زرد نفع تمام دارد و اگر بلغم و صفرا بود آثار هردو پدید آید و تقدم تناول فواکه گواهی دهد و علاجش تنقیه صفرا و بلغم است و این سفوف کثیر النفع است هلیله زرد دو درم و حب الرشاد و حب الآس سماق گلنار و هر یک یک و نیم مثقال همه را نرم بکوبند بغیر حب الرشاد و شربتی دو درم و اگر ضعف در امعا پدید آید

بواسطۀ وقوع فالج یا در عصب معا آثار استرخا پیدا بود و علاجش از فالج بگیرند و اگر شرب بل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند و اگر حب الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۲** در اسهال دموی که مبداء او نفس امعا بود و وی دوگونه است یکی آنکه روده بخراشد و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده از خون پر شود و دهن رگی از رگهای مذکور بگشاید بی خراش و این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سبب او اگر صفرا بود نشان وی آنست که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات دیگر آثار حرارت پیدا بود و علاج در ابتدا رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیرۀ خرفه با گل ارمنی اثر تمام دارد و سفوف مقلیاثا بدستور و هرگاه قبض زود تر مطلوب باشد تخمها را بریان نمایند و بارتنگ فقط نافع تر است هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد شدید باشد چهار تخم یعنی اسبغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان و امثال آن و هلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بجیته تقدر شه ماشه بهمچندان قند سپید آمیخته بنوشانند نفع کلی میدهد و اگر سودا بود نشان او بحیثیت اسهال کرب شدید و بروز سوداء خون و خراطه و پراز علاج بعد قطع سبب بتقویت سپرز کوشند و تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد بخشونت تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی دهد علاج

مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه بروغن
بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثفل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات مناسب
باید داد اما پیش از تنقیهٔ امعا از ثفل قابض ندهند که سخت مضر است و اگر ادویه سمیه بود
که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و مرگ موش و جز آن علاجش قی است
و شیر تازه و حسو با نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش بمقویات و مبردات
و دوغ آهن و داغ اسرع النفع است قسم دوم در اسهال که سبب او کشودن رگ روده باشد
نشان دهی آنست که چون بیاید با اسهال و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ
نباشد و این اکثر بی درد بود بخلاف سحج که وجع در اکثر آن لازم است علاج اگر خون
بسیار آید و قوت مساعد بود باسلیق زنند بعده جهت حبس قرص کهربا و امثال آن
دهند و گل ارمنی نیم درم مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار
و کزمازو و گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم بدهند مجرب است و محجمه بر شکم
نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص است فائده تا ممکن باشد مخدرات
نباید داد و عند الضرورت تا بشافه کار بر آید نشاید خورانید و اگر بدهند اصلاح داده بدهند
چنانچه در قرابادینات است فصل ۳ در خروج المادة من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از
نفس روده سبب او تقرح سحجیست یا انفجار ورم روده و علامتش تقدم سحج یا ورم است
و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعد تنقیهٔ مده بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست
انار سماق آس آرد شعیر هر یک نیم کوفته در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آب کاسنی ناکرده
آمیزند و حقنه نمایند صفت حقنهٔ مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصارهٔ لحیة التیس کاغذ
سوخته باریک بسایند و در شیر و لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند فائده آنجا که

سبب مد و تیج باشد و هنوز باقی بود نخستین انقطاع سبب نمایند بعده تدبیر قرحه فرمایند

فصل ۴ اندر زحیر یعنی پیچش و آنرا علة الدجاجه نیز گویند و عام است که رطوبتی اندک در هر اندک مدت برمی آید و این مختلط باشد با خون یا نه و سبب او اگر ثقل یابس بود که در امعا بند شود و طبیعت خواهد که دفعش کند و آن خود بر نیاید اما رطوبت رود ه برآید و او مسمی است بزحیر کاذب و نشان او آنست که اسبغول و مانند آن از تخمها آنچه بنوشانند برون نیاید علاجش تلیین است باشربه و حقنه لینه و باشد که آب گرم فقط نوشیدن کفایت کند و زنهار چیزے قابض نشاید داد که مهلک است لهذا گفته اند زحیر را قبل از تحقیق زوال سبب اگرچه مزمن باشد حابسات نباید داد و اگر بلغم یا صفرا یا سودا بود علامت و علاجش از تیج جوید و بدانند که حقنه و شیاف در زحیر نسبت بمشروبات نافع تر است و اگر ورم گرم بود که در روده زیرین افتد نشان او احساس ضربان و ثقل است در آن و باشد که تپ و عسر بول پدید آید علاج رگ زنند و زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند و مطفیات خورند و چون ماده از انصباب باز بایستد خطمی و حلبه و بنفشه و بابونه و برگ کرنب بجوشانند و بطبیخ آن نطول سازند بر مقعد و شکم و آنرا که قی آسان باشد نفع کثیر دارد و اگر سردی مفرط بود که بمقعد رسد تقدم اسباب برودت گواهی دهد و علاجش تکمید بآب گرم است و تدهین بروغن قسط گرم کرده و مانند آن و بر خشت گرم نشستن و دو درم حب الرشاد بریان کوفته بر نهار خوردن و اگر رسیدن آبها آلود مقعد و امعا را از رکوب و جلوس چیزی صلب سوم روغن مالیدن کفایت کند و زرده بیضه بروغن گل لت زده درین اقسام و در سائر این اقسام نفع تمام دارد فائده هرگاه باشد که در خلو ترشی خورده شود و زحیر آرد و تدبیرش شربت نبات است و تخم مرغ نیم برشت مع صمغ عربی و گل ارمنی خورانیدن **فصل ۵** در مقعد

یعنی درد روده و وی در قولنج صحیح و زحیر لازم است و آنجا که درد امعا بدون اینها بود حسب باب
تدارک کنند بدانچه ذکر یافته و بیاید در قولنج و مبحث دیدان و آنچه بعد تشرب ادویه مسهله
پدید آید آب گرم کفایت کند جرعه جرعه بنوشند و روغن گل مالند **فصل ۶** در نفخ و قراقر امعا
و سبب او اگر تناول اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن یا ردی الکیفیة چون گوشت
گاو پیش تناول نمودن علاجش تجوید غذا و تبدیل معتاد است و گلقند و گلاب نافع
و اگر ضعف دیر و امعا باشد نشان او حدوث قراقر است با وجود تناول غذای صالح
معتدل المقدار و علاجش تقلیل طعام و فلافلی و کمونی دادن و اگر مع اسهال بود جوارش
خوزی لنفع تمام دهد **فصل ۷** در قولنج و وی دردیست شدید که در امعا افتد و با او طبع مطلق
قبض شود یا قدری آید اما بدشواری و سبب او اگر بلغم غلیظ بود تناول اغذیه غلیظه و حس
شدید گواهی دهد و دل بهار چیزی ترش و شور خواهد و علاجش آنست که نخستین بشافه
و حقنه طبع نرم کنند و بعده بهر تنقیه تام مسهل نوشانیدن و آنچه با وجود اسهال معده را
قوت دهد و غثیان دفع کند سفرجلی مسهل است و شهریاران فایاره آبزن و کماد و ضماد
قبل از حل طبیعت بکار برند و بعد رفع قبض یک شبانروز غذا ندهند و بهترین غذا درین
شوربای نخود آب است که از گوشت خروس پیر ساخته باشند و کباب و عصفور و گوسفند جوان
نیز مجوز است با توابل حاره و تقلیل آب واجب است و اگر عوض آن گلاب و عرق بادیان
یا ماء العسل اقتصار کنند بهتر است و اگر باد غلیظ بود وجع مسلی و تقدم تلفکه و تغذی بنفاخات
گواهی دهد و قراقر کند و در اکثر وجع منتقل باشد و علاجش همانست که گذشت و درینجا الیه
و تنطیل قبل از حل طبع باک ندارد و روغن شبت مالیدن و کمونی خورانیدن و آنچه منفخ المغلی نفع
دارد دادن و از آرد ماش هندی که بار مشهور است نان ساختن و از یکطرف بر تابه پخته

از طرف خام بر شکم بستن سریع النفع است و مجمه ناری بدستور و نوعی ستّ از ریحی که بسبب
انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضے را پدید آید و نشان او آنست
که دفعةً افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع بشدت نبود و علاجش تنقیه سودا است
و فصد اسلیم نافع بود و تدبیر منفید و اگر ورم بود که در امعا افتد حسب المادّه تنقیه باید کرد و انچه در
ورم معده گفته شد نفع دارد و بالا گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید
و ورم بلغمی در خونا در افتد و در سوداوی حقنه که در وادویه بارد بر و چربی مرغ و روغنها باشد
نفع بسیار دارد و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن و امثال
آن گواهی دهد و علاجش بجا آوردنست بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت غلطانیدن و دو
دست و پای آن برداشته جنبانیدن بنوعیکه مشهورست و عوام بیجا شدن روده را بیجا شدن
ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و قرو افتاده باشد باید که امعا را بجایگاهش
بتدبیر فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش رفع آنست بمزلقات بنهجیکه در
زحیر گذشت و بعده و اگر بواسطه بقای سبب موجبه خوف حدوث بود ثانیا ازاله آن نمایند
تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف امعا تنقیه کفایت کند و این نادر افتد لقلة المادّة
و لطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم
و سپرز و جز آن بمعالجه آن عضو کوشند و نوعیست از قولنج که آنرا ایلاؤس نامند و وی
بدترین اقسام است و تهوع و قی لازم آن و چون محکم شود زبل در قی می برآید علاجش
همانست که گذشت حسب سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد خاصه
اگر خوف ورم بود یا ورم موجود باشد فائده ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد
گوشت هدهد و خراطین خشک و کردم بریان و شاخ گوزن سوخته و این دو از جید در صعب

در ساعت بنشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش از باب قولنج ظاهر است و شربت بنفشه بروغن بادام انفع دارد **فصل ۹** اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند و دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه بکرم سرکه و این دو قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل گردد اما لذع شدن در فم معده و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات است زیرا که محل تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب القرع و قسم سوم است و اینها در قولون و اعور متولد میشوند و خارش و دغدغه مقعد خاصه قسم چهارم است و این در روده مستقیم میشود و اکثر بکودکان می افتد علاج بکشند و بیرون آرند باین وجه که سه روز شیر تازه نوشانند یا پی لقند شیرین ساخته و در روز چهارم این دوا بدهند بشیر آمیخته برنگ کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل هر یک پنج درم ترمس و قسط تلخ هر یک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد بکرمان و اگر مزاج گرم بود زنهار دوای گرم نباید داد و درین حالت این دوا انفع است پوست درخت انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد و اگر خوردن دوا مکروه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل باشد ساق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد آنست که حنا و موم سرشته شافه سازند و بر دارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل چراغ بدارند و کناره مقعد بگشایند و هرچه بر آن آید بگیرند و زیت الناق

در اخراج جمیع اقسام دیدان سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند

باب ۱۷

در امراض مقعد و در وی چند فصل ست

فصل ۱ در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد فزونیها پدید آید پس اگر خون و زردآب ازان برآید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ است چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی تشبیه بنخل بنابر کثرت بیخهای وی است و تمری وجز آن بنابر مشابهت صورت اثمار مذکور و سبب این مرض فساد خون ست بغلظت و باشد که از اخلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش و درد و لذع باسور نشان خون صفراویست و خاره و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ علاج فصد کنند و حسب حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا ولیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور ممتلی و با درد بود و خون ازان نیاید باید که بطبیخ خطمی و شبت تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب پیاز و زهره گاو و عسل طبیخا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید و مرهم سپیده بهر تسکین درد مخصوص است و روغن گل با زرده بیضه مرغ باستور د آنجا که باسور بی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند بشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند بگان حاد و باسور نگهدارند تا بی آسیب باشد و تبخیر مقل و مرو تخم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان مسقط و میبس ست مفرده و مجموعه

فصل ۲ در بواسیر ریحی و وی آنست که در ریح غلیظ مستولی شود و درد آرد و آن ریح گاهی با سفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی

باطراف وباشد که اسهال خون آرد وقراقر لازم این مرض است علاج تنقیه سودا نمایند
وچیزهای بادشکن دهند واین نفع دارد پوست بیخ کبر یک جزو صعتر پارسی نصف جزو شربتی
دو درم ودلک وحمام وسواری اسپ وریاضت سودمند است وفصد باسلیق ورگ اکحل مفید

فصل ۳ در ناصور مقعد وآن قرحه ایست غائر عسر البرء که در سر مقعد افتد بطرف رود مستقیم
وپیوسته زرد آب ازان برآید علاج نخست قرحه را بنیشتر زنند تا زرد آب برآید پس شیاف غرب
بآب بسایند وصبح وشام دو سه قطره بچکانند بر پشت خوابانیده وسرین بالای بالین نهاده
وتا که دوا خشک شود بهمین هیأت بدارند واگر در ناصور فتیله تواند رفت فتیله باد وبه شیاف
غرب آلایند ودر آب صمغ گردانیده بگذارند دران واگر میل را به پنبه پیچیده وبجای فتیله
بعمل آرند بهمان طریق بهتر باشد وهرگاه ناصور در رود نافذ باشد دوا برازین راه
برآید درینوقت متصدی بعلاج نباید شد که خطر دارد **فصل ۴** در ورم مقعد وهی اگر گرم
بود بادرد والتهاب باشد علاجش فصد است یا حجامت قطن وسپیده بیضه مرغ بروغن گل آمیخته
در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده نهادن واگر درد صعب باشد اندکی افیون بیفزایند وبدانند
که قی نفع تمام دارد وملاک امر تعدیل است باشربه واغذیه مناسب وهرگاه ماده روی بجمع
آرد زود بشگافند بی انتظار نضج زیرا که اگر زود نشگافند ماده غائر شود وناصور گردد واگر ورم
سرد بلغمی بود در خارج ورم وفقدان آثار حرارت پیدا باشد وعلاجش قی است ومرهم محلل
نهادن واگر پخته باشد بشگافند واگر صلب بود ملینات محلله چون پیه بط وامثال آن نهند

فصل ۵ در شقاق مقعد وعلاجش همانست که در شقاق لب گذشت واحتراز از آب بسیار سرد
وبسیار ترش لازم است وکذلک شکم را قبض نباید داشت لهذا گفته اند که درین علت شربت صبح
شربت بنفشه بروغن بادام یا لعاب بهدانه آمیخته باید داد واز اغذیه ملینات باید خورانید

فصل ۶ در استرخای شرج و آنرا استرخاء المقعد نیز گویند و نشان وی خروج ثفل و باد
بی اراده و پس اگر سببش برودت و رطوبت باطنی باشد یا خارجی تقدم اسباب گواهی
دهد و ترهل سپید آلود و علاجش تنقیه ماده مرخیه است و تبدیل بدانچه در فالج گذشت
نمودن و اگر تورم مقعد بود گذشت علامت و علاجش و اگر فسخ یا هتک عصبه بود از
ضربه و سقطه یا قطع بواسیر وقوع آن دفعةً و تقدم سبب گواهی دهد و لا علاج له **فصل ۷**
در خروج المقعد و وی اگر از ورم بود تدبیر وی نمایند و این بعسر براید و اندرون رود و حیله
ادخال مقعد متورمه آنست که در طبیخ خطمی و بنفشه بنشانند و بموم روغن چرب سازند و اندر
کنند و اگر استرخای عضله ممسکه بود و این بسهولت براید و اندر شود تدبیرش آنست
که روغن گل خام بر مقعد بمالند و سپیده ارزیز و گلنار و مازو و شب یمانی و سرمه
و پوست انار باریک سازند چون غبار و بر آن پاشند و رفاده گذاشته بعصابه محکم
بربندند **فصل ۸** در قروح المقعد علاج مرهم اسود سائیده نهند و هرچه قوی التجفیف
باشد ذرور سازند و در شدت وجع افیون مالند و اصلاح و دیگر تدبیرها آنست که در
قروح مطلق ضبط یافته **فصل ۹** در حکة المقعد و سبب او اگر تولد دیدان خرد بود علامت
و علاجش گذشت و اگر خلطی بود از اخلاط علاجش تنقیه است حسب اخلاط و حجامت عصعص
در جمیع مفید و سرکه و روغن گل مالیدن بغایت نافع **باب ۱۸** در امراض کلیه یعنی گرده
فصل ۱ در سوء مزاج کلیه و نشان او وجود آفت است در محل آن و دیگر آثار حسب حرارت
و برودت ساذج بود یا مادی همانست که در سوء مزاج جگر گذشت و کذالک علاجش و در
حار کافور نفع تمام دارد اما افراط نشاید که قاطع باه و مولد حصاة است **فصل ۲**
در هزال الکلیه و علامت آن سپیدی بول است و درد در آن و نحافت بدن

وقلت باد و وجع نرم وصلب و در موخر سر لازم بودن علاج قطع سبب کنند پس جهت
فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر بیاید و دواء السنجبینش نافع است
و ادویه مسمنه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه ونشان او درد کمر است خصوص عند الانحناء
و انتصاب و انتقال از پهلو به پهلو وایضا ضعف باه و قلت تقاضای بول و غسالی
بودن آن بعد هضم کبدی و مائی بودن آن قبل وی دلیل آنست علاج اگر سوء مزاج
سبب بود در تبدیل کوشند حسب مزاج واگر هزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند واگر
سستی جرم گرده واتساع مجاری سبب موجب او بود کثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه
بران گواهی دهد علاجش منع سبب است وتقویت کوشیدن وهرچه مقوی کبد است مقوی
گرده است ومعجون لبوب نفع تمام دارد و کذا کباب اغذیه مسمنه **فصل ۴** در ریح الکلیه نشان
او وجع وتمدد حوالی کمر است بی ثقل و بی آثار سنگ و در حالت جوع خفت یابد علاج
زیره وشبت وتخم سداب وبابونه بر گرده ضماد کنند وشربت بزور نوشانیدن واینچه
بادشکن است خوردن و مالیدن نفع دارد و تجوید هضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب
آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب است
و در جامه از طبیخ بابونه وشبت وخطمی وبرگ کرنب آبزن ساختن نافع تر است **فصل ۶**
در ورم الکلیه علامت وعلاج وی حسب ماده همانست که در ورم جگر گذشت و وجع
موضع کمرگاه لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد
واگر در الیسر بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلند تر است
وشدت درد دلیل آنست که گرده ازانجا که نزدیک بغشا وعلائق است ورم گرده
باده گرم واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده

بود و غایت بود و باشد که قولنج آرد و بلاعم گردد که مزمن شود فصد باسلیق نفع تمام دارد
فصل ۷ در قروح الکلیه و نشان او خروج ریم و خون و قشور است در بول و وجود
وجع در گرده و علاجش تعدیل غذا است و فصد از جانب عضو ماؤف کردن و ورید حبل
قوی زنهار نه نهند اما لعین مسک مجوز است و بعد از تعدیل و فصد مدرات دسنار حسب حرارت
و برودت و بعد ازه مامات نوشانند و قرص کاکنج نفع تمام دارد و بنادق البزور سودمند
فصل ۸ در جرب الکلیه و نشان وی وقوع خارش و دغدغه است دران موضع و علاجش
تنقیه است و قی در هفته دو بار لازم داشتن و شربت بنفشه نوشانیدن شیاف ابیض
بروغن بادام در احلیل چکانیدن بنادق البزور خورانیدن فصل ۹ در ذیابیطس و این
مرضیست که آب بمجرد نوشیدن از راه بول بیرون آید و علاجش حسب حرارت و برودت
پوشیده نیست و در حار قرص کافور و قرص طباشیر و قرص ذیابیطس و در بارد شراب دیطوس و معجون
ماسک البول باید داد فصل ۱۰ در حصاة و ریگ که در گرده متولد شود و این مرض اکثر بنوبت اشتداد
میسازند بعد یک ماه و یکسال یا کم و زیاده و علامت وی ثقل و تمدد قطن است و صفره یا حمرة
بول و خروج سنگ دران گاه گاه و غلبه درد نزد امتلای امعا و آنجا که سنگ بود اعراض
بشدت باشد و در ریگ بخفت علاج نخست قی فرمایند و بعده بحد و مسهل مناسب پردازند و
خورانند و عند شدت وجع در آبزن که در وجع کلیه گذشت نشانند و معجون عقرب و معجون
حجر الیهود در تفتت اثر تمام دارد و پرهیز از مغلظات و تجوید هضم لازم شناسند و کذلک
در خلو ریاضت کردن و بحمام معتدل رفتن و جماع کمتر کردن و بر بستر کتان خفتن و آب سرد
و دراثنای طعام و بر نهار و گاه گاه نوشیدن مانع تولد حصات است باب ۱۹ در امراض
مثانه فصل ۱ در ورم مثانه و وی اگر حار بود وجع در عانه بشدت بود و وجع النخس

دو الانتفاخ و تپ گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق است در ابتدا و بعد سه روز رگ مابض زدن و طبیخ مبارک دادن با آب عنب الثعلب و در ابتدا از نهار و بدرات قویه ندهند و روادعات صرف قطعاً ضماد ننمایند خصوص در دموی و هرگاه ماده رو بجمع آرد در نضج و انفجار و تنقیه مده و اندمال کوشند چنانچه قاعدهٔ اورام اعضای باطنیه است و اگر بار و بو دار صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سودا است توان دانست که سوداوی یا بلغمی علاج در بلغمی قی و حقنه حاد و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات حار مع ماء العسل و خیار شنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آب تخم در نوشانند و از تخم خیارین و هلیون و انیسون و پرسیاوشان و فلوس خیار شنبر جلاب سازند و در روغن بادام آمیزند و بدهند و قطعاً ورا در مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور زمی در ورم فصد صافن یا باسلیق نافعست **فصل ۳ در قروح مثانه** و نشان او خروج قشور در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند و آنجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیهٔ قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع النفع است و در مجری بول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۴ در جرب مثانه** و نشان او ظهور وجع و خارش است درین محل و حرقت و نتن بول الدم و گاه بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا تعدیل اسرع البرء است بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی تر است و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در مجری اول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند شاید انفع باشد و بهترین غذا آش جو و با نچه و امراق چرب بی نمک است و شیر برنج با شکر نیز مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب بول الدم
یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف است و باشد که لرزه افتد
در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند
و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور خورانیدن و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافع است
و هرگاه بدین تدبیر نگذارد چیزیکه قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود
سیاه و سداب نوشانیدن و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن
اثر تمام دارد و آنجا که هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بسبیل
حصاة بیرون آرند عنق مثانه را شق کرده غذا درین مرض آب مرغ با نخود سیاه و دارچینی
پخته سازند فصل ۵ در وجع مثانه وی یا از ورم افتد یا از قرحه یا از جرب و این هر سه
گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا از سوء مزاج افتد یا از دفع
کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو درینجا مذکور میشود بدو قسم قسم اول آنکه از
سوء مزاج افتد وی اگر حار بود تشنگی و حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی
دهد و علاجش تبرید است اکلاً و طلاءً و نبادق البزور بارد سریع الاثر است و اگر بارد
بود سپیدی بول و تقدم مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از هبوط ریاح
بارد نیز پدید می آید و علاجش تسخین غذا و دواست و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر
بدهد قسم دوم در وجع مثانه که بر سبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست
در روز بحران و بول به در رو بر آمدن و علاجش اعانت بر ادرار است فصل ۶
در خلع مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حجرهٔ خروس سوخته با آب

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه جسته و متمدد شود حبس بول پیدا آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پیدا آید بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر مثانه با خلع جمع آید اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعد از آن به خلع متوجه باید شد **فصل ۷ در انتفاخ مثانه** و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد است در مثانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبة است علاج چند روز ماء الاصول جار دهند فقط یا اندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بر سبیل دوام خورند روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم کوبند و لقند دهند و آب زن در آرند و آنجا که با رطوبت بود قی متواتر و تریاق مثرودیطوس و انجیر نفع کلی دارد **فصل ۸ در حصاة المثانة** و نشان سنگ مثانه خارش قضیب است و بعد بول اندک زمان باز تقاضای بول شدن و غالبه العوذ او تواتر قضیب یکبارگی پیدا آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس با عسر بول و درد مثانه هیچ نمیباشد و بیچاگرد و قتیکه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده به مثانه فرود آید و هرگاه درد در گرده و بیغوله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده به مثانه فرود آید علاج آنچه در حصاة الکلیه گذشت بکار برند و انواع به هرچه قوی تر بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خساک و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرور افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز بشق شکافتن و نوره شق مجوز نیست و جهت امکان ارتکاب این نتوان کرد لان فیه خطر اعظیما هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و عسر بول و درد آرد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او بردارند و آب گرم بر عانه ریزند

واز اسفل تا اعلیٰ بمالند که بدین تدبیر البته سنگ از انجا بر می آید و در جوف مثانه می افتد و بول کشاده میگردد و حجر الیهود احلیل مجرب است فصل ۹ در حرقت بول و سبب سوزش اگر جرب گرده یا مثانه یا لذع مده که از قرحهٔ اینها آید باشد تدبیر جرب و قرحه کوشند و اگر قرحه مجری قضیب باشد تدبیر وی می آید جدا و اگر گرمی جگر و غلبهٔ صفرا بود و نشان حرارت جگر و غلبهٔ صفرا گواهی دهد علاجش تبرید ست بدانچه در سوء مزاج جگر گذشت و اگر تعدیل کفایت نکند بسبب کثرت ماده تنقیه باید کرد و شیاف ابیض با شیر عورت حل کرده یا روغن گل یا بادام آمیخته در احلیل چکانند و قضیب در لعاب اسبغول بدارند و اگر خراشیده شدن رطوبت که در مجری بول ملصق است باشد تقدم شرب مدرات حاره و کثرت جماع و مانند آن از امور محلله گواهی دهد و علاجش بعد قطع سبب شیاف ابیض بشیر زنان در احلیل چکانیدن و دیگر العبه و مغریات استعمال نمودنست شرباً و قطوراً فصل ۱۰ در احتباس بول و وی اگر بنوعی باشد که اصلا چیزی از بول بر نیاید اسر خوانند بالف و الاعسر نامند بعین و سببش اگر ورم گرده یا مثانه یا حصاة اینها یا جمود خون یا مده در مثانه یا ریح مثانه باشد گفته شده اند و اگر بر آمدن گوشت زاید بود در مجری بول و فقدان آثار دیگر امراض گواهی دهد علاج ندارد لیکن بهر نفع ما آبزن میکند از طبیخ مرخیات و این مودی باسر نمیگردد و اگر استرخای عضله بود که حاصر است مر عنق مثانه را نشانش آنست که چون بر مثانه غمز کنند بول باسانی بر آید با دیرار علاجش تسخین ست شرباً و طلاءً و روغنها که در فلج است مالیدن و اگر انسداد خلط لزج بود در مجری که میان مثانه و قضیب است نشانش ثقل عانه است و تقدم تناول مغلظات و مغرا از آثار دیگر آفات علاج مدرات قویه نوشانند و فوراً بعد خروج از آبزن روغن خساک و عقرب در احلیل چکانند و اگر افنای رطوبت مغری مجری بول

از ورود خلط حاد باشد نشانش وجود آثار حرارت است و این نیز با سرعت انجامد و علاجش
ترطیب است و تبرید و تغذیه و اگر موت قوت دافعه مثانه بود نشان وی آن است که زمانی طویل
شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند بتکلیف سببی و شغلی و بعده حبس شود و علاجش در آبزن
نشستن است و بهدران مثانه را بدست منغمر ساختن تا بول بعسر بیرون آید و بهر احیای دافعه
روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند و طریقش
معروف است و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول افتد و از آنکه مرور بول اذیت میدهد
طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی وجود آثار قروح و بثور است و علاجش از مبحث
قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم است
یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای مثانه اگر ورم است بتدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا
تهلهل بود فصد باسلیق نمایند و روغن گل مالش نمایند و اگر قبض و یبوست بود که در
مجاری بول افتد از حرارت شدید نشان وی وجود آثار حرارت است و بمرطبات نفع یافتن
و عدم خروج بول اگر اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش
ترطیب و تبرید است و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها
در باطنها نشان وی وجود آثار تشنج است و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه بادرار بحالت
استرخا و علاجش ازاله تشنج است بدانچه گذشت و اگر ارتفاع خصیه بود بتدبیری که خواهد آمد
متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع گراید فقدان حس از عدم
احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش روغن زعفران یا بلسان چکانیدن است در احلیل و
چیزهای خوشبو ضماد کردن و ماء الاصول بروغن بید انجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن
و اگر امتلا باشد قی مقدم دارند و اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور

یا آفت عضو مجاور بود تدبیر آن عضو باید کرد و اگر زوال فقرا که محاذی شانه است
بود بر د فقار کوشند و در سلس البول این رأ شرح ما بگویم فصل ۱۱ در تقطیر البول و اسباب
از جهت احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد فصل ۱۲ در سلس البول
برآمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای شانه بود یا سوء مزاج گرم که بر مثانه افتد یا
ورم که در اعضاء مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از جهت احتباس جویند و اگر شرب مدرات
چون شراب خربزه و مانند آن بود ترک سبب نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود
بعد ضربه و سقطه عارض شود پس زوال اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا تنفیس
زفت و اگر بخارج است رد او نمایند بدست و آنچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد فصل ۱۳
در بول الفراش یعنی در خواب بول کردن و این بیشتر با طفال افتد و علاجش تسخین است
و بازاله استرخاء عضله کوشیدن بدانچه در حبس بول گذشت و بهترین حیل آنست که
از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و بشب آب و طعام ندهند و این دوا باید داد زیره کندر
حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتی دو درم فصل ۱۴
در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق رگ گرده بود نشان خروج خون صاف است
بی درد و بی امتزاج ریم پس آنچه اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید
از انشقاق رگ است و علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم
دادن و حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند
و مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت عناب
بنقوع کشنیز حابس و مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون جدا
نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است مائل بسپیدی

و خلاطت باشد و اگر ضعف در جگر است مایل بسرخی و رقت باشد و علاجش تقویت جگر
و گرده است و اگر تاکل رگهای اعضای بول بود نشان قروح پیدا باشد و تدبیر وی
گذشت و قرص کاکنج النفع است باب ۲۰ در امراض که بمردان مخصوص است و وی
مشتمل بر چند فصل است فصل ا در نقصان باه و استکمال این عمل موقوف بر صحت
اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی
جماع ضعیف بود دوم آنکه آلت سترخی گردد قسم اول در ضعف شهوت و اسباب ضعف
انواع است یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که
ماده شهوت است کم شود و نشان وی ضعف قوت است و تقدم جوع و علاجش تقویت
باغذیه لذیذه و ادویه مقویه و بلهو و لعب و غنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول اغذیه
بد فور و نشان وی قلت خروج منی و نزارت اوست و موجبش وقوع سوء مزاج است
و آلات منی و تضرر از مماثل و انتفاع از ضد دلیلی قویست بر نوعیت سوء مزاج و علاجش
تبدیل است سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در ذات وی نماند اگرچه متولد میشود
و کثیر بود و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید و ابخره از وی نه برآید شهوت پدید نیاید
و نشان وی آنست که منی کثیر برآید و غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای نعوظ ضعیف
باشد و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاجش تسخین است باستعمال زرعونی و لبوب
و معجون بزور و مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و مودی بضعف
باه شود و علاجش بتکلف خود را مایل کردنست بدین کار و نظر و تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویه مبهیه مفید و عاقرقرحا بروغن مغز پنبه دانه طلا کردن بر عانه و
انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور وهمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعوله

یا کراهیت او یا تهم آنکه ویرا بسته اند و بدان سبب شهوت زائل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیراکه این سبب از سائر موثرات قوی تر است و علاجش دفع آن خیال و وهم
بهر وجه که ممکن شود و شفاء ... زدل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده آفته و ضعفی افتد و علاجش
اصلاح آن عضو است ... ورم در استرخای آلت و سببش اگر ضعف بدن یا ترک
جماع زمانی طویل باشد تدبیرش ... اول گذشت و تنطیل بآب گرم و بعد و تمریخ شبیرش
و عقب آن تضمید بزفت و زفت ... زم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود در اصل
بدن بنگرند که از برودت ست یا حرارت ... ست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از
قوت بدن و سلامتی اعضا و انتفاع از چیزها ... یافتن ظاهر است و اگر وقوع
جنسی از فالج بود یا عصاب از انصباب بلغم در ... یا از ملاقات آب سرد و برف
نشان وی تقدم سبب است و رقت منی و سهولت ... انتشار و علاجش آنچه
در فالج گذشت و حقنه و حمول و مسوح سخنه را در پنجا از تمام ... اگر که آلت او درین علت
بر سیدن آب سرد متقلص و مجتمع نگردد علاج پذیر نباشد ... به تنطیم
قضیب مخصوص اند ذکر کنیم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا که
و مانند آن بمالند و بالای آن زفت طلا سازند و این عمل مکرر روغن مورد
و اگر بآب کرفس مکرر شویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروغن گوسپند مکرر
قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلوی خشک در روغن سوسن بسر
نمایند همین عمل کند **فصل ۳** در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
برودت رطوبت فشان او کثرت بیاض و رقت منی ست و فقدان آثار حرارت
و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و قی نفع اتم ندارد و معجون خبث الحدید

وشراب نخوتش نافع واگر شهد انبرا نجوشانیده بعسل آمیزند و بدہند بغایت سود دہد واگر کثرت منی و غلبہ خون بود نشان او اعتدال قوام و کثرت منی ست و قوت آلت و علاجش فصد است وجماع و تقلیل غذا و حموضات و ہرچہ مقلل منی و خون بود باید داد واگر حدت منی بود نشان او رقت و صفرت و حرقت منی ست و علاجش تبرید است و تخم کاہو بغایت سود مند و اگر ضعف اعضا بود خاصۃً رؤسا و نشان او آنست کہ با ضعف باہ بود دو عضو گواہی دہد و علاجش تقویت آن عضو است **فصل ۳** در کثرت شہوت و سببش اگر کثرت خون و منی بود خوبی بدن بر آن گواہی دہد و این را علاج نشاید کرد کہ ضرر دارد اما اگر ضرور افتد بفصد و اسہال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی ست و غسل بآب سرد نافع تر و اگر کثرت باہ منی بود فقط مع ضعف و قلت خون نشان او کثرت منی و رقت و بیاض است و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم فنجنکشت دادن ست و جوارش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی بود مع ضعف اعضای رئیس نشان وی ظہور ضعف است در عضو رئیس مع قوت اعضای منویہ و علاجش تخدیر اعضای منی ست و تقویت ضعف و اگر ظہور بثور یا قروح یا حکہ بود در اوعیہ و مجاری منی نشان او غلبۂ شہوت است از جماع و انزال بلذت تمام و بسرعت و آنجا کہ بثور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح نمایان و علاج قروح مثانہ تدبیر آنست از فصد و اسہال و غیر آن و اگر کثرت تولد نفخ بود در بدن چنانچہ در اصحاب مراقیا می شود نشان وی شدت نعوظ است و تقدم چیزہای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دہند و اگر رطوبت زیادہ باشد مجففات و محللات باو دہند و اگر سودا افزون باشد باسلیق زنند و مسہلات سودا دہند **فصل ۴** در ورم منی و مذی و ودی و سببش

اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا استرخای اوعیهٔ منی بود تدبیرش در سرعت انزال گذشت واگر تشنج عضلهٔ اوعیهٔ منی بود نشان آن خروج منی ست با نعوظ و سرعت و تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه است و بعلاج تشنج کوشیدن و اگر ضعف گرده بود که شحم او بگدازد و برآید و نشان وی آنست که بعد جماع چون بول کند چیزے سپید غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود و علاج ضعف گرده گذشت و این قسم را بر سبیل مجاز در سیلان منی شمرده اند و الا فی الحقیقه سیلان شحم گرده است نه منی و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود که نفس را خواهشمند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب است پس اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند **انتباه** سیلان منی بزنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از استرخاے فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آبزن قابض نشستن است دوائیکه همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم فنجنگشت و بیخ سوسن هر یک دو درم گلنار و برگ گل هر یک یک و نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند دیگر که مذی و ودی را سود دهد شهدانج بریان کرده بعسل امیزند و بدهند **فصل ۵** در منی الدم و سبب او ضعف خصیه و گرده است و علاجش خصیتین در روغن مصطگی نهادن است اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در کثرت احتلام و علامت و علاجش همانست که در درد منی گذشت و قطعهٔ اسرب بر پشت بستن بمواسطهٔ محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبهٔ خون بود تنقیهٔ وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزهای بادشکن بکار برند اکلا و طلاء و روغن سداب بمالند بر عانه و پشت **فصل ۹**

در عذیطه و این مرضیست که وقت انزال غائط بی اختیار برآید و سببش ضعف اعضای
رئیسه است و کثرت رطوبت و علاجش تقویت است و شافه از اقاقیا و زاماک و گلنار و صمغ
و کندر ساخته برداشتن خاصتهً وقت جماع و بروغن ناردین متعدد چرب کردن و عند المباشرت
باید که شکم خالی باشد فصل ۹ در ابنه و آنرا علت المشائخ نیز گویند و این مرضی است
که در امعاء مستقیم حکه پیدا آید و جماع کنانیدن خواهد و علاجش اگر ماده است تنقیه نمایند
واگر از غلبه مزاج انوثیت است بضرب استنهانت فصل ۱۰ در اورام انثیین و سببش اگر خون
بود عظم ورم و ثقل و حرارت گواهی دهد و اگر صفرا بود شدت حرارت علاج بعد فصد و حجامت
پشت و ساق روادعات طلا کنند در ابتدا و بعده روادع و محلل و بعده محلل صرف
چنانچه در باب اورام مضبوط است و اگر بلغم بود برخاوت و بیاض بود و علاجش قی است
و منضج و مسهل بلغم دادن و آرد باقلا و نخود با عسل ضماد کردن و اگر سودا بود با صلابت و کمو
باشد علاج او و به بابونه ضماد نمایند و بعده منضج و مسهل سودا دهند و اگر ریح بود و عضو منتفخ باشد
و آثار ماده دیگر مفقود و علاجش تکمید است و کمونی خوردن و اگر کفایت نکند بقی و مسهل
پردازند اما قی در امراض سفلی نافع تر است و بخط فائده ورم که در کیس خصیه فقط بود
اعراض خفت میباشد و محسوس میبود و آنچه در بیضه میباشد شدت اعراض و تپ
و عطش پیدا بود فصل ۱۱ در تعظیم الانثیین یعنی بزرگ شدن خصیتین و این از قبیل سمن
نه ورم علاج بیخ و شوکران و تفاح و جلد خشخاش و حکاکه حجر المسن باب کشنیز ضماد نمایند
و اگر گل ارمنی و سرکه بیفزایند بهتر باشد و این را اگر بر پستان نهند بزرگ شدن ندهد
و تقلیل غذا اشرط است فصل ۱۲ در عاقونا و این مرضی ست که در قضیب
یا فم رحم اختلاج افتد و علاجش تنقیه و تلطیف خونست و بعد تنقیه عام زلو بر قضیب

مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و احساء خار مغیلان مفید فصل ۱۳ در وجع الانثیین
و سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین ادهان گرم کافی است
و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها گفته شد شرباً و طلاءً و اگر ضربه یا سقطه
یا صدمه بود فصد لازم است و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع فصل ۱۴
در تصغر الخصیه و سببش برودت است که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارخاء
و تسخین است فصل ۱۵ در ارتفاع الخصیه و این گاه باشد که تمامه بسوی مراق بر رود
و در ظاهر هیچ نماید و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور در حرکات پدید آید اما در ارتفاع
اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست باکه گاه درد هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد
علاجش استحمام است و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و آبزن محجمه بزرگ
بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرود آرد فائده گاه باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر
هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه فصل ۱۶ در دوالی الصفن
و وی آنست که رگهای کیس خصیه برآمده شوند چنانچه در پای مردم می افتد و علاجش همانست
که در دوالی پای بیاید و صلابت اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت
زائل شود فصل ۱۷ در استرخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج مازو و آس
و گل سرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل فصل ۱۸ در قروح قضیب
و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و نو پیدا علاجش مرداسنگ
و توتیا کنند ذروراً و مرهماً و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد
علاجش باین مرهم کنند دم الاخوین مر هر یک دو مثقال صبر مرداسنگ انزروت
هر یک دو درم بروغن گل مرهم سازند فائده قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و درد موضع

یا فرو تر از آن پاره شود و مراق سالم باشد پس آنچه تحت صفاق است از صفاق بالا تر
آید و مراق را از انجا ابتر نماید و همچنان گاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد
و در انجا نتو پیدا آید و فتق البطن والاربیه بیشتر زنان را شود و علاجش ربط آن محل است
بر فائر تقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قیل گفتیم و بدانند که این مرض به نشود
و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهد **فائده** در ابتدای قیل و فتق داغ دادن بسیخ
گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند و همچنان رگ سطبر که در بیخ بر انگشت است از دست
مخالف علت داغ دادن **فصل ۲** در نتو ناف و وی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب
رد ادت قطع ناف یا آسیبی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند بر بطر فائد و جز آن اما چون
مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد. از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع
رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای زقی میشود یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود یا از رویدن
گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون آنجا نشان
فتق برگشتن فرو نیست عند الغمز با قراقر یا بی قراقر و نشان رطوبت ثقالت و نشان
باد لین لمس و ازدیاد و نقصان متواتر باد انگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت
و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمود نست علاج آنچه از فتق
باشد گذشت تدبیرش و آنچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای زقی و طبلی
گیرند و آنچه از رویدن گوشت باشد تعرض نکنند و آنچه از اجتماع خون باشد
زلو بران چسپانند و ادویه قابض که دهن رگها به بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند
تا باز بر نیاید **باب ۲۲** در امراض که مخصوص بزنانست **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن
و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خونست و دلیل برودت رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی فرج است و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت است از رحم و تخمین کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند وانچه مادی بود از لون رطوبت سائله بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل است و اگر افراط لاغری بود علاجش تسمین است و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار و اگر ورم رحم یا بواسیر یا قرحه یا صلابت رحم بود علاجش دفع سبب است و هر یک ازین در محل خود ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه است و ظهور باد از فرج وقت جماع با واز و علاجش کسر باد است و حمول تریاق نهادن و روغن بید انجیر بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و گوشت طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول و مانند آن هرچه مسدود فم او شود علاجش ازاله سبب است چنانچه باید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود از مقابل فرج که بدان سبب منی داخل نشود و نشان وی درد رحم است وقت جماع و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون لسرعت برخاستن زن بعد از انزال و حرکت عنیف و مانند آن که موجب انزلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب است فائده گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درین صورت علاج مرد باید کرد فساد مزاج منی وی در باب فتیه وی حقیقت عضو مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا زن قابل تولد نبود و بالخاصیة بمشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی همین است که این را علاج نیست بالجمله امتحان عقر حقیقی که از مرد است یا از زن آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هر کدام که بر آب ماند و نشین نشود عقر از صاحبش باشد بیان ادویه که بالخاصیة یاری میدهد بر احتبال

براده دندان فیل یک مثقال بخورانند دیگر بول محیل وقت جماع یا قبل از ان نوشانند دیگر
پنیرمایها خصوص پنیر مایۂ خرگوش فرزجه فرمایند متصل بپاک شدن حیض که وعنقریب مجامعت
نمایند **فصل ۳** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه
یا بدنیه و علاجش منع سبب کافیست و تفصیل اسبابش درعقر جویند که این هر دو متحد الاسباب
در اکثر **فصل ۴** در عسر ولادت تدبیر وی حسب تقاضای هوا و حال پوشیده نیست و دلیل
صواب در حق حبالی خاصة آنانکه ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر
شروع کنند بقدر هضم و قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بر وی ریزند
و در آبزن نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله
و پیش ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر و ترشیها
احتراز کند و بر در دو صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید ذکر ادویه که با تحلیت
عسر ولادت را یسیر سازد سنگ مقناطیس قطعۂ کلان در دست چپ دهند دیگر لبسد بر زانوی
راست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت یا جند بیدستر آمیزند و بدهند زود اثر کند اما اگر
حرارت نباشد توان داد دیگر پوست خیار شنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و بشربت بنفشه
یا نخود آب آمیزند و بخورانند مجرب است و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت
وضع که قطعاً مجوز نیست **فصل ۵** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین
آنست که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند علاجش مبادرت در
اخراج است باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس یا پودینه هر یک
دو درم بجوشانند و با دو مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند و شمانیدن کندش و شونیز و جزآن

چون علقه آهن گیرد وبن وبینی آنرا بگیرند تا قوت علقه درون افتد و مرده بدر آید و اگر پوست باز و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند دود آن برحم رسانند زنده برآرد و اگر هیچ حیله بر نیاید قطع جنین باید کرد قوابل که باین کار مخصوص اند مید انند طریق آنرا فصل ۵ در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث جوینده بیان ادویه که در رحم راکه بعضی زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر شیر خر نیم گرم کنند و آبدست نمایند دیگر سم استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند دیگر طبیخ خبازی نوشانند و برحم رسانند دیگر اگر هیچ دواسود ندهد توان داد پوست خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدری از آن بنوشانند اشتباه گاه باشد که باسقاط حاجت می افتد و تا ضرورت نبود ارتکاب این نشاید خصوص بعد ظهور حیات و تدبیر اسقاط اینست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند و اگر این را بقطران یا با آب حنظل یا بطبیخ او یا بزهره گاو آلوده باشند قوی تر باشد دیگر انگره دیگر سداب خشک شده درم مرکی درم بکوبند و بطبیخ ابهل دهند صبح و شام این یک شربت است و غذا نخود آب باشد دیگر تریاق اربعه مجرب است و هرچه در اخراج مشیمه و جنین میت است نافع و هنگام اسقاط نخست استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب ماء الاصول لازم است بعده مسقطات بکار بستن پس از اسقاط سقل و خردل تبخیر کنند برحم تا خون سائل شود و غلیظ نگردد فائده هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش اینست که بعد از جماع زن را جهیدن فرمایند هفت بار یا نه بار و فوراً برخیزانند بعد انزال عطسه آورند و تقضیب بروغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلعز اید دیگر فلفل بعد جماع برداشتن دیگر سرگین موش باشیاف فرزجه ساختن دیگر تمام عمر مانع آید سرگین فیل خشک کنند و باشند بخور انند زن را فصل ۶ در رجا و این مرضی است مشابه بحمل و فرق درین و در حمل از آنجا و هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست بر زنان

در رطوبت ومنی آنست که رطوبت با عفونت باشد ومنی سپید تر و با قوام تر از نسبت رطوبت
بود وعلاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت فصل ۱۷ در احتباس طمث یعنی
بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی نحافت بدن است وجز آن از لوازم
وی علاجش افزودن خونست با غذیه مقویه واگر غلظت خون بود بسبب برودت یا غلبات
خلط غلیظ تقدم اسباب ووجود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است
واستعمال ملطفات شرباً وبخوراً واگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن
حرارت است یا برودت یا یبوست وحسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقر گفته شد
واگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد ولیکن جهت امن از آفات
کثرت فصد وریاضت وتقلیل غذا لازم است واگر رتق بود ذکر رتق می آید واگر فربهی
مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل است واگر انحراف رحم بود تدبیر میلان
وی نمایند فصل ۱۸ در رتق و وی آنست که چیزی زائد در فم فرج یا مابین فرج
وفم رحم ویا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب است وثانی مانع دخول تام وثالث
مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را وعلاجش دستکاری است فصل ۱۹
در نتور رحم یعنی بر وزر رحم ونشان خروجش آنست که در عانه وقطن ومقعد درد عظیم پدید آید
وکزاز ورعشه افتد ودر فرج جسمی نرم محسوس شود وعلاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند
بحقنه وتنقیه مثانه بمدرات بعده روغن زیبق یا گل بگیرند وقدری روغن خلوق وقدری
غالیه دران آمیزند ونیم گرم در رحم چکانند وبران بمالند پس بر پشت خوابانند ورانها
بردارند بنوعیکه گشاده باشند وبهم نپیوندند ودایه را فرمایند تا از صوفی گرد ساخته
در طبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند تر کرده ودر سحیق اقاقیا وسک

ورانکات آلا نہید و بوساطت آن رحم را بردارند پس آن کرویه همانجا بدارند و بر فاند دیگر فرج را محشو سازند و بعصابه بر بندند نوعی که الیق بود و پس بر عانه و نواحی فرج قابضات ضماد نمایند و بکرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و بمکند و تا سه روز باید که برهمین هیأت بمانند و از هرچه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته عطریات بو نهند و هر روز سه دم برخیزد و آن کرویه دور کرده تجدید نمایند و مربوط العصابه مشی کنند برفق تا خاطر جمع شود

فصل ۳ در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی بمس اصابع معلوم میشود قوابل را و ایضاً وجع در وقت جماع لازم آنست و باشد که زحیر آرد و بول و غائط حبس کند علاج اگر سببش امتلا و امتداد رگها بود و از خون فصد صافن کنند از محاذی شق مائل و اگر تقبض بود و از اصابت برد در آبزن مرطب نشانند و روغن بابونه و شبت مالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم حقنه نمایند با ایارجات و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت نرسد

فصل ۴ در اورام رحم و سببش اگر ماده حار بود نشان وی تپ حار است و تواتر نبض و نفس و فساد ذهن و دماغ و ظهور وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا موخرش و در خاصرتین اگر بهر دو جانب بود و علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند و بشگافد در تنقیه قرحه رحم کوشند و اگر بلغم بود وجع نواحی عانه مع الثقل پیدا بود و علاجش قی است و آنچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سودا بود نشان وی ظهور صلابت است و بیان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سودا است بفصد و اسهال و استعمال مراهم و شحوم و ادهان زوفا و حمول آن و طبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن شبا روزی دو بار

فصل ۵ در دبیله رحم ورم حار پخته شود و سر کشند و بیله نامند علاج اگر در فم بود و بشگافند تا ریم بر آید و اگر در قعر بود و در رأت

نوشانند و اسطوخودوس و مرزنجوش ضماد نمایند و به همین تدبیر ها لازم باشند و اگر در پرکشت انجیر و خردل
جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم فرمایند و جرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و بعد
انفجار به تنقیه رحم و اندمال کوشند چنانچه گذشت فصل ۲۳ در سرطان رحم و این اکثر عقب
ورم گرم رحم افتد و نشان او صلابت و حرارت و ضربان است و درد تا حجاب سینه بر آمدن و پشت پای
متورم شدن و هر چند ورم مذکور دوا پذیر نیست لیکن جهت آنکه قوت نگیرد به اصلاح همی کوشند
باستعمال مراهم و روغنها و فرزجه و جز آن و مرهم رسل خاصیت عجیب دارد و جهت تنقیه سودا
گاه گاه فصد و اسهال لازم است و اعانت بر ترطیب واجب فصل ۲۴ در اختناق رحم
و این مرض مشابه است بصرع و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید و اضطراب نمی افتد اما
بیهوشی مفرط میباشد که هرگز چیزی نمیشنود و علاج در حالت مرض تدبیر است که در غشی و صرع
گذشت الا آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه کوکرد و مثل آن [illegible] سوزند و عطریات در
رحم مالند و دغدغه کنند و اگر جماع ممکن باشد خاصة اگر عدم جماع و ترک منی باعث
بوده باشد نفع تمام دهد و آنجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت
حسب حاجت تنقیه و تقویت توان کرد فصل ۲۵ در اجتماع آب در رحم و نشان او و [illegible]
و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم بالا آید علاجش تنقیه است
و مدرات دادن و آنچه از بهر استسقا و سیلان رحم گفته شد بکار بستن و جوع و ریاضت نفع
دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر دارد فصل ۲۶ در نفخه رحم و نشان او انتفاخ
عانه است مع الوجع و از زدن دست چون آواز طبل بر آمدن لهذا بعضی در تعریفش گفته اند که
شبیه باستسقاء طبلی علاج تنقیه بدن و کسر ریاح نمایند مثل حقنها و [illegible] و ضماد
و کمیدها و آبزنها و هرچه در طبل است درینجا بکار آید فائده و تحلیله واهند و عاقرقرحا

بزنان نیز ظاهر میشود و تدبیرش همانست که در مردان گفته شد باب ۳۴ در امراض ظهر

و اطراف یعنی انچه به پشت و دست و پای تعلق دارد فصل ۱ در حدبه و آن زوال فقار است

بقدام یا خلف یا یمین یا یسار باشد آنرا که بقدام بود حدبة المقدم و تقصع نامند و آنرا که

یمین یا یسار باشد التواخوانند اما حدبة الموخر نامی علیحده ندارد و حدبه حقیقی همین است

و اسباب حدبه مطلقاً پنج است یکی ورم عضله نواحی فقار دوم ریح غلیظ که زیر فقار

بند شود سوم رطوبت مائی که در جرم رباط فقار نافذ شده ارخا نماید چهارم تشنج

رباطات مذکور پنجم سقطه و ضربه اما انچه سببش باد غلیظ باشد مسمی است بریاح الافرسه بالجمله

علامت ورمی تقدم وجع صلب است مع حمی حاده و علامت باد شدت و جست بی تپ

و علامت رطوبت سپیدی پوست و تقدم تدابیر مرطب و علامت سقطه و ضربه ظاهر است

علاج در ورمی فصد و تلیین کنند و حسب حاجت اضمده استعمال نمایند و همه انچه تدبیر ورم

بعمل آرند و در ریحی انچه بریح الکابه گفته شد بکار برند و در رطوبی نیز همان کنند که بریحی و در تشنج

انچه در مبحث تشنج مطلق گذشت و در ضربی و سقطی مهره را بجا آرند و اگر فرو رفته باشد بجذب

فقار بوضع محاجم نار و غیره یا بوضع زفت و مقل با قاری عاقرقرحا سرشته و اگر بیرون

باشد بر آن بید و هر چون که بود بعد رد او دیه قابضه ضماد نمایند جهت محافظت

فصل ۲ در وجع ظهر یعنی درد پشت و سببش اگر وقوع سوء مزاج سازج بود در پشت

نشان او احساس سردیست و درد بی ثقل و انتفاع از سخونت علاجش تسخین است

اکلاً و ضماداً و اگر تولد بلغم بود در ان یا انصباب وی بر ان نشان او وجع مع ثقل است پس

تقدم تناول چیزهاے بلغم افزا بر تولد بلغم گواهی دهد و حدوث آن عقب غضب و تعب

و جز آن که تحریک ماده نماید بر انصباب شاهد باشد و علاجش تنقیه است و استعمال

انفع اما دراینجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات دراکثر کفایت کند بے تنقیه واگر مداخل ریح بود در ظهر نشانش همانست که در انتصاب رفت الاثقل که درین نباشد یا کمتر باشد اما در اکثر در و ثقل بود علاجش نیز همانست زیرا که اصل این باد بلغم است واگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع است و تدهین پشت بروغن گل و سورنجان و اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را واگر ضعف کلیه بود علامت و علاج آن گذشت واگر امتلای رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که از ابتدای فقرهٔ پشت تا عطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست و تبرید شربا و طلاء و اگر بمشارکت رحم بود چنانچه بعض زنان را وقت آمدن حیض میشود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض است و تدهین پشت بروغن گل **فصل ۴۳** در وجع خاصره و اسباب و علامت و علاجش از وجع ظهر جوید **فصل ۴۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه عام است که این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک نامند و آنچه از ورک خیزد و بر پای فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و آن بیشتر در ابهام پای شود اما آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل است مسمی است و چونکه سائر اقسامش در اسباب و علاج متحد اند تدبیر کلی نوشته می آید و بعضی امور که مخصوص اند باسبابی اشاره بدان کرده خواهد شد انشاء الله سبب وی اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که بتدریج حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن گواهی دهد علاجش تعدیل است شربا و طلاء اما سوء مزاج رطب سبب وجع نمیشود و اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو است و تمدد و ضربان علاجش فصد است از طرف مخالف اگر علامت درد

از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضاً اگر علت در ید باشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد

باسلیق و هر چون که باشد خون وافر گیرند لعاد و حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربهٔ معتدله دهند

و در ابتدا و تزاید روادعات طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز مفید باشد

و قریب بانتها مرخیات ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتها محللات چون اکلیل

و بابونه بکار برند ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا در وی آثار صفرا نیز

پیدا بود چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصد است و تلیین اما درینجا باخراج

خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بارد نفع تمام دارد و تضمید محللات اصلا

درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست اما بسیار ترش نباید و اگر صفرا بود آثار صفرا

صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل است و قی نفع تمام دارد و بفصد حاجت نیست

و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادر است که پدید آید و اگر بلغم بود نشان وی

کثرت ثقل است و دیگر آثار برودت و علاجش قی است و اگر کنایت کند بمنضج و مسهل

پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حار دهند و درینجا هیچگاه روادع صرف

و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او کمودت لون است و قلت وجع

و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصد است و تنقیهٔ سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید

مراهم ملینه **فائده** چون فصد کنند رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر

بگیرند و اگر سرخ و صاف آید فوراً بند کنند و به تلطیف مادّه کوشش نمایند و بفصد پردازند

و اگر ریح بود نشان او انتقال درد و شدت تمدد است و علاجش گلقند و گلاب و عرق

بادیان و شربت بزوری دادن است و روغن گل مالیدن و به تنقیهٔ بلغم و تجدید هضم متوجه

بودن و نوعیست از ریح که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد میسازد

مسمی است بریح الشوکه و تدبیرش اخراج خون و تنقیهٔ صفرا است **تنبیه** وجع المفاصل
که از مواد مرکب افتد علاجش نیز مرکب باید کرد و بدانند که سورنجان در جمیع اقسام نافع است
اکلاً و طلاءً خصوص در بلغمی لیکن باید که چون بخورند زیره و زنجبیل آمیزند تا معده را ضرر نرساند
و در اثنای اکل او مفاصل را بموم روغن چرب دارند تا عضلات مفاصل را آسیب نرسد
ذکر ادویهٔ مسکن وجع سورنجان سپید و نبات مساوی کوفته بیخته سه درم بآب سرد بدهند
دیگر کشنیز خشک سه درم باهمچند شکر بدهند دیگر تخم خشخاش سپید دو درم باهمچند شکر دهند
دیگر اسبغول در آب گرم لت کنند و روغن گل آمیخته طلا نمایند دیگر حلبه با سرکه طلا سازند
فائده اگر از استعمال رادع و مخدر در نقرس و جز آن اختلال دماغ پدید آید باید که آن
دوا را زود از عضو بردارند و بطبیخ بابونه و خطمی تنطیل نمایند بران عضو تا ماده از دماغ بمحل
خود بازگردد و هرگاه در وجع الورک و عرق النسا دوا سود ندهد داغ دهند بر ورک در
وجش و بر پشت لنگ در عرق النسا و رگ عرق النسا کشودن در عرق النسا نیز نافع است
و نشان این رگ آنست که گره دار باشد و احوط در داغ آنکه سیخ آهنی گرم کنند و بالاتر از پشت لنگ
بهشت انگشت داغ دهند در عرض و یک داغ بر بیخ خنصر و بنصر پشت پای دهند خط مانند
واستعمال چوب چینی بشرائط محافظت اثر تام دارد در ازالهٔ همه امراض مفاصل و غیر آن
فصل ۵ در دوالی و دوالی آنست که رگهای ساق بزرگ و سطبر شود و علاجش تنقیهٔ سودا و بلغم
است و بعد فصد و اسهال و قی رگهای مذکور را فصد کردن تا از ذات آن ماده برآید و پس از
طلو خفت سپیدهٔ بیضه بر ساق طلا کنند یا برببندند باعتدال تا ماده دیگر نریزد **فصل ۶** در
داء الفیل و وی آنست که پای مریض چون پای پیل نماید و علاجش نیز همانست که بدوالی
گذشت و اگر شدید بود متعرض نباید شد **فصل ۷** در وجع العقب یعنی درد پاشنه

اگر زخم بود مرہم نہند و اگر ضربہ یا سقطہ بود مامیثا و گل ارمنی بآب یا گلاب نہند و آب سرد ریزند و باشد کہ حجامت کنند و اگر فشاردن موزہ بود تدبیرش نیز ہمین است و اگر از سبب مواد بود اگر مادہ خون است فصد و اگر دیگر است قی و اسہال باید فرمود و درحار روغن گل و در بارد روغن بابونہ و فرفیون و قسط مالند فصل ۲ در وجع کف الرجل و این مرضی است کہ کف پای درد کند و پا نہادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکہ پختہ ضماد کردن است و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند باب ۴۳ در حمیات یعنی تپہا و این سہ گونہ باشد حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی فصل ۱ در حمی یوم و این تپی است کہ بروح تعلق دارد و اکثر بیک روز زائل میشود لہذا باین نام مسمی است و وی حسب سبب بنامی مخصوص است چنانچہ غمی و ہمی و فزعی و فکری و غضبی و فرحی و سہری و تشققی و تعبی و استفراغی و دجنی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زجیری و سنی ہر یک معلوم است و ہر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر بروح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بہمان روح مضاف سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبعی و از ظہور ضرر ہمین در روحے ازین ارواح توان دانست کہ در کدام روح تعلق گرفتہ و علامت حمی یوم علی الاطلاق آنست کہ حرارت او یکسان بود و غیر سوزان بمشابہ حرارتے کہ از ریاضت می شود و از آثار عفنی و دقی معرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی شود بشرطیکہ منتقل بحمے دیگر نشود و علاجش ازالہ سبب است بہرچہ در خورد سے بود و بدانند کہ درین تپ از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سددی کہ سببش امتلا

بود و در استحصافی که مع ذلک بدن ممتلی باشد و در تخمی که هنوز ثقل موجود باشد و در
ترلی که حار بود و پوشیده نماند که دلک و ریاضت معتدل و استحمام در استحصاف
انفع است و در سددی نافع استحصافی آنست که مسام بسته شوند و بشره کثیف گردد و سدد
آنست که در عروق ضیقه ماده بند شود و اقشعی آنست که از ترک ریاضت یا ترک استحمام
و مانند آن هرچه محلل فضول باشد واقع شود خواه بسده انجامد یا نه و زحیری اگرچه همچون دیگر
امراض نیز خالی ازان نیست که احداث تپ مذکور رجوع میکند یا باستفراغ اما تخصیص او
بذکر محتمل که بنا بر کثرت وقوع آن باشد یا بنا بر اتفاق **فصل ۲** در حمی خلطی چون خلط چهار است
بچهار قسم این قسم منقسم شده قسم **اول** در دموی یعنی خونی و این دو گونه است یکی آنکه خون گرم
شود فقط و افزون گردد و تپ آرد بی آنکه متعفن شود دوم آنکه متعفن شود و این تپ را
علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی ست سوناخس نامند و نشان این تپ
از آثار غلبهٔ خون یا عفونت آن و ایضاً از ناگیار دن تپ و نیامدن عرق پوشیده نیست
و در عفنی تعفن در بول و براز لازم است و کذلک همه اعراض در ثوران بود و نسبت
سوناخس و علاج این تپ اخراج خون است بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت
بتطفیه و تصفیه کوشیدن بالجمله افراط تبرید درین تپ منع است تا بغشی نانجامد و در
سوناخس خون هرچند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون
باشد تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و هرچه لین
طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران ماده در رگها باقی باشد آب کاسنی سبز بقدر
بیست درم لیتانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیخته
و بدهند و آنجا که سرفه باشد دادن حموضات ضرر دانند و لعاب بهدانه و اسپغول

باید آمیخت و شربت بنفشه لعق باید کرد و اگر عوض حموضات چیزے دیگر دہند کہ ہم تپ را
نفع دہد و سرفہ را نیز مضر نبود بہتر باشد. و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده و آب بے
بکرات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد و خاصه آنجا کہ تغلیظ مطلوب
باشد و اسپغول فقط در تصفیہ خون کفایت دارد و آب آلو نیز نافع تر است و سرفہ را ہم بسیار
مضر نیست قسم دوم در صفراوی مفرد و مرکب و نشان صفرا و غیره در مقدمہ کتاب گذشت
درینجا باید دانست کہ اگر مادہ صفرا داخل رگہا عفن شود تپ لازم می باشد و یک روز
درمیان اشتداد میکند و این را غب لازم میگویند پس اگر مادہ مذکور در رگہا حوالے دل
و معده باشد عوارض شدت باشد و این تپ را محرقہ خوانند و اگر خارج رگہا عفن شود
غب دائرہ نامند پس آنجا کہ مادہ صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب
او شدید باشد چنانچہ امتیاز بینہما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود و شطر
خوانند بالجملہ خاصہ خالصہ دائرہ است کہ یک روز آید و یک روز نہ مگر آنکہ دو غب جمع آیند و خاصہ
غیر خالصہ دائرہ است کہ یکروز بشدت آید و دوم روز نیز اندکے تغیر پدید آید اما شطر الغب کہ
ہر دو مادہ اش خارج عروق عفن باشد خاصہ وی است کہ یک روز آثار تپ بلغم پیدا آید و روز
دوم ہم آثار بلغمی و ہم آثار صفراوی زیرا کہ بلغمی ہر روز نوبت کند و صفراوی یکروز میان و اگر
ہر دو داخل عروق باشند آثار ہر دو لازم بود مع ذلک یکروز درمیان تغیری زاید پدید آید
و اگر صفرا داخل عروق بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز ہر روز آید و درینجا
نیز یکروز درمیان اشتداد آثار لازم است کما لایخفی و این ہر سہ نوع بشطر الغب غیر خالصہ
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز درمیان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نماید و این نوع بشطر الغب خالصہ

موصوف است فائدہ وغب خالص لازم زیادہ از یک ہفتہ وغب خالص دائرہ زیادہ از ہفت نوبت کہ دو ہفتہ باشد نمیاند بشرطیکہ سوء تدبیر نشود علاج ظاہر است کہ مادہ صفرا محتاج تبرید و ترطیب است و مفتقر تنقیہ اگر طبع قبض باشد لیکن بدانند کہ در انجاکہ مادہ داخل رگہا بود افراط در تبرید نشاید کرد و نضج مادہ بیشتر مراعات باید نمود مگر در محرقہ صفراوی کہ تبرید کثیر مطلوب است تا بدرق نیجا مدالا در محرقہ کہ مادہ دران نسبت بحرارت غالب تر باشد باید کہ درینجا نضج و تنقیہ مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیہ تبرید افزایند و درین تپ اگر خون نیز غالب بینند و بول سرخ و غلیظ باشد فصد مجوز است خاصہ وقتیکہ مادہ داخل رگہا بود اما جرات کہ در دموی کنند بفصد درینجا نتوان کرد و خون باید گرفت اما کمتر پس از نضج صفرا و منع از فصد در صفراوی کہ گفتہ اند بر تقدیریست کہ صفرا خالص بود و خون غالب نباشد و بدانند کہ در حمیات دائرہ اگر ممکن باشد روز نوبت غذا نباید داد و ہرگاہ سرما و لرزہ آغاز کند سکنجبین در آب گرم باید خورانید تا باشد کہ صفرا بقی برآید و اگرچہ نہ برآید بقوت تہوع البتہ تحلیل میابد و لرزہ ساکن میشود و چون تپ فرو آید پاشویہ فرمایند و پایہا بمالند تا بقیہ حرارت از سر فرو کشد و سکنجبین درین وقت نیز موافق است و استفراغ حسب میل مادہ درینوقت باید کرد شاید اگر باغثیان بود و مانعی نبود قی فرمایند و اگر با قراقر امعا بود مسہل دہند و اگر باتقاضای بول بود و فراغت نیابد مدرات نوشانند و اگر باندادت پوست بود و عرق خوب نیاید تعریق نمایند و آنجا کہ میل او بہیچ جانب نبود اسہال اوفق است و در تپہای گرم اولی تر است کہ ترنجبین ندہند مگر ہمراہ آلو باتمر ہندی و تاکہ کار از آب فواکہ کشاید چیزے دیگر دادن نشاید بجز ملین مبارک و آنجاکہ صفرای خالص بود پیش از نضج مسہل ندہند بلکہ ملین ہم ندہند مگر آنکہ مادہ ہائج بود و ہرچند کہ بلغم بیشتر چندی تبرید کمتر کنند

سکنجبین ساده و لعاب اسپغول داد و نضج و شربت نارنج و شربت لیمو و شربت انار و دانه فرزد … مانند آن بحسب طبیعت توان داد و دفع … حرارت دل شربت صندل و شربت سماق … خوردن و خوردن تمر ہندی … گلاب … ساختہ … حرارت نضج تمام … دو گیرد حرارت … سکنجبین نضج ادکوہ … شربت نیلوفر آب آلو و تمر ہندی و امثال آن [illegible]

[illegible marginal notes]

مگر آنکه بلغم شور باشد که در آنجا بجز تبرید نباید کرد بالجمله در علاج تپ ها جنس و فصل و نوع
و ترکیب کما حقه مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار نافع است
و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط عرق است
و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطشه متواتر و غشی و مانند آن و تدبیر هر یک
از محلش جویند با رعایت تپ و محافظت قوا و این نوعیست از صفراوی که درون گرم بود و بیرون
سرد و این نیز مسمی است به لیفوریا و نشان وی لزوم تپ است و بنوبت غب شسته شدن
و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی باطن و سردی ظاهر گواهی دادن علاجش علاج غب خالصست
و سکنجبین با گلقند نافع و نوعیست که صفراوی با غشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش
از حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان در آب لیمو تر کرده چند لقمه بخورانند قسم سوم در حمی بلغمی و ماده
وے اگر داخل رگها عفن شود لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور بود در عروق و نواحی
دل و معده باشد ایضاً مسمی است بمحرقه اما در محرقه صفراوی و محرقه بلغمی از ظهور آثاریکه بهر واحد
مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج رگها عفن شود نائبه نامند و مواظبه خوانند اما
لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه فاتر شود و لیکن محسوس نباشد فتور او و نائبه هر روز یکبار دو بار
فرو انگیزد و دیگر آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وے پدید آید
و هر چند که باشد این حرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا به قشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض آنکه برد
شدید بود و نشان حلو آنکه برد و در وے کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از قشعریره
و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در وی زوفا
پخته باشند و کشکاب که در وے قدرے بادیان و نخود مطبوخ بود بدهند و کذلک

سکنجبین وگلقند وبعد یک ہفتہ قی فرمایند بہ سکنجبین وآب گرم خصوص وقت آغاز نوبت
وسکنجبین وآب گرم کثیر المقدار دہند وہرچہ بآسانی برآید بہتر ہست مبالغہ نباید کرد
وگاہ گاہ انیسون ہمراہ گلقند خوردن وپودینہ وسنگے خائیدن لازم دانند وبعد نضج
مسہل توان داد واگر طبع قبض باشد ہر شب دوای ترید بقدر حاجت دادن وسحی
پنج درم گلقند خورانیدن وعقب آن دہ درم سکنجبین عسلی نوشانیدن نافع است بشرطیکہ
رفع قبض مطلوب بود واگر بول غلیظ ورنگین باشد فصد مجوز ہست وآنجا کہ دماغ ضعیف
بود سکنجبین نباید داد وبعد استفراغ قرص گل اثر تمام دارد واگر نانخواہ کوفتہ بیختہ باعسل
آمیزند وسہ درم بدہند تپ بلغمی کہنہ کہ سخت بلرزاند ودیر گرم شود دفع گردد وغاریقون
یک درم با عسل ہمین عمل کند ودر تنقیہ بدادن منضجات وملطفات چندان دلیری کہ در نائبہ
کنند نتوان کرد وخاصہ کہ صداع یا ضعف دماغ داشتہ باشد ونوعیست از حمی بلغمی کہ درون
سرد باشد وبیرون گرم واین را حمی انقیالوس گویند ونوعیست ازان کہ درون گرم بود
وبیرون سرد واین را حمی لیفوریا گویند واین بیشتر در نائبہ افتد وطریق علاجش ہمانست
کہ گذشت فائدہ گاہ باشد کہ لیفوریا صفراوی باشد چنانچہ گفتہ شد در صفراوی ونوعی
دیگر ہست از بلغمی کہ در وی حرارت وبرودت معاً محسوس شود بظاہر وباطن ونوعی دیگر
کہ برودت در باطن باشد وظاہر بحال اصلی بود ولرزہ با دوار افتد بی حرارت واین ہر دو
نام ندارد ونوعی دیگر ہست کہ در روز آید ودر شب فرود آید واین را نہاری گویند ونوعی
دیگر ضد اینست واین را لیلی نامند علاج اینہمہ تلطیف خلط است وجز آن کہ گذشت قسم چہارم
در حمیات سوداوی واین نیز اگر مادۂ وی داخل عروق باشد ربع لازم گویند ونشان
وی لزوم تپ ہست ومع ذلک دو روز درمیان دادہ شدن واگر خارج عروق

بود ربع دائر خوانند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وے بحساب روز
ترک چهارم روز است ربع مینامند و برهمین قیاس نمایند اسامی این حمی را که تسمیه وے
باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر همه بکسر اول
و زیاده برین نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت با خواتش و ربع از
دو وجه بیرون نیست یکی آنکه از عفونت سودای طبیعی بود و تقدم تناول چیزهای سوداوی
و صغر نبض بران گواهی دهد دوم آنکه از سودای غیر طبیعی افتد و چون متحقق است هر خلط که
بسوزد سوداے غیر طبیعی میشود پس ربع یا دموے باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی
و ظهور آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت میباشد و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که در نضج و شش
نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که روز نوبت
خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هرچه از جنس میوه تر باشد
و آنچه باد انگیزد و هرچه گرم و خشک و آنچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن در نضج کوشند
و چیزهای مرطب غذا و دوا دهند و پس از نضج تنقیه نمایند حسب الخلط بدفعات و در دموی
فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از نضج مگر در صفراوی
و آنجا که خون سرخ و صاف برآید نشاید گرفت البته و از آنکه این تپ دیر میکشد رعایت قوت
باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد اسیلم کردن و خون اندکی گرفتن روز نوبت
سه گهری پیش از آمدن تپ محجمه بر سپرز نهادن و بسیار ریگیدن ظاهر النفع است فائده حیات که
بترکیب افتد کثیر اند و باهمی علیحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از نهسا آنرا که
بلا نظام اند مختلط نامند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی آنکه تپ هنوز در بدن

موجود باشد کہ تپی دیگر گیرد واین ترکیب را مداخلہ گویند دوم آنکہ چون یک تپ بگسارد دیگر تپ سر بر آرد واین ترکیب را مبادلہ نامند سوم آنکہ دو تپ معاً گیرند خواہ ترک اینہا معاً باشد یا نہ واین ترکیب را مشارکہ خوانند و مشابکہ نامند وعلاجش بتامل نمایند تحقیق نمودہ ذہر غالب باشد ازالۂ آن بیشتر مرعی دارند

فصل ۳ در حمی دق ودی آنست کہ حرارت غریبہ باعضای اصلی خصوص بدل آویزد ورطوبات طبیعی بدن را شروع درافنا نماید واین تپ تا آنکہ درابتدا است بجز دق دیگر نامی خوانند لیکن چون بدرجۂ دوم رسد وگدازش در اعضا افتد ذبول نامند وچون ازین ہم تجاوز کند وموی ریختن گیرد مفتت ومتشنف گویند ودرین وقت تدارک مشکل است وعلامت دق مفرد آنست کہ تپ نرم لازم باشد وبعد خوردن غذا برافروزد ونبض صلب وضعیف ومتواتر بود وبعد تناول طعام میل بقوت وعظم نماید وچیزی در بول پدید آید علاج بترطیب وتبرید کوشند حسب حاجت باصلاح غذا وبادی وہوا ودوا وشیر خر ودوغ درین تپ نافع است اگر باتپ دیگر یار نبود وطریق شربت اینہا از مطولات جویند ودرین مرض مہما امکن بتقویت اعضای رئیسہ کوشند مع مراعات ترطیب واگر ناممکن باشد احتیاط نمایند کہ طبع نرم نشود وہرگاہ ضعف پدید آید ماء اللحم نیکو چیزیست وبدانکہ مرضیست مشابہ بدق کہ اطبا آنرا دق الشیخوخت نامند ودق الہرم خوانند ودی آنست کہ حال جوان مشابہ پیران شود وحال پیران خراب تر از آنکہ بود گردد وبی حرارت دوی بیشتر پیران را افتد وبجوانان کم وبکودکان کمتر وسبب وی سرد شدن دل است از افراط تبرید وترحیات یا نوشیدن آب سرد بعد ریاضت یا بموجبی دیگر وعلاجش تعدیل مزاج است باستعمال آنچہ گرم تر بود نہ بافراط وگاہ گاہ عسل لیسیدن نافع است واگر مستحکم شود متعذر العلاج است اما دست از تدبیر باز ندارند کہ بہلاک عاجل انجامد ودرق زر سود مند است

خصوص همراه عسل یا جلاب و ماء اللحم نیز و زرده بیضه بدستور فصل ۴ درحمی جدری
وحصبه و نشان اینها تپ عظیم است و درد پشت و خاریدن بینی و آمدن اشک و ترسیدن
بیدار شدن اما تپ حصبه تاسناک تر باشد و درد کمر درین کمتر بود نسبت بحمی جدری و علاج
این تپ قبل از بروز جدری و حصبه خون کم کردن است و تبرید نمودن و بشربت عناب
مداومت کردن اما بعد بروز اصلا تنقیه نشاید کرد و بهتر آن کوشند که بتمامه برآید و این
چنان باشد که بدن بجامه پوشند و آب سرد جرعه جرعه تمید نهند و خاکستر در فرش پاشند
و در آب جوشانیده زیر جامه بدارند فصل ۵ درحمی وبائی و این تپ ست مهلک که
در هنگام وبا افتد و علاج تا که طاعون بر نیامده به تنقیه و تطفیه کوشند و دل و دماغ را قوت دهند و
و بعد ظهور طاعون بمعالجه وی که گفته آید رجوع نمایند باب ۳۵ در اورام و بثور ظاهر بدن
و آنچه بظاهر تن تعلق دارد فصل ۱ در اورام و مانند آن ورم خرد سمی است به بثور و اورام را
اقسام است و هر قسمی نامی دارد چنانکه بیاید بدانکه فلغمونی ورم غلیظ کثیر الالم دموی ست
که با وجع و ضربان شدید باشد علاجش فصد است و در ابتدا تضمید رادعات چون
صندل و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند آن کردن و در
تزاید قدری مرخیات چون آرد جو و کشنیز تر و خطمی و خبازی و مانند آن نیز ضم ساختن
با روادع و در انتها مرخیات و محلل چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و تخم مرو
و جز آن بکار بستن و در انحطاط محلل فقط چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند آن استعمال
نمودن و آنجا که ماده تحلیل نیابد و روی بجمع آرد چیزهای پزنده چون تخم کنوچه و تخم کتان
و انجیر و مانند آن ضماد سازند تا پخته شود پس اگر خود بشگافد فبها و رنه چیزی منفجره یعنی
شگافنده چون سرگین کبوتر و اشق برنهند یا آهن سرد نهند و بعد فصد اگر به تلیین

حاجت آید بمطبوخ فواکه یا طین مبارک توان داد فائده آنچه گفته شد در سائر اورام

همین قاعده را مرعی دارند مگر در اورام مغابن که از دفع اعضای رئیس باشد استعمال رادعات

جائز نیست سقاقلوس ورم خبیث عظیم است که عضو را می میراند و سیاه و فاسد میگرداند

و علاجش قبل از انکه عضو سیاه شود شرط عمیق زدن ست و از نفس عضو خون کشیدن

و بعد گرفتن خون آرد کرسنه به سکنجبین آمیخته طلا نمایند اما بعد خضور سیاهی در عضو

با لاصل قطع کنند عضو را تا فساد او بعضو دیگر سرایت نکند لهذا فصد درین مجوز نیست

و اگر عضو قابل قطع نبود حوالی آن داغ دهند و تا که سقاقلوس مستحکم نشده فانغرایا

نیز نامند حمره ورم صفراوی است که بپارسی سرخ باده گویند پس اگر صفرای خالص

است حمرهٔ خالصه نامند و وی سوزان و درخشان و شاعی باشد و زرد رنگ اگر مرکب

با خون است سریع السعی نبود و سوزان نباشد و سرخ بود علاج در خالص تنقیه صفرا نماید

و ادویه سرد و تر طلا فرمایند همه وقت و در غیر خالص نخست فصد کنند بعده تنقیه صفرا نمایند

و در تنقیه قاعدهٔ فلغمونی مرعی دارند باعتبار اوقات حمره بپارسی آتشک گویند و این جمیع است

که پهنا میباشد و سرخ و با درد قوی بیود گویا آتش نهاده اند و علاجش تنقیه صفراست اگر خون

غالب باشد فصد نیز نمایند و بعضی برانند که خون آنقدر گیرند که غشی افتد و این دوا طلا نمایند که

بحمره مخصوص است قدری سرکه بر زمین گرم اندازند تا که بجوش شد پس برگیرند و کافور آمیزند و طلا ازند

و اگر گل ارمنی یا گل سرشوی نیز آمیزند بهتر باشد نمله دمی شره باشد یا بثور که با حرقت تشنیه

و خارش ابود از جای خود تجاوز میکند پس اگر ماده صفرای خالص است نمله ساعی گویند و اگر

با خون مختلط باشد جاورس خوانند و ساعی آن بر ظاهر پوست باشد و آکله در پوست و گوشت

هر دو سرایت کند و علاجش حسب جهت نمایند اطلیه حمره نافع است و دوا النمله و حوالی این اعضا و نی

وتدارک جراحت بمراہم انضاج فرمایند جاورسیہ بثور صغار گاورس مانند است کہ سرش سپید است
و بیخش سرخ باشد و متفرق برآید علاجش تنقیہ صفرا و بلغم است و پوست انار بگلاب و قدری
سرکہ طلا کردن دفعہ. اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی بثرہ پر آب رقیق شدید الحرقہ
و کثیر الحکہ است کہ چون برآید زود خشک ریشہ گردد و بیشتر از برونا مخلوط سرخ طاؤسی در ان محل
پدید می آید و این را ہم آتشک گویند و بعضی حمرہ نامند و علاجش فصد است و تنقیہ صفرا و تضمید
مردارسنگ بگلاب یا ماز و بسرکہ سائیدہ و نفاطات بثور کبار مشابہ بآبلہ است کہ از سوختن می فتد
و در وی اکثر آب رقیق میباشد و گاہ خون رقیق و گاہ بجز ریم غلیظ ہیچ نباشد و درینحالت مسمی است
بہ نفاخات نیز و علاجش فصد و تغلیظ خون است و بعد از انکہ نفاطہ بعظم خود برسد باید کہ
بسوزن زر بشگافند و مبردات طلا نمایند شری بثور مسطحہ بسرخی مائل است کہ بعضی از وی
خرد بود و بعضے بزرگ و اکثر دفعۃً می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت از وی بترابد دکم خوانند
و وی اکثر دموی بود و گاہ بلغمی آثار ہر یک بین است و علاجش در دموی فصد است و تلیین
و تضمید سرکہ و گلاب و روغن و در بلغمی تنقیہ و تقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی بنات اللیل باشرا و ریست
کہ از صفرا و خون پدید آید در ردی و نشان و علامت آنست کہ روی بغایت سرخ باشد و درد کف
و ضربان و سر و گوش و بینی و رخسارہ و جبہہ منتفخ شود و علاجش خون کثیر گرفتن ست بعد آن
طبع را نرم کردن و وقت تلیین بر حلق و سینہ مبردات ضماد نمایند تا مادہ از روی بسینہ ریزد
و طبیخ سی دانہ عناب بسکنجبین آمیختہ نوشیدن اثر تمام دارد خطاعون ورمی است کہ اکثر
در ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم آنست و رنگش سرخ میباشد یا زرد یا کمد یا سبز
یا سیاہ و ہر یک بترتیب بدتر است علاج در تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغہ نمایند
و نواحی ورم چیزہاے سرد طلا نمایند بر نفس ورم و بر نفس ورم شرط زنند عمیق و بآب گرم

بشویند تا خون بسیار بر آید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوز است خاصه که اول شرط
بر ورم زده باشند و از اورام متعاین ورم غیر ستی است که در بغل یا پس گوش یا بن ران
پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید
و مانند آن جدوار طلا کردن کافی ست و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع
اعضای رئیس ماده را ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعاً رواد عات دیگر اورام بی ثبت که در ابتدا
استعمال روادعات در آن لازم است و چون ماده روی بجمع آرد بنضج و تفجیر کوشند آکله بیاری
خوره گویند و خاصه وی است که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلاً اگر صبح در عضوی
پدید آید تا شام بقدر فلوس خیارشنبر وسعت میگیرد و علاج کردن آن داغ دادن است و
مع ذلک گل ارمنی با سرکه حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه نمودن و بسرکه و آب یا بشراب
جراحت را شستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدین وجه که روغن کنجد
سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بینداز ند دمل ورم معروف
علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط است و سکنجبین خورانیدن و از ابتدا تا سه روز رواد عات
نهادن و روز چهارم اسبغول بسپیده تخم مرغ سرشته ضماد نمایند و چون روی بجمع نهد برند
و بشگافند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد نمایند دیگر
خمیر گندم با اندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و بر نهند ادویه مفجره خمیر ترش و تخم مرو و تخم
کبوتر و آهک آب نارسیده بزرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بدانند که شگافتن
با آهن بهتر از شگافتن بدواست فائده اگر همان روز که دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد
یا سپیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود و شیلپه و دمی ورمی ست بزرگتر از دمل که در
که بر ظاهر بدن پدید آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده او مختلف الالوان است و متنوع

سے برآید چون گل سیاه و ریزهٔ سفال و ریزهٔ ناخن و مانند آن علاجش بعد تنقیه تلطیف
تدبیر مرهم داخلیون ضماد کردنست و بعد نضج شگافتن و باید که ماده را بدفعات برآرند
زیراکه یکبارگی برآوردنش غشی می آرد و بعد پاک کردن از مرهم زنجبیل کننده دران
پر سازند تا ریم را بچیند پس باندمال جراحت کوشند و دبیله که در اعضای افتد هر یک در محلش
گذشت خراج و آن نیز ورم بزرگ است که میل بجمع کند و تدبیرش همانست که در دبیله
گذشت فائده آماس تا پخته نشود نشگافند و بهترین محل شگاف آنجاست که بلند
شده باشد و نرم گشته باشد و باید که شق پائین تر بود تا ماده خوب برآید اوذیما ورم نرم
سپید رنگ است که بی حرارت و بی درد باشد و بتازی ورم رخو نامند علاجش اصلاح مزاج و تنقیه
بلغم است و نطرون بآب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه ضماد نمایند و صبر با سرکه و گلاب
نیز کافیست نفخه ورم ریحی را گویند و نشان وی سبکی است و بعد غمز همچنان بحالت خود
برآمدن بمشابه مشک پر باد علاجش از چیزهای بادانگیز پرهیز بایستی و شکننده باد خوردن
و بگاورس تکمید کردن و طلای اوذیما بکار بستن سلعه ورم غلیظ غیر صلب است که زیر پوست
از حرکت دادن حرکت میکند در محلش و وی اقسام است شحمیه و عسلیه و اردهالیه و شیرازیه و غیرها علاجش
تنقیه بلغم است و داخلیون دائم نهادن پس اگر تحلیل نیابد ادویه متعفنه گذارند تا بپوسانند
یا شق نمایند پوست را و سلعه را برآرند با حتیاط که میدانند غدد و عقد فرونهای صلب است
که بر ظاهر بدن افتد و فرق درین و در سلعه آنست که اینها سخت میباشند و کلان نمیشوند و اگر
غیر المادة باشد در جنب او دیگر غدد دید پدید می آیند بخلاف سلعه که کلان میشود و بهیچ حال خالی از غرر
نمیباشد و علاجش مرهم اخلیون نهادنست و قطعهٔ ثقیل اسرب بستن فوجشلا ورمیکه در اعضای
غددی پدید آید و از جنس طاعون نباشد علاجش همانست که در اورام مغابن گذشت خنازیر

همچون سلعه بود ودر نتو و قبول غمز مگر آنکه خنازیر نسبت به سلعه میل بسختی دارد و بیشتر در گوشت نرم پدید می آید خاصه در گردن و بغل و علاجش تنقیه بلغم است و داخلیون نهادن و بعد تنقیه بهمون چیزها حب سعه خیزران وحب سعه وهلی و اطریفل غددی سقیروس ورم صلب را گویند و علاجش تنقیه سودا است و مرهم داخلیون نهادن و باشد که از بلغم یا از ترکیب سودا و بلغم افتد و صلابت درین نسبت بسودا وی کمتر باشد و علاجش تنقیه است حسب اخلاط و بعضی ازین عدیم الحس باشد و بعضی ذی حس وانچه ذی حس باشد والم کند مسمی است به سقیروس غیر خالص این را تدارک توان کرد بخلاف عدیم الحس که لا برء له گفته اند سرطان ورم سودا ویست که شدید الصلابة و کمد اللون و مستدیر الشکل باشد و سطش آگنده و در عضو فرو رفته بود و در نواحی آن رگهای سرخ و سبز پدید آید و مجموع بسرطان ماند علاجش تنقیه سودا است بتدریج در اصلاح مزاج جگر کوشیدن و در ابتدا ادعات ضماد کردن تا متقرح شود و بعد تقرح آنچه مدمل و مسکن و مانع از دیاد بود بکار برند چون سپیده ارزیز و توتیای مغسول و جز آن بروغن گل آمیخته عرق مدنی بپارسی رشته گویند و علاجش در ابتدای ظهور فصد است و بعده بر نفس ورم زلو نهادن و تنقیه سودا است و ترطیب نمودن و صبر بآب کشنیز تر وآب کاسنی سبز طلا کردن و صبر در دفع این مرض مخصوص است اول روز نیم درم صبر در آب کاسنی بشب تر نمایند وصبح آن بنوشانند فقط یا بقند و روز دوم یک درم صبر کنند و روز سوم یکنیم درم سه روز کافیست و چون رشته سر برآرد بر قطعهٔ اسرب پیچند تا از ثقالت رشته بیرون آید و نواحی ورم روغن مالند وآب گرم بمثانه بز یا گاو نهاده تکمید نمایند و احتیاط ورزند تا گسسته نشود و اگر بگسلد بشگافند در طول تا که مادهٔ فاسد جمله برآید پس باندمال کوشند و معجون فنبیل بخاصیت مانع این علت است

جذام علتی ست که بیات اعضارا فاسد میسازد و بغایت و پهن شدن بینی و گرفتن آواز و مشابه شدن وجه بشیر خاصه ویست واین را داء الاسد نیز گویند وعلاجش تنقیهٔ بدن بفصدها و مسهلهای متعدده و دوام اهتمام و ترطیب دوام غذاءً و سعوطاً و مروخاً و بهترین اغذیه شیر گوسپند ست اگر فقط بر همان اقتصار کنند بهتر والا بانان نیز شاید خورد و هرچه سوداافزا ست ترک نمایند واز معالجه این ملول نشوند که بعد دیر علاج مے پذیرد سعفه قروحیست که بیشتر در سر و روے پدید مے آید و وے اگر تر باشد زرد آب ازان برآید سعفهٔ رطب نامند و شیرینجه گویند واگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفهٔ یابس نامند علاج در رطب فصد نمایند و بعده بمطبوخ بلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و زردچوبه و پوست انار و مردارسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند و در یابس تنقیهٔ سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و طلاءً و سعوطاً نوعی از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا روس الابر نامند و نوعی ست که آنرا اعجر گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و قیح نکند و نوعیست که آنرا تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفهٔ حمراء گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح است جرب بپارسی گر نامند و وی خارش مع البثور ست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند واگر تر باشد و زرد آب ازوی برآید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس بترطیب کوشند ظاهراً و باطناً و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل بسرکه مالیدن مجرب است و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبهٔ خلط مسهل دهند و زنهار ادویهٔ حار طلا نسازند حکه خارش بی بثور ست و علاجش همانست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

در محلش گذشت و برای حکه قبل و دو بر حلبه و تخم کتان بعسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده بر دارند
سود مند است **فائده** و جرب حکه و شری که اطفال را افتد بعد اخراج خون بحجامت یا علق بطبیخ
گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته بدن بشویند و روغن بر بدن طفل بمالند
و تدبیر دایه نمایند **حصف** بثور خرد سرخ است که با خارش شدید و خلش باشد و آنرا شوکه
نیز گویند و علاجش بعد فصد و اسهال صفرا نمک و حنا بسرکه مالیدن است **توبا** پارسی کرون
و بهندی داد نامند و وی خشونتی ست ذمی کور که بخارش پدید آید علاج اگر نو پیدا است
و در گوشت سرایت نکرده حضض بسرکه یا هلیله بسرکه سائیده مالیدن کفایت کند و اگر اندک تاثیری
در گوشت کرده زلو بران چسپانند و اشق بسکر و مر بسرکه سائیده بمالند و اگر تاثیر تمام در
گوشت کرده باشد و وی غلظت بود نخست بفصد و مسهل سودا پردازند و بحمام روند
بعده از نفس عفص و خون گیرند و ادویه قویه طلا نمایند چون زرنیخ و اشق و خردل و مقل
و زاج بروغن گندم و سرکه آمیخته **فائده** چون توبا زائل شود ادویه رادعه طلا نمایند
چند گاه تا عود نکند و توبای اطفال را آب دهن صائم بمالند و توبا که بدوا بشود و شق نمایند
اگر ممکن بود و پس دوای حاد گذارند تا گوشت فاسد بخورد و پس جراحت را مندمل سازند **شیر**
بثره سپید است که بر بینی و پیشانی بر آید و چنان نماید که گویا نقطه شیر است علاجش تنقیه بدن
از بلغم خاکستر چوب انگور بسرکه طلا ساختن است **بنات اللیل** بثور صلب شدید که وقت شب هنگام
پدید آید و خارش کند و علاجش بعد تنقیه به تفتیح مسام کوشیدن است بدانچه در جرب و حکه گذشت
و مالیدن آب کرفس و در وی سرکه نفع دارد **ثالیل** بثور صلب شدید الصلابة است که بهندی مسه گویند
و وی اگر مدور الرأس و دقیق الاصل بود مسماری گویند و اگر دراز و کج بود قرونا خوانند و اگر با چرک
و باریم بود در طبیوس نامند و آنچه بر پیشانی و روی پدید آید و پهن و مدور بود عدسیه خوانند و اگر زائد

بود و خلیه نامند و علاجش بعد تنقیه نمک بسرکه مالیدنست و بروغن گل و چربی مرغ
پیوسته چرب داشتن با تنقیه قروح مع البثور ذی خشک ایشه است که زرد آب ازان برآید اکثر
با خفقان و غشی میباشد و علاجش بعد از تنقیه گل ارمنی بسرکه طلا کردنست بر سبیل دوام تا
قرحه خشک شود و گوشت صحیح برآید بطم بثره سیاه است که بر ساق پدید آید و منقرح شود
و زرد آب سیاه برآید و علاجش بعد فصد و قی بدفعات از نفس عضو خون کشیدنست بزلو
و حجامت و بعد ازو حنا سوخته و مامیران کوفته بیخته بسرکه و روغن زیت مرهم سازند و بکار
برند توته بالتائین الفوقانیتین بثره منفرده است که در عمق و رخساره یا در مقعده و فرج
ظاهر شود و علاجش آنکه بعد تنقیه مرهم زنگار نهند و بعد افنای فاسد طراحم احمر مندمل سازند
داحس ورم گرمست که در اصل ناخن پدید آید با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و باشدکه
آرد و علاجش بعد فصد و اسهال تبدیل مزاج کوشیدنست و در ابتدا اشنان بسرکه طلا کردن
بر برهنه سر و گرده و عنبه شدند و جع نیج و افیون بسرکه طلا کردن پس اگر بدین تدبیر
وجع نشیند روغن گرم کنند و انگشت دران نهند تا ماده تحلیل رود و اگر کفایت نکند تخم کتان
و تخم مرضما و سازند تا ورم پزد پس بمبضع بسر و بنهند و مندمل سازند ابو رسما ام الدم نیز گویند و
آنست که شریان زیر پوست شگافد بضربه یا سقطه و خون و ریح هوائی که در شریانست برون آید
و زیر پوست جمع شود و خاصه ویست که وقت انبساط شریان ورم پست شود و وقت انقباض
بلند گردد و برای بر گشتن و باز آوردن خون و لون ورم جنبی و بادنجانی باشد علاجش تنقیه
قوابض است چون شاه بلوط و مازو و مانند آن و ابتناسیه از محرکات خون ثلول ر تیم است
دو سه اقسام است یکی آنکه خرد و سپید و سخت نیج بود و عسر النضج بود و از سر شور اندکی انکه
ریم بر آید و این را ثوالیل الاصل گویند دوم آنکه صاحب بود و در وجه پدید آید

وحوال او بقدر درست سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه بدل خرد بود و بر بنا گوش برآید و این را بثور الاصداغ گویند و آنرا چون بشگافند بجز خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداغ و در پس سر و گردن پدید آید و آنرا بثور القفا گویند و با حرج شدید میباشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه خرد و سخت و سرخ و بیدرد باشد و چون برآید زمانی طویل بایستد پس از انجا غائب شود و جای دیگر برآید علاجش بعد تنقیه حسب المادہ اضمده و بکار بستن است و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند آبله فرنگ نوعیست از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حسب الخلط حصبه بثور سرخ که بمقدار ارزن و ریس بود و با تپ باشد و وی مشهور است جدری بثور بزرگ است که بمقدار نخود باشد و با تپ بود و این را آبله نغز کان گویند حمیقا جیات بزرگ سپید متفرقه است که بی تپ باشد و عقل و نفس برقرار بود و این اسلم است و مسمی است بخارک و خشخاشه با د آبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جوید و تدبیر پزانیدن آبله و خشک کردن و خشک ریشه جدا کردن و نشان وی زائل ساختن کوشند بطریقیکه در طب الاکبر است **فصل** ا در انچه بلون و جلد تعلق دارد برص ابیض و وی سپیدی غلیظ است که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود و بر بدن برص منتشر گویند بهق ابیض و وی سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر شود و فرق میانها آنست که برص براق بود و هرچون دیر ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر ابره آنجا مروی سوزن بخلانند خون بر نیاید اما بهق اکثر مو باشد و دفعة پدید آید و هرچند مزمن شود اما خون از سوزن خلانیدن برآید بهق اسود برص اسود در اقو با منتشر نیز گویند و هرچند پوست درین هر دو جدا شود لیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی علاج در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترطیب و بعد تنقیه ترمس بآقم

یعنی در بهق و برص سپید ۱۲ — یعنی در بهق و برص سیاه ۱۲

و حسب حاجت باصلاح پردازند و تقویت کوشند و در شستن بار بار قلیا سود دارد و احتراز
سبوسه سر است و آنرا ابریه نیز گویند و علاجش تدهین است و در آب چغندر نمک انداخته
سر شستن و اگر کفایت نکند بتنقیه بلغم و دم و سودا توجه فرمایند شقوق اطراف
و وجه و شقت علاج اگر از امور خارجی بود چون گرمی و سردی قیروطی بکار برند و اگر از
امور باطنی بود بترطیب و تنقیه کوشند حسب سبب تقشف و تقشر جلد تقشف درشتی است
و تقشر معروف علاجش تنقیه بدن است و تدهین با دهان مرطبه سحوج جلد یعنی خراشیده شدن
پوست علاج مرداسنگ با گلاب سائیده بمالند و اگر قوی باشد و خوف ورم بود درگ زنند
و خرقه تر کرده بر نهند بشرطیکه در اطراف عضله بود والا وضع خرقه تر نشاید فصل ۳ در آنچه بموی
تعلق دارد داء الثعلب آنست که موی بریزد لی پوست و داء الحیه آنکه موی بریزد و پوست هم
جدا گردد و در هر دو فساد در جلد لازم علاج آثار هر خلط که پدید آید تنقیه وے باید کرد
انتشار و تساقط شعر یعنی ریختن موی بی ظهور فساد در جلد و علاجش نیز حسب سبب
توان کرد و انتشار شعر سر که بآن پوست سر بغایت نرم نماید مسمی است بعلت [illegible]
و [illegible] را بپارسی شتر مرغ گویند و این مرض باد بیشتر افتد و تدبیرش حلق سر است زده و زود
درین سر بروغن آس و روغن آمله دائم صلع آنست که موی وسط سر برود و فقط
علاج آنچه در انتشار گذشت همانست اما اگر در سن پیری افتد تدارک نتوان کرد
تشقق شعر علاجش ترطیب و تدهین است تموسم آنست که سر حرب نماید و علاجش
[illegible] است شیب یعنی سپیدی موی که قبل از وقت آید و وقت او
کهولت است و تدبیرش آنست که یک عدد اطریفل مربا هر صبح بخورند و در هر ماهی یک هفته
اطریفل صغیر بکار برند و بعد دو ماه مسهل بلغم بعمل آرند و از حموضات و کثرت

فصد و جماع پرهیزند فائده برای محافظت شعر روغن لادن و روغن شور و مانند

و برای تطویل شعر بآب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بآب آمله بسر اندازد

و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر قیصوم و زبد البحر

مالیدن نافع است و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند و برای حلق شعر آهک

و زرنیخ مشهور است اما حلق عانه با استره بهتر است و نوره خالی از مضرت نیست و برای

منع انبات موی بیخ و افیون و شوکران بسرکه بمالند و مازو و خون سنگ پشت و بیضه

مورچه نافعست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و مازو و حلبه در آب انداخته

بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو خاکستر چوب زرد و نوره آمیخته

و غلوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکجا اندازند تا حلق نکند و برای تبسیط شعر یعنی راست

شدن موی تا درهم نشوند روغن بآب درهم کرده نیمگرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی

سیاه کردن موی مردارسنگ و آهک سرد کرده و گل ملتانی هر سه برابر بسایند بآب و بر سر نهند

بعد شستن موی بآب گرم و برگ بید انجیر بر آن بندند و بعد یکپاس در سازند و بآب گرم بشویند

و بروغن لادن یا هر چه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و در دستر

و زرنیخ بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و شقرت رنگیست میان سرخی و زردی و برای تحمیر شعر

بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر موی باشد باریک ساخته و سرکه آمیخته ضماد سازند

فصل ۱۳ در امراض اظفار یعنی بیماریهای ناخن برص الاظفار یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش

حلبه و تخم کتان کوفته بعسل ضماد کردنست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد صفرة الاظفار

یعنی زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن است و تقلیل صفرا نمودن

وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سدر کوفته ضماد

کردنست تعقف الاظفار یعنی غلظت است که بیشتر در اصل ناخنان پدید آید و این را
جذام الاظفار نیز گویند و علاجش تنقیهٔ سودا است و مرهم داخلیون و دیگر قیروطیات نهادن
تا از تعقف محفوظ ماند تشقق الاظفار اگر در طول ناخن بود مسمی است بانسان الاظفار
علاجش ترطیب است و تنقیهٔ سودا و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه نهادن تقلع الاظفار
یعنی کنده شدن ناخنان و سببش اگر استرخا بود بی درد باشد علاجش تنقیه و تلخم
واگر حدت خون بود و با درد باشد علاجش فصد صافن است و حجامت ساق و اگر در
ناخن دست بود فصد باسلیق و اگر در ناخن پای باشد بشربت عناب تسکین خون کردن تقلع
و حکة الاظفار علاجش بآب دریا شستن است و انجیر کوفته ضماد کردن رض الاظفار یعنی
کوفته شدن ناخن علاجش در ابتدا برگ آس و برگ انار کوفته ضماد کردنست و بعد سکون
درد آرد گندم و زیت نهادن طاقیه آنست که ناخن همچون ابرک سپید و براق و سهل الانکسار
شود علاجش ماء الاصول و گلقند و سکنجبین دادنست بروغن بادام و بعد نضج مطبوخ افتیمون
خورانیدن و زوفای رطب و بادام شیرین و پیه بز ضماد ساختن موت الدم تحت الظفر
یعنی مردن خون زیر ناخن علاجش آرد و زرفت طلا کردن است و به مثلث اگر شستن
و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن در روزی چند بار و در دهن انداخته مکیدن نفع تمام دارد
فائده چون خواهند که ناخن را بر کنند بسببی باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ
ضماد کردن بهتر و اگر نخست مرهم داخلیون ضماد کرده باشند زود اثر کند فصل ۲
در امراض متفرقه کثرت قمل و صئبان قمل شپش است و صئبان بیضهٔ وی است
علاجش تنقیهٔ بدنست و غسل بآب شور و تجدید لباس زود زود و نوعیست از قمل که آنرا قمقام
گویند در مسام چسپان میباشد گویا بن مویست و چون گرمی میرسد بجنبش می آیند و این نوع

در همه مفید است بعد الغسل نوشادر در سرکه حل کرده بمالند **کثرت عرق** و سببش اگر
امتلای بدن بود از اخلاط تنقیهٔ وی نمایند و اگر امتلای بدن باشد از طعام تقلیل غذا فرمایند
و گرسنه دارند و اگر ضعف قوت بود تقویت دهند و مازو با برگ مورد ساخته بمالند و برگ مورد سوده
و بخور آن بر بدن رسانند و اغذیهٔ غلیظه حبس عرق میکند و بسیار ناپوشیدن و بهوای معتدل
نشستن و عرق را خشک نکردن حابس است و این روغن با وجود حبس مقوی و مانع غشی است آب
آب گلاب روغن گل یا کنجد برابر بآتش نرم بجوشانند تا روغن بماند فائده کثرت عرق که بر سبیل
دفع طبیعت افتد و در روز بحران باشد حبس آن نشاید کرد مگر چون خوف ضعف پدید آید
عرق الدم آنست که خون در عرق آید علاجش فصد است و اسهال و تلطیفهٔ خون و بعده
تسدید مسام باستعمال قابضات بر بدن **هزال و سمن مفرطین** لاغری و فربهی که بافراط باشد
تدبیر فربه کردن آنست که نخست ازالهٔ سبب نمایند بعده اغذیه و ادویهٔ مسمنه دهند و این عجیب است
صفت آن تودری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید مغز بادام حب الصنوبر حب السمنه بندق
حبة الخضراء جمله برابر نرم بکوبند و بروغن گاو آمیخته و بشکر مقوم بسرشند صبح و شام بقدر قوت
بخورند و هر چه مرطب و مغلظ و جید الکیموس باشد غذا نمایند و تدبیر لاغر ساختن آنست
که باسهال و ادرار و تقلیل غذا پردازند و روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات و معجون
کمونی بخورانند و تشنه دارند و بر زمین خوابانند و این نافع است لک مغسول یک درم
با سرکه ناشتا بدهند یک هفته بلکه زیاده بدن لاغر کند **تشنج جلد سر و جبهه** آنچه عارضی
بود و بتدبیر دفع شود و باشد که به تنقیه حاجت افتد **تعظم الرأس** علاجش آنست که کلاهی سازند
از چرم چنانچه بجست توان پوشید و آنرا بپوشانند و اکثر قدمین و ساقین بمالند و تقلیل غذا
نمایند **انتفاخ و حکهٔ اصابع** هنگام سرما علاجش آب شور شستن است یا بطبیخ چقندر

یا شلغم تقرح القطاة و حمرتها یعنی ریش نشستگاه و سرخی آن علاجش در اول امر
و ظهور حمرت از خفتن بر پشت و نشستن منع نمایند و روغن و عات طلا فرمایند و بعد خراش
مرهم اسفیداج نهند صنان بوی بد که از بدن آید علاجش بعد تنقیه مرداسنگ بگلاب
سائیده و طلا کردنست و انوشدارو طیب عرق است فساد الاطراف بالبرد یعنی سیاه و گنده
شدن دستها و پایها از رسیدن سردی مفرط علاجش وقت ظهور کبودی پیش از تورم روغن
زیت مالیدنست یا هر روغن گرم که موجود بود و بعد ظهور ورم قبل از سیاه شدن در
طبیخ اکلیل و شبت و حلبه و کتان و مانند آن اطراف گذاشتن و آب گرم تنها نیز کافی ست
و چون اطراف از تنها بر آرند روغن گل بمالند و عدس نرم کوفته در شراب جوشانیده و
بگذارند و بعد بروز سیاهی شرط عمیق بر آن زدنست و بعده در آب گرم داشتن تا خون بر آید
بند نکنند تا که خود ایستد و بعد بر آوردن از آب گل ارمنی بآب و عسل و سرکه طلا نمایند
و بعد زمانی بشراب نیم گرم یا آب و سرکه روزی چند بار بشویند حرق النار یعنی سوختن از
آتش و علاجش قبل از آبله کردن آنست که خرقه بر برف سرد کرده نهند و هر ساعتی تازه کنند
و گل ارمنی بآب و سرکه بمالند و عدس پخته بگذارند و سیاهی دوده و صمغ نفع دارد و سپیدی بیضه
بدستور و جغرات با شیر مالیدن کذلک و بعد ظهور آبله فصد کنند اگر بدن ممتلی بود و مرهم اسفیداج
نهند یا مرهم نوره حرق الدهن الحار یعنی سوختن از روغن گرم و تدبیرش همانست که در حرق النار
گذشت و این مخصوص ست سپیدی بیضه با نارک زیت و اسفیداج آمیزند و بمالند حرق الماء
الحار یعنی سوختن بآب گرم علاجش خاکستر جو بزرده بیضه مالیدن است الاحتراق
من الصواعق یعنی سوختن از صاعقه و تدبیرش همانست که در حرق النار گذشت
الاحتراق من الشمس یعنی سوختن از آفتاب و علاجش بمرهم کافوری یا مرهم خلی کنند

احتراق الجلد من غسل البلاد یعنی سوختن از بلادر و علاجش شرط زدن و حجامت گردنست بعد مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک این بان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسپغول و مانند آن تمضمض ست و روغن بادام و جوز هندی مالیدن فصل ۲ فی الجراحات بدانکه جراحات تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتد و وی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح بسیار است صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل الشفه مرکب نافذ غیر نافذ و ازانکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش ازین لازم نیست این قدر بداند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم آنست و دماغ نیز دلیل الاحتمال و نشان وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا حکم دماغ دارند در باب جراحت اما برآمدن بول بجراحت مثانه و برآمدن براز بجراحت روده گواهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله مخوف است و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت زانو که از پیش بود خلاصی از وی کمتر است و جراحت شکم که در جوف نافذ بود مخوفست و تهوع با فواق لازم آنست و جراحت سینه که نافذ بود مخوفست و خروج هوا دلیل ویست و جراحت حجاب مخوفست و ضیق نفس لازم آن و جراحت معده مخوفست و برآمدن طعام شاهد بر آن آنچه در غیر این اعضا افتد امید واری سلامت اکثر باشد بالجمله آنچه راست ست باید دوخت و آنچه استخوان در وی باشد باید بست و رجوع بجراح دانا رجوع نمایند که عامل باشد که علم مجرد درینجا سود ندارد نشوب النصل والشوک و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن و علاجش بعد اخراجش مرهم کند ریا ریک ساخته پاشیدنست فصل ۳ فی القروح و این انواع است بسیط مرکب عسیر الاندمال ناصور قرحه متآکله بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسیر الاندمال

آنکه در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تفتیح چهل روز بران بگذرد و این قسمیست از عسر اندمال
و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر رسد آنرا نیز فاسد سازد و تپ لازم ویست و متاکله آنکه
نواحی را نجورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر است که آنچه خفیف است زود
دفع میشود و آنچه قویست بمراهم قویه که در قرابادینات مسطور است تدارک توان کرد و برگ نیم
که درخت مشهور است در هند کوفته و بعسل آمیخته انفع ترین معالجات قرحست و پرهیز
سودمندتر و تنقیه اسرع الاثر و این تدبیر در ناصور ابلغ است نخست قرحه را بگلاب که خاکستر
درخت انگور در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا بآب صابون
که در وی قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشویند و بعد شستن پنبه کهنه بشراب [illegible]
و ذرور انزروت و صبر و مُر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند و در نهند
و همین سان میکنند تا که به شود و اگر سود ندهد گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود و بعد مندمل
سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه دوی اگر بی ورم و تپ است گل ارمنی و سپیده مرغ
و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ است بفصد و حجامت پردازند پس رادعات
گذارند و بر هر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم است مع مراعات اماله ماده و جز آن
که ضرور باشد و در ضربه عضلی تسکین درد واجب دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی
کسی که او را بساط یعنی تازیانه زده باشند و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق
شده باشد و زدن بچوب نیز همین حکم دارد علاجش چنان کردنست تا گوشت متفرق مجتمع
شود و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم در پیچند بر وی تا بخشکد آنگاه
که ازین در یک شبانروز نفع میشود و اگر خون زیر پوست جمع آید مغز نان و ترب ضماد
نمایند **فصل ۷** فی الکسر والخلع والوثی والوهن والوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای

برآمدن وی تمامه وقی برآمدن وی از جایش نه تمامه و دهن و وی آنکه باستخوان و اعضای محیط
آن کوفت لاحق شود لی آنکه از جای بلغزد و علاج کسر و خلع مفوض به کماگرها هردارند و دیگر تدبیر
کشیدن عضو و جنبش دادن و جز آن باشد معروفست اما درد قی و دهن وی روغن مالیدن و برگ کدو
نرم کوفته پاشیدن و مغاث و خطمی بزرد بیضه طلا کردن و معتدل بستن نافع است فصل ۸ در تدبیر مسموم
هرگاه کسی زهر خورده باشد علاجش همان وقت قی آوردن بآب نیمگرم و روغن کنجد با سکه بسیار نوشانیدن
واگر قی خوب نیاید در طبیخ شبت نمک آمیزند قدری بنوشانند روغن کثیر آمیخته بالجمله هرچه برای قی ذکر
کبیر و هند و چون قی حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصه که از گاو باشد بنوشانند هر قدر که
تواند خورد و اگر از این هم قی آید بهتر و مسکه و روغن گداخته حکم شیر دارد در دفع زهر و تریاق کبیر
نافع است و قطعاً خفتن ندهند و اگر طعام خواهد طعامی لائق شکم سیر خورانند و هرگاه بر نوعیت
سم اطلاع شود آنچه در اختیارات تدارک وی مرقوم شده خاصةً بعمل آرند اشتباه چون غشی
افتد و حدقه بگردد و سیاهی چشم برود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان برون آید
و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد یا نباتی یا حیوانی
چنانچه مخفی نیست فصل ۹ در معالجه گزیدن جانوران زهردار بدانند که طریق و نقش آن بر وجه
بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و ادرار
قوت و مدد زهر دفع نماید چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را بزودی
از رطوبتها پاک کنند بقی یا با سهال اما فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا بعضی حیات سوم آنکه
نادزهر از مود و تریاقیکه بالخاصیت مخصوص بآن زهر بود دهند چون گوشت تمساح جهت
گزیدن تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی چهارم آنکه دوائی دهند که ضد مزاج آن جانور
بود چون انگزد که ضد مزاج کژدم است و مانند آن پنجم آنکه دوائی و عملی کنند که اخلاط را بجز

وطبیعت زہر را بسبیل تموج بپوست انگند و دفع نماید ہمچون تعریق بادویہ معرقہ باید وانیدن
وجز آن و این تدبیر خوف ہم دارد ششم آنکہ تدبیری کنند کہ منع انتشار زہر کند و این چنان باشد
کہ بجہم وسیع عضو ملسوعہ را قطع نمایند اگر ممکن بود و پس داغ دہند یا بالا از محل لسع عضو را سخت
بندند و ادویہ مخدرہ بر آن نہند تا زہر تجاوز نکند و وضع محاجم بر نفس عضو و محجمہ مص عضو بدہن نافعست
و کمندہ طا باید کہ شکم سیر بود و دہن بروغن گل چرب سازد تا مضرت نکند ادویہ کہ دافع زہرست
لاغیہ فسیر او گزیدن افعی را نفع تمام دارد و تخم ترنج دو مثقال جمیع زہرہای حیوانات را سود
میدہد و بار درخت چنار کہ تازہ بر آمدہ باشد عجیب است و بطلون و معادہ ابن عرس پاک کردہ
و گشنیز بریان ساختہ و خشک کردہ نفع تمام دارد و سرگین بز سوختہ خوردن و ضماد کردن اثر کلی
دارد و پودینہ کوہی خوردن و ضماد کردن سود مندست شیر پختہ و خام بروغن گاو بر نہند سود دہد
و کشنیز سہ کف خورانیدن لدغ زنبور و مورچہ و مگس عسل را سود دہد و چون ادویہ جامعہ کافی در
مطلب است بعلاج ہر سوذی علحدہ نپرداخت و زخم سگ دیوانہ را تا چہل روز بہ شدن ندہند
و اگر فراہم آید متقرح سازند تا خوب بر آید و در اسہال سودا مبالغہ نمایند و زہر این بعد سالہا
غلبہ میکند احتراز از سگ دیوانہ و از کسی کہ سگ دیوانہ وی را گزیدہ باشد لازم است بیماری
کہ از گزیدن سگ دیوانہ افتد از معضوض وی نیز افتد و بدانکہ معضوض را تنفر از آب
لازم ویست از نا خوردن آب بہلاکت می افتد تدبیر آب نوشانیدن آنست کہ نیزہ دراز
بگیرند و یک سر او در مشربہ بگذارند و سر دیگر در حلقش چنانچہ وی آب را نہ بیند و بعضی اہل تجربہ
گویند کہ ہمان وقت کہ سگ دیوانہ گزد خون آن سگ قدری گرفتہ و با آب آمیختہ آن کس را
بنوشانند زہر اثر نکند و گفتہ اند کہ تا ششماہ مشک خورانند ہر روز یک ماشہ و تا ششماہ
زخم را بہ شدن ندہند و گفتہ اند کہ جگر ہمان سگ بریان کردہ خورانیدن نفع دارد و بعد

رسالهٔ دلائل النبض

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله النافع الحكيم العلام والصلوٰة على زبدة الانبياء واولاده الكرام واصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند است از صناعت طب در ادلهٔ نبض بر حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم شده و بدلائل النبض موسوم گشته مثنوی دارد امید یوسفی که مدام ❊ فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام ❊ خلق عالم شوند ازین محظوظ ❊ ماند از آفت زمان محفوظ ❊ نبض حرکت اینیه است از اوعیهٔ روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم واخراج فضلات او و اجناس ادلهٔ نبض یعنی چیزهائیکه نبض بتوسط آنها دلالت می کند بر حال بدن ده است جنس اول ماخوذ است از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و نبض در هر یک ازینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل می شود و آن نه اینست طویل قصیر معتدل بینهما عریض ضیق معتدل بینهما

مشرف منخفض معتدل بنها طویل آنست که احساس کرده شود اجزاے او در
طول اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است قصیر آنکه احساس کرده شود
اجزای او در طول اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه احساس
کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بنهاست عریض
آنست که احساس کرده شود اجزاے او در عرض اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت
است ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش
قلت رطوبت است معتدل آنکه احساس کرده شود اجزاے او در عرض مساوی مقیس علیه
و سببش توسط حال بنهاست مشرف آنست که احساس کرده شود اجزاے او در
ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست منخفض آنکه احساس کرده شود
اجزای او در ارتفاع اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارتست معتدل آنکه احساس
کرده شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بنهاست اقسام
تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسائط است هرگاه که ترکیب کرده شود
هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بیست و هفت قسم می گردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی
جهت استحاله رباعی و ما فوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود
مگر اینکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محال است
چه اعتدال در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع است ضابطه و ثنائی آنست که گرفته شود سه قسمے که در قطر
طول است و ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم
بعد ازان ترکیب کرده شود با سه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان

گرفته شود سه قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با سه قسمیکه در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم باشد چنانکه درین جدول تصور کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

وضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود مثلث از برای آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل وقس علیه الباقی پس حاصل کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد.

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم می شود بقوی و ضعیف و معتدل
قوی آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیست
ضعیف آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه
است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منهاست جنس
سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم می شود بسریع و بطی و معتدل سریع آنست
که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بر نسیم
بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است
معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال منهاست جنس چهارم ماخوذ
است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که زمان
سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است متفاوت
آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است
معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منهاست جنس پنجم ماخوذ
از قوام و عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنست که صلابتش اکثر از
صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است لین آنکه صلابتش اقل از
صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه باشد و سببش توسط حال منهاست جنس ششم ماخوذ است

از کیفیت جسم عرق منقسم می شود بحار و بارد و معتدل حار آنست که جسم عرق
احر باشد از مقیس علیه و سببش کثرت حرارتست بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه
و سببش قلت حرارت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش
توسط حال بینهماست جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت ما فی العرق و منقسم می شود
بممتلی و خالی و معتدل ممتلی آنست که احساس کرده شود در و رطوبت فوق
مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت است خالی آنکه احساس کرده شود در رطوبت
در و دون مقیس علیه و سببش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیس علیه
بود و سببش توسط حال بینهماست جنس هشتم ماخوذ است از استوا و اختلاف در
احوال نبض و مراد باحوال نبض عظم و صغر و قوت و ضعف و سرعت و بطوء و تواتر و تفاوت
و صلابت و لین است و عرق نابض موصوف باستواء و اختلاف هر احوال مذکوره
بیکے از سه چیز است اول مجموع نبضات یعنی ثلث نبضات مثلاً یا تشابه است
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال
مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه باشد
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شد تشابه در و و مختلف
در چیزے که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع شود از و در تحت اصابع
اربعه یا متشابه بود احوال مذکور یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر اگر متشابه
بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزے که حاصل شده
تشابه در و و مختلف در چیزیکه حاصل نشده سوم اجزاے جزو واحد است از نبضه واحد

یعنی اول چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده واوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده وآخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده یا تشابه بود دراحوال مذکوره یا متخالف
یا تشابه در بعضی ومتخالف در بعضی دیگر اگر تشابه بود دراحوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند واگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق واگر تشابه بود در بعضی ومتخالف در بعضی
دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه درو ومختلف در چیزی که حاصل نشده وسبب
مستوی حسن حال بدنست وسبب مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده وجنس نهم ماخوذ است
از انتظام در اختلاف وعدم انتظام درو ومنقسم میشود مختلف منتظم ومختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را ومتغیر نگردد ومثال چیزیکه حفظ
کند دور واحد را آنست که سرعت مثلاً در یک نبضه مقداری معین باشد ودر نبضه
دیگر مثل وثلث آن واستمرار یابد ومثال چیزیکه حفظ کند دو دور آنست که سرعت در
نبضه اول مقداری معین بود ودر دوم مثل آن ودر سوم مثل وثلث مقدار او وسلک
وبرین استمرار یابد تا عدد معین ومن بعد میشود سرعت در هر نبضه مثل آن نبضه که مجاور
اوست ونصف آن واستمرار کند برین تا عدد معین پس باز رجوع کند بدور اول تا اینکه
تمام کند عدد معین را پس باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان وسبب این قسم ضعف
سبب اختلاف ست ازبرای آنکه اگر سبب قوی بودی احداث تفاوت وتواتر کردی
وباقی نماندی بر حالت واحده ومختلف غیر منتظم آنست که حفظ نکند دوری را وسببش قوت
سبب اختلافست واین جنس داخل است در تحت مختلف وازین جهت واجب است که
اجناس باشند نه ده جنس دهم ماخوذ است از وزن که عبارتست از مقایسه احد الشیئین
بدیگری جهت شناختن نسبتی که بینهماست بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت

نبضی ست که آنرا وزنی معین است پس اگر وزن حاصل باشد جید الوزن گویند و سببش
جری اسباب نبض بر مجرای طبعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن و ردی الوزن منقسم
میشود بسه قسم مجاوز الوزن و متباین الوزن و خارج الوزن مجاوز الوزن آنست که مشابه باشد
وزن سنی که یلی اوست چون صبی که او را وزن صبیان و متباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را
که یلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن
سنی را چون صبی که او را وزن سنی نباشد و این قسم در غایت ردائت ست از برای آنکه دلالت
کننده است بر تغیر عظیم در مزاج باید دانست که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای
ترویح روح غریزیست پس اگر زیاده شود حاجت بسبب زیادتی حرارت و عرق نابض
مطاوع و قوت محرکه مساعد باشد نبض عظیم بود یا زیادتی حاجت و مساعدت قوت سریع
گردد و اگر حاجت بافراط کشد بر وجهی که مندفع نشود بهوای منجذب به نبض عظیم و سریع
نبض با عظم و سرعت متواتر گردد و اما اگر عرق نابض مطاوع نباشد یا زیادتی حاجت و مساعدت
قوت نبض سریع صغیر گردد و اگر قوت با زیادتی حاجت و مطاوعت آلت ضعیف باشد
پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود سریع تنها گردد و اگر زیادت شود حاجت سریع با تواتر
و اگر ضعیف گردد بمثابه که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر صغیر گردد و صغیر میشود نبض اکثر
از جهت انضغاط قوت در تحت ماده غذائیه یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای تپ هر چند که
قوت در اصل قوی باشد و لین نبض از جهت رطوبت است و صلابت از جهت یبوست
و اندکی صلب میگردد و در بحرانها بسبب اندفاع ماده بسوی عضوی از اعضا چون راس
و معده و امعاء و غیرهم و اختلاف نبض از جهت ثقل ماده یا شدت ضعف بود و سبب
اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض و حسن وزن والله اعلم و چند نوع است

از مرکبات نبض که مخصوص اند باسما رقم وثبت مییابد عظیم صغیر نشاری موجی دودی نملی
ذنب الفار مطرقی ذو الفترة الواقع فی الوسط عظیم نبضی راگویند که زائد باشد در اقطار ثلثه و سببش
کثرت حرارت و رطوبت و مطاوعت آلت ست صغیر نبضی راگویند که ناقص باشد در
اقطار ثلثه و سببش قلت حرارت و رطوبت و نقصان مطاوعت آلت ست نشاری
نبضی راگویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت
ولین بود و معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت دانسته شد اما معنی اختلاف در شهوق
و غور آنست که بعضی از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی منخفض و اختلاف در تقدم و تاخر آنکه
حرکت کند اجزای عرق قبل از وقت یا بعد از وقت و در صلابت و لین آنکه بعضی اجزای
عرق صلب بود و بعضی لین گردد و سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف منصبوب
در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا و بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت
موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت موجب اضداد اینها و نضج نیز موجب این
امور است و فجاجت موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه است که موجب صلابت
بعضی اجزای عرق دون بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب اختلاف در شهوق
و غور است ایضاً و این چنانست که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است بشریان
و غشائی از خارج و دیگری از داخل و اغشیه منتسجه از لیف عصبی و لیف رباطی پس از این
منجذب میشود چیزیکه متصل است با عصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو
و چیزیکه نیست آن اعصاب منجذب نمی شود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اعضای شریان
دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد لین میشود موجی
نبضی راگویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد

وسبش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق ناقص را دفعة واحدة
بلکه بسط دهد شیئا بعد شیء و گاه باشد که سبش لین عرق بود و دودی بعضی گویند که مشابه موجی بود
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سبش ضعف زائد بر موجی است نملی بعضی را گویند که مشابه باشد
دودی را لیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و سبش زیادتی بود بر چیزیکه در دودی است
ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند تدرجا از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند
بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردیست
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه
اخذ کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت
طبیعت و قسم اول که اخذ است از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود
مبدا طرف دقیق بدین صورت ⌒ و قسم ثانی که اخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه
ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف غلیظ بدین هیأت ⌒ مثال تدرج در
اختلاف آنست که ماتحت اصبع اولی مثلا برحدی باشد از عظم و ماتحت ثانیه انقص ازو
و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و برعکس این
چنانکه مثلا ماتحت اصبع اولی برحدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه اعظم ازو و ماتحت ثالثه اعظم از
ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتیکه اختلاف در سرعت یا عظم
آن بود و قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمیکند پس اگر
منتهی شود بحیثیتی که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقضی گویند و الا ذنب ثابت
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز و قبل از وصول
بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط او را و ازین تشبیه کرده شد بضرب مطرقه که باز میگردد

ازمضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع ورید ضارب پس عود میکند قرعۀ ثانیه
جالینوس گفته یافتم ورنبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف کرده اند که مطرقی نبض
واحد است یا دو نبضه و اختیار کرد شیخ اول را و امام گفته که خلاف لفظی است از برای
آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض مابین مطرقی نبضه واحده باشد و الا نبضتین
و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آلۀ صلبه است پس مطاوعت نمیکند در حصول
کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت می خواند
قوت را باتمام فعل او پس ملحق میشود ضربۀ دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد از برای آنکه
چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطۀ مرکزیه و محیطیه
از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از کمال انبساط میباشد
همچنانکه عارض شود در فزع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت را ذو الفترة نبضی را
گویند که واقع شود در و سکون وقتیکه متوقع باشد حرکت چون مابین مسافت مثلاً یا در مرکز
بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا
در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض مناقض
که منصرف شود بسوی او طبیعت و فقده چو غم مفرط واقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در و حرکت وقتیکه متوقع بود سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط
و مطرقی آنست که قرعۀ ثانیه در واقع فی الوسط بعد از اتمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض
اوست و در مطرقی جزئیست از انبساطی که قرعۀ اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط قلت
حاجت است بسوی ترویح که محتاج گردانید طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت
و دلائل نبض در سرعت و بطوء و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزدیک است

بدلائل نبض بر حال بدن و الله اعلم

خاتمه

زد رقم خامه ام دلائل نبض • نظری کن تامل فرمائی • تا شود نبض سال تاریخش • نبض گیرد نمود بر و آفرائی

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول برحق صلی الله علیه و آله و اصحابه مخفی نماند که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید که در دلائل بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمده و التوفیق من الملک الاحد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و را پس جاری گردد با کیلوس از ماساریقائی که در جهت مقعر کبد است و از عرق شعریه که در محدب اوست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند قهقری بسوی مثانه و ازینجهت منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسیکه عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم میشود از چیزهائیکه مذکور شد دو امر اول آنکه در بول دو چیز است مائیت منفصله که اکثرش از کبد است و فضله هضم ثانی است و ثقل که مصاحب اوست در عروق بلا ثقل مائیت که فضله هضم ثالث است و این ثقل جوهریست

مسمی بر سوب امر دوم آنکه دلالت بول بر احوال کبد و مثانه اوضح است
از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او در کبد و کثرت مکث او در مثانه و اجناس دلائل
بول یعنی چیزهائیکه بول بتوسط آنها دلالت میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است
و اصول این جنس پنج و اصل اول از اصول لون اصفر است و محتویست بر پنج طبقه طبقه
اول تبنی است که صفرتش چون آب تبن اندک است و مائل است به بیاض و دلالت کننده
است بر برد از برای آنکه لون تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک
ازین هر دو دلیل برد است و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت
میل صفرا بجای دیگر باشد طبقه دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشور اترج
و حادث میشود از مخالطت صفرای زاید بر چیزیکه در تبنی است و دلیل اعتدال است طبقه سوم
اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است بر حرارت طبقه چهارم ناری
که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت کننده بر حرارت زائده بر چیزیکه در اشقر است طبقه پنجم
احمر ناصع است که مسمی است بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف ناری
که مشابه صبغ زعفران است و دلالت کننده است بر حرارت زائده بر چیزیکه در ناریست
اصل دوم از اصول لون احمر است و منطویست بر سه طبقه طبقه اول اصهب است
که او را اندک حمرتی است و نزدیک است به بیاض و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه
رقیق باشد طبقه دوم وردی است که او را حمرت زائده است بر حمرت اصهب و دمی که موجب
آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم است که او را حمرتی است مائل
به تیرگی و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد و سبب جمیع این طبقات گشته
غلبهٔ دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی بول با وجود بودن احمری باشد چنانکه در فالج

وسودا القنیه بسبب ضعف کبد وقلب تمیز یابیت از دم ولون ناری از طبقات حمرت اول است
بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه صفرت از جهت اختلاط صفر است وحمرت از جهت اختلاط
دم وحرارت صفرا اشد است از حرارت دم وایضاً غالب است بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی
وحرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل سوم از اصول لون اخضر است
وشتمل ست بر چهار طبقه طبقهٔ اول فستقی ست که آن از اخضرتی ست مائل بزردی
ودلالت میکند بر برد مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سودا بصفرا و غالب
آنست که سودا از برد مجمد حاصل شود وقرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک من دلالت
میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت میباشد نه با صفرت
طبقهٔ دوم نیلنجی ست واو لونی ست که خضرت او فوق خضرت فستقی ست ومشابه رنگ نیل
بود که در آب حل کرده باشند واین بول نیز دلالت میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی است
فستقی ونیلنجی منذر اند ودر صبیان بفالج ویا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقه سوم زنجاری ست طبقهٔ چهارم کراثی واین هردو لون دلالت میکند
بر افراط حرارت محرقه وفرق بینهما آنست که زنجاری مائل است ببیاض از جهت شدت
حرارت ورد بخلاف کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود است وآنرا اسباب بود
سبب اول احتراق است باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند
چیزی را که مخالط مائیت بول است از اخلاط وسبب اسوداد محترق بحرارت آنست که چیزیکه
باقی ماند در وبعد از احتراق از رطوبت مانعه از تشتیت متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند
ضوء در وپس او را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد است چنانچه در انگشت
محسوس شود وعلامت سوادیکه حاصل شود بسبب احتراق یکی از دو چیز است اول آنست

که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم آنکه متقدم باشد او را بول قوی الرائحه یا احمر سبب دوم جمودست باین نوع که یافته شود در بدن ماده بارده که تجمید کند چیزیکه مخالط مائیت بول است از اخلاط و جمود سودا است از برای آنکه ابخره متراکم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را پس عارض میشود سودا سودا از ینجهت حادث میگردد و سوادثمره راکه او را پدر رسد و علامت سواد یکه حاصل شود بسبب جمود یکی از دو امر است امر اول آنست که باکدورت باشد امر دوم آنکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو الرائحه که دلالت کند بر برد چون حموضت سبب سوم حرکت ماده سوداویه است که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج کند از طریق بول همچنانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از عقبش حاصل شود و مقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول شی صابغ است چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وپس بیرون آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این در غایت ردائت است یا از جهت بودن او ست زائد بر قدر کفایت و درین خطری نیست اصل تجم از اصول لون ابیض است و منقسم شود بدو قسم قسم اول لونیست که مفرق بصر ست چون لون لبن و غیر مشفف است و نفوذ نمیکند در و بصر یعنی باز میدارد ما و را از خود را از ابصار و یافته نمیشود در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض برو حقیقت ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و برد یا بر ذوبان شحم با عضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که با بیاض دسمی باشد و سببش حرارت قویه است که اذابت و سومات بدن کند و این ذائب منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این در آخر دق می باشد و علامتش ذبول و ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشف است و آن

برد و نوع است نوع اول از شش چیزیست که آنرا اطلاق لون نیست چون هوا و اجرام فلکیه
و باز نمیدارد مادری خود را اصلا از ابصار نوع دوم از شش چیزیست که آنرا لونی ست
چون ماء صافی و این نیز باز نمیدارد مادرا خود را از ابصار مگر اندکی و نوع اول را ابیض
نمیگویند از برای آنکه عادیم اللونست ازین جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض
میگویند و اطلاق ابیض برو مجاز است از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی ست و ازین جهت
ممکن ست رویت او بخلاف هوا اشاعه و منعکس میشود شعاع ازو و منعکس نمیشود از هوا و وجه مجاز
آنست که چون مثل این شش را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی اجزای صغار بسیار
شود بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف چون چیزیکه عارض
شود آب را وقتیکه منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد آب را وقتیکه کف کند
و مردم گمان برند که بیاض موجود است در آب و مظهر اوست تکاثف و تفرق و این غلط
و این قسم از بیاض در بول یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم
کبد از استیلای برد یا برسده که منع کند نفوذ صلابغ را پس بیرون آید بول برنگ آب
جنس دوم قوام بول است و بول بحسب قوام یا رقیق است یا غلیظ یا معتدل بینهما
از برای آنکه خالی از آن نیست که او را قوامی محسوس است زائد بر قوام مائیت یا نیست
اگر نیست رقیق است و اگر هست میرسد بعسر سیلان یا نمیرسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد
معتدل بینهما و سبب رقیق عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته می شود
موضع سده بثقل و تمدد و سبب غلیظ عدم نضجیت خلط مفرط الغلاظ و علامتش تقدم افراط
غلظ است و سبب معتدل بینهما نضج است جنس سوم صفا و کدورت بول است
و صافی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند که متشابه الاجزا

نباشد و بعضی از اجزای او منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامت نضج و سکون مواد است
و کدورت از امارت عدم نضج و ثوران اخلاط و کدر راندگی از جهت سقوط قوت و از جهت
ورم باطن میباشد و غلیظ مفارق کدرست باستوای قوام جنس چهارم رائحه بول است
بول بحسب رائحه یا منتن است یا عدیم الرائحه یا معتدل اما منتن دلالت کننده است بر یکی
از دو امر امر اول افراط عفونت اخلاط امر دوم قروح یا جرب در آلات بول و این اکثر در مثانه
باشد از برای آنکه احتباس بول بیشتر در و بود پس تاثیر قروح مثانه در افساد رائحه اکثر
باشد و فرق میان امرین مذکورین بوجوه است اول آنکه کائن از قروح آلات بول میباشد
با وجع در عضو متقرح بخلاف کائن از عفونت اخلاط دوم آنکه کائن از قروح با قیح و قشور میباشد
بخلاف کائن از عفونت بحسب قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف کائن از قروح
و اما عدیم الرائحه دلالت کننده است بر جمود اخلاط و فجاجت او و از جهت سقوط قوت میباشد
و این وقتی است که عاجز شود قوت طبیعت از دفع خلط با تعفن البول پس اگر باشد این
در عقب بول شدید النتن دلالت کند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت و اما معتدل دلالت کند بر نضج تام و جنس پنجم زبد بول است و زبد در بول
حاصل میشود از رطوبات لزجه که مخالط اوست و ریح خارجه مع البول و دشوار است بر و اینکه
خرق کند آن رطوبات را و بیرون آید پس متعلی شود بول را زبد و عجب که امتداد رطوبت
لزجه حول ریح و غلیظ است و هر چند این رطوبات لزجه او فرو ریاح محدوده او را اکثر باشد بول را
زبد بیشتر بود و کثرت زبد و کبر و بطوء انفقاء (ای انفجار) و زوال او دلالت کند بر کثرت ماده غلیظه لزجه
و غلبه ریاح جنس ششم رسوب است و رسوب در لغت استقرار اجزای غلیظه در اسفل
مائیات است و در اصطلاح اطبا جوهر اغلظ از مائیت و متمیز باشد از آن و بابر بود و این که

از اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق و اول را رسوب راسب گویند دوم را متعلق سوم را غمام
واطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزیکه از شان اوست رسوب متسفل میشود
و در وسط میباشد وقتیکه منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این صفت که بالقوه در وست
گفته میشود او را رسوب یا دال است بر نضج ماده و آنرا رسوب محمود خوانند یا غیر دال بر وی و آنرا
رسوب ردی خوانند و رسوب محمود را اوصاف است اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه
است و فعل هاضمه تشبیه باعضاست و اعضا ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را
و فضلات هضم کبدی احمر بود ولیکن مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر میشود
در رسوب دوم املاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است
نضج را سوم استوا که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چهارم اجتماع اجزا از برای
آنکه تشتت آنها از ریاح مانعه از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح ببول از فجاجت بود و در غیر
محمود و قسمت تفصیل او در رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه وجه اول آنکه غالب بر اعضا
از اجزای ارضیه است تا صلابت قوی بود و فضول منعقده ببول وقتیکه نضیج بود شبیه باشد باعضا
و غالب باشد بر او ارضیت پس نشانش آن بود که متسفل بود چیزیکه از او متسفل شود و نزدیکتر بود بنضج
و وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلی ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلی بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت
کند بر عجز قوت از دفع ماده و رسوب مذموم آنست که یافته نشود در وی اوصاف مذکوره و آن نیز
سه قسم است افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی ست که طفو از جهت حرارت
مصعده باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده ست ملطفه نیز هست اما وقتیکه طفو از مخالطت
ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل ریح بسوی فوق
پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه درین هنگام ریح و تسفل

کمتر باشد و فضول مندفع در رسوب رومی یا از اعضا باشد یا از رطوبات پنجم سیت در بدن جسمیکه باشد از رسوب غیر این هر دو کاین از اعضا باشد یا از اعضای اصلیه و آنرا خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه نباشد و در و ہنیت باشد آنرا و سمی خوانند یا نباشد و ہنیت در و و آنرا لحمی گویند و خراطی یا از ظاہر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاہر عضو باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض بیاض احمر باشد آنرا صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کاین از رطوبات بعضے مائل بحمرت و دلالت کند بر احراق دم و بعضے کمدست دلالت کند بر احراق بلغم و بعضے اصفر است و دلالت کند بر غلبۂ صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احراق سوداو تمام اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج
اے تمامی این ادله که مذکور شد ۱۲
دوم شدہ سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جہت خلو عروق آنها از خلط واجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب عدیم الهضم بود و باشد از فضل غذا و مہزول را نیز رسوب کمتر بود از جہت قلت فضول آنها خصوصاً وقتیکه مرتاض باشد از جہت کثرت
صاحب ریاضت
تحلیل بسبب ریاضت و در مریضی و فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع رسوب است رسوب مدی که ثفل در و مده بود و مخاطی که ثفل در و خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که یافته میشود در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق بینهما بعد از مشاکلت هر دو
اے مدی و مخاطی ۱۲
در لون و ہیات آنست که مدی متین بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود اجتماع ثفل و تفرق در و بخلاف مخاطی درین احکام **جنس ہفتم مقدار بول** ست بول یا اقل است از طبی یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیار است و از انجمله است

قوام مائی گویند و اسم نوبت بسبب بطؤ غذا و در آن جسم زیبایست که از اعضا منتق باشد از اعضای بیلبه فرعی از اجزای قشر و ۱۲ و از رسوب صفت گوشت که در خارج باشد از مخلوط باشد و این مشاہد بوسیله...

[illegible]

بسیار خوردن آب تنها یا ممزوج بشروب و حکم خوردن ممزوج بشروب دارد خوردن
میوه های تر و از انجمله است ذوبان اعضا و خروج ذوائب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه
و از انجمله است استفراغ مادهٔ متعفنه در بدن چنانکه در بحران ادراری و فرق میان
بحرانی و ذوبانی آن بود که بیمار در بحرانی بقوت بود و از عقب آن راحت یابد بخلاف
ذوبانی و ایضاً در ذوبانی حرارت قویه بود و بول را رائحه حادّه باشد و در روز بحران
نباشد و اسلم بول ردی چون اسود و غلیظ چیزے بود که لاغر باشد یعنی استفراغ کرده شود
دفعةً کثیر الانقطاعاً قلیلاً از برائے آنکه اول دلالت کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف
طبیعت و اسباب قلت بول نیز بسیار است و از انجمله است فرط تحلیل رطوبات از جهت
شدت تخلخل بدن و اتساع مسام او بحرکت مفرط و از انجمله است فناء رطوبات
بدن از جهت فرط حرارت و این سبب غیر سبب اول است از برائے آنکه اول زوال
رطوبت ست بعد از وجود او و ثانی انتفای اوست ابتداء و از انجمله است سده
که در مجاری بول منفذ بسوی مثانه است پس بیرون نیاید مگر رقیق قلیل
و باقی ماند غلیظ کثیر و از انجمله است اسهال چه اسهال موجب انصراف مائیت
بجانب معده و امعاست و افراط قلت بول یا قلت تحلل منذر ست باستسقا و دلائل
براز در صفرت و سواد و بیاض و غیر ها نزدیک است بدلائل بول فتامل

خاتمه

بهر تو جمع کرده جمیع برادران	احکام بول را چو زده کرد یوسفی
تا در ره گیر چار صد و سی فزا بران	تاریخ سال تا که شود روشنت بدان

رسالۂ بحران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الحکیم الوہاب ونصلی علی رسولہ محمد صاحب الحکمۃ وفصل الخطاب وعلے آلہ الاطیاب واصحابہ الانجاب اما بعد می گوید بندۂ مسکین محمد بدر الدین بن خواجہ جمال الدین غفر اللہ لہ ولوالدیہ واحسن الیہما والیہ کہ این فوائد چند ست مسمی بہ مختصر البیان فی ضروریات البحران ملتقطا از رسالۂ مستغنی عن الاوصاف در نظر اہل انصاف جامع رموز این فن حاوی فوائد نو وکہن جان حکمت یونان مسمی بغایۃ البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جہان محسود امثل و اقران یکتای زمانہ بو علی روزگار یگانۂ عصر جالینوس وقار حضرت استاذی حکیم علی حسین نور مرقدہ الی تعاقب الملوین کہ دست شفایش ہمدست اعجاز ست و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانہ برانداز روح علی عباس مجوسی را بجزا اقتش ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دعوای ابی سہیل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد مردم دیدۂ آدمیت نقش نگین مروت جمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی محمد حسین عززہ اللہ تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمہ کردن رسائل مطبوعۂ طبیہ کہ سر از قالب طبع بر آوردہ بودند در قالب تحریر ریختہ میشد وما توفیقی الا باللہ التماس بخدمت اصدقا اینکہ اگر بر سہوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند بدانکہ لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت تموز است و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و دان

در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بشر باید تر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی
و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس
هنگام کارزار لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام
تغیر هشتگانه هویدا میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز
همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش
افعال بمریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیراکه
تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و دران مخافت بل طلب
قوت و هلاک ست و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد و طبیعت
از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز میماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال
مرض بوجه اکمل نمیشود ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت
فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت
غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوع ست بقی و
اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد
و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران را تقدم اعراض
لازم ست مثلاً اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر شب واقع
شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم شوند مثلاً
علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و ورم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم
و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف

اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انطباع براز و قراقر امعا و عدم علامات قی و رعاف وغیره و نبض
صغیر و قوی و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و اشک و تاریکی
روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً و قتیکه
بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر
و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم
و غلظت آن بروز هفتم و موجیت نبض تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت
لقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع
شود در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد
فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران
در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه
در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود بدان در ایام مرض بعضے روزهای بحران باشد که آنرا ایام
باحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضے
روزها نه از باحوری باشد و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع می شود و آن را
ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد و یازده روز اند
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم
و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **نظم**

دال زا و یا و دال د کاف و کا	کاف دال و کاف زا میدان یقین
لام الف با لام دال و لام نم ا	منیم ایام بحورین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفتدهم و ایامیکه

۵۷ و بیجان و دیدن بیمار در خواب استحکام و آرزن و دیدن غسل را و دیدن آب گاه دست بر تن و ریش گیرد و هرچند درو نهاده دارند آن موضع گرم تر نماید علامت عرق است ۱۲ منه سلمه ۵۲ و ترشح

رسالۂ بحران

روزها اند موافق مذهب اکثر اطبا اگرچه صاحب بحر الجواهر ... دران ... بحران غیر ایام واقع فی الوسط آنرا ایام ... گویند ... ۱۲ منه سلمه

دران بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد بہشت روز ست ششم و ہشتم و دہم و یازدہم
در دوازدہم و شانزدہم و ہیژدہم و نوزدہم و ایامیکہ دران بحران نباشد سیزدہ روز
ست بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و ہشتم بست و نہم
سیم سی و دوم سی و سوم سی و پنجم سی و ششم سی و ہشتم سی و نہم و جہت تسہیل حفظ
متعلمان جدولے جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم مے شود

جدول ایام بحران و مسہل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسہیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسہل بااختلاف	۲۲	مسہل بلااختلاف	۳۲	مسہل بلااختلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسہل بلااختلاف	۳۳	مسہل بلااختلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسہل بلااختلاف	۳۵	مسہل
۶	بحران ردی	۱۶	مسہل بالااختلاف	۲۶	مسہل	۳۶	مسہل بلااختلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	روز مسہل بااختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسہل بلااختلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسہل بالااختلاف	۲۹	مسہل بلااختلاف	۳۹	مسہل بلااختلاف
۱۰	یوم مسہل بااختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود **فائده** اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبهٔ غب باشد بالجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بست و یکسال و بقراط علیه السلام بعد از چهل روز بحر روز شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبة روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود **فائده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضاے نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهراً سببش اینست که یوم باسیله نزد ایشان از نصف النهار تا نصف النهار دیگرست باقی براهین اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة البیان فیما یتعلق بالبحران مذکورست اینقدر براے تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

خاتمة الطبع

هزاران هزار شکر بدرگاه شافی مطلق و خداے برحق که درین زمان صحت اقتران و آوان تندرستی توامان استاد شفیق مبتدیان رفیق طریق منتهیان متداول بین الحکما مستغنی از صفت و ثنا یعنی کتاب لاجواب نسخهٔ نایاب قانون لاثانی موسوم به میزان الطب از تصنیفات علامهٔ یگانه

حکیم محمد ارزانی ... مشهور زمانه [illegible]
... ومستند اطبای روزگار اند
با چند رسائل مفید دیگر [illegible]
(۱) رسالهٔ دلائل النبض (۲)
رسالهٔ دلائل البول (۳)
از مصنفات علامه یوسفی (۴)
رسالهٔ بحران [illegible]
رسالهٔ بحران
[illegible] اهتمام
بحسن انتظام [illegible] منشی نولکشور
در مطبع نامی [illegible]
واقع لکهنؤ محله حضرت گنج
بماه جنوری ۱۸۹۹ع
ماه رمضان المبارک [illegible]
[illegible]
[illegible]
مشهور العمل طبیبان گردید

تریاق مسموم از حکیم علمدار حسین۔
مجربات اکبری۔ اردو ہر مرض کے نسخے آزمودہ
مترجمہ حکیم حامد علی ہمدانی۔
طب نبوی۔ جسکا ہر نسخہ مریضوں کے لیے
اکسیر اعظم ہے۔ انتخاب احادیث نبوی سے مؤلفہ حافظ [illegible]
رموز الحکمت۔ اُن علامتوں کا بیان جس سے
ابتدا سے مرض سے تا آخر نیک یا ردی معلوم ہوتا ہے
اور اسکے دفع کی تدبیر مؤلفہ حکیم رجب علی۔
معالجات احسانی۔ دلائل تشخیص امراض اور
اُسکا علاج مؤلفہ حکیم احسان علی۔
علاج الامراض۔ اردو طب کی مستند کتاب
مترجمہ حکیم محمد ہادی حسین خان۔
رسالہ قارورہ۔ شناخت رنگ و قوام و رائحہ
بول میں عمدہ رسالہ مؤلفہ حکیم غلام یحییٰ۔
مرکبات احسانی۔ بطور قرابادین ہر مرض کی
تشخیص بہ ترتیب حروف تہجی از حکیم احسان علی۔
اکسیر القلوب۔ ترجمہ اردو مفرح القلوب جو تصنیف
حکیم محمد اکبر ہے مترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
عجالہ حسنی۔ معالجہ امراض وبائی و سوداوی مؤلفہ
حکیم سید محمد ولی۔
کیمیائے عناصری۔ ترجمہ قرابادین قادری
مترجمہ حکیم محمد نور کریم۔
ترجمہ قانونچہ۔ مع رسالہ قبریہ حامل المتن
از حکیم غلام حسنین کنتوری
مجمع البحرین۔ یہ کتاب طب یونانی اور ڈاکٹری

میں جو قالب ہے اس سے اُن کی کتاب ابتک تالیف
نہیں ہوئی جو جامع کمالات حکیم محمود خان رئیس
جالندھر ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ کی یادگار نشانی۔
ترجمہ ذخیرہ خوارزم شاہی۔ کلیات و معالجات طب
میں اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے جو زبان فارسی میں تصنیف
حکیم اسمعیل بن الحسن محمد احمد الحسینی جرجانی تھی اسکا
ترجمہ اردو میں منجانب مطبع حکیم محمد ہادی حسین خان
مراد آبادی نے بہت سلیس اردو عام فہم میں فرمایا ہے جلدیں
۱۔ جلد اول و دوم و سوم و چہارم یکجائی۔
۲۔ جلد پنجم و ششم یکجائی۔
۳۔ جلد ہفتم و ہشتم و نہم و دہم یکجائی۔
ترجمہ کامل الصناعہ مؤلفہ ابوالحسن علی ابن عباس
مجوسی شاگرد ابو ماہر موسیٰ ابن سیار بنام جلیل عضد الدولہ
والدین مترجمہ حکیم غلام حسنین کنتوری دو جلد کا
ترجمہ اردو قانون شیخ الرئیس۔ بو علی سینا کا
جلد اول کلیات فن طب میں مترجمہ مولوی غلام حسنین
زینت الخیل۔ فن معالجہ گھوڑوں میں مع
تصاویر۔
ایضاً۔ مع رنگ۔
فرسنامہ رنگین۔ گھوڑوں کے علاج میں بہت
نایاب کتاب ہے مؤلفہ سعادت یار خان رنگین دہلوی۔
مجموعہ میزان الطب اردو مع رسالہ بحران
وغیرہ میں مترجمہ حکیم مولوی صادق علی۔
اردو ترجمہ کلیات سدیدی۔ فن اول مترجمہ مولوی حکیم
سید عابد حسین کاظمی